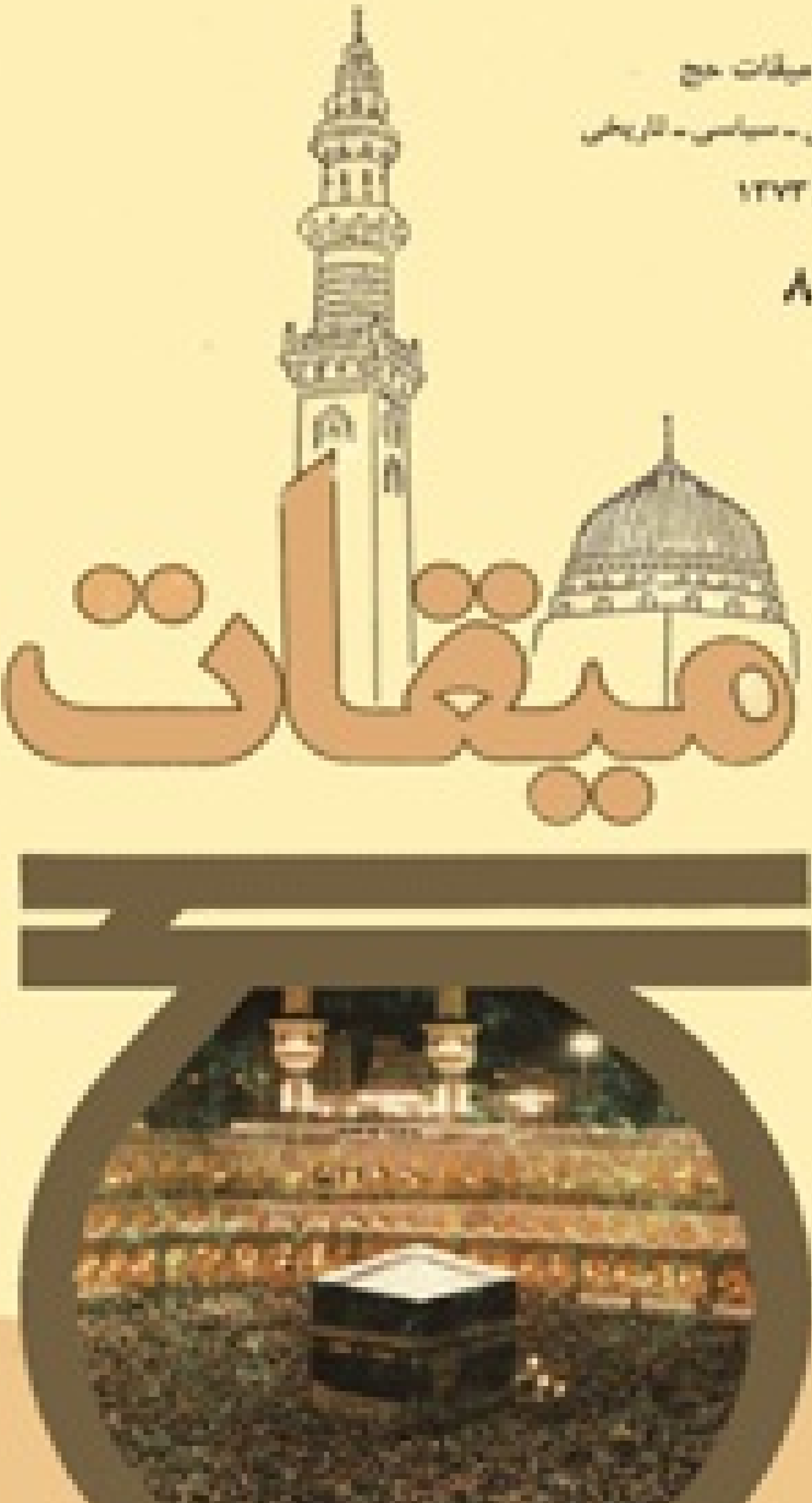
فصلنامهٔ میقات حج

فرهنگی ـ اجتماعی ـ سیاسی ـ تاریخی

تابستان ۱۳۷۳

۸

میقات حج



- اهمیت احکام حج
- نقش تاریخی قرآن در حوزهٔ بعثت
- مزار جناب ابراهیم فرزند رسول خدا ـ ص ـ
- سفرنامهٔ ابن بطوطه
- فهرست دو سالهٔ میقات

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

حج ابراهیمی

حجّ ابراهیمی- محمّدی، سالهاست غریب و مجور است،

هم از جهات معنوی و عرفانی، و هم از جهات سیاسی و اجتماعی …

این کنگره سراپا سیاست، که به دعوت ابراهیم و محمد- صلی الله علیهما و آلهما- برپا می‌شود و از هرگوشه دنیا و از هر فجّ عمیق، در آن اجتماع می کنند، برای «منافع ناس» است و برای «قیام به قسط» است و در ادامه بت‌شکنیهای ابراهیم و محمّد است و طاغوت شکنیها و فرعون

حج در کلام و پیام امام راحل حضرت آیهالله العظمی امام خمینی- قدس سره الشریف-

ص: ۲

زدودن‌های موسی است ... (۱)

حج، تجّلی و تکرار همه صحنه‌های عشق‌آفرین زندگی یک انسان و یک جامعه متکامل در دنیاست و مناسک حج، مناسک زندگی است.

حج، تنظیم و تمرین و تشکّل این زندگی توحیدی است.

حج، عرصه نمایش و آیینه سنجش استعدادها و توان مادّی و معنوی مسلمانان است. (۲)

ما نخواهیم گذاشت از کعبه و حج، این منبر بزرگی که بر بلندای بام انسانیّت، باید صدای مظلومان را به همه عالم منعکس سازد و آوای توحید را طنین‌اندازد، صدای سازش با آمریکا و شوروی و کفر و شرک نواخته شود. (۳) پی‌نوشتها:

حج از دیدگاه مقام معظم رهبری حضرت آیةالله خامنه‌ای- مدّ ظله العالی-

---

۱- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۸.

۲- همان، ص ۲۲۹.

۳- همان، ص ۲۳۲.

ص: ۳

واجب حج حقیقتاً یک واجب بی‌نظیری است. شبیه حج، ما در همه تعالیم اسلامی نداریم. حج وضع مخصوصی دارد و جنبه معنوی در آن فوق‌العاده است. مثلًا یک نماز را اگر شما ملاحظه کنید، چند دقیقه ذکر خدا است. اما حج از آغاز شروع اعمال تا آخر، تمام این چند روز چه در داخل خانه خدا و مسعای شریف و چه در عرفات و مشعر و منی و اعمال گوناگون و طواف‌های مختلف و نشست و برخاست‌ها در افاضه از نقطه‌ای به نقطه دیگر، همه جا ذکر خداست. این جنبه معنوی یعنی ذکر الهی در حج یک قلم بسیار درشت است، از آن طرف جنبه دنیایی و مربوط به زندگی در حج بی‌نظیر است. حجّ یک واجبی است که فقط مربوط به یک ملت و یک فرد نیست. مربوط به دنیای اسلام است. خداوند متعال معین فرموده است و همه را دعوت کرده است به یک نقطه و در یک زمان «ایام معلومات». در حالی که می‌شد همه در این نقطه جمع بشوند ولی در طول سال و نه در یک زمان معین ولی خداوند فرموده که همه باید در یک زمان معیّن جمع شوند.

ص: ۴

باید به این نکته اهتمام بیشتری بشود که خدای متعال فقط اراده نفرمود که همه در مکه، منا و مشعر و عرفات جمع بشوند. چون اگر حرکت مردم به این مناطق اصل قضایا بود می‌شد همه را در طول زمان، در طول سال آنجا جمع کند. این که همه را در یک روز و در یک مجموعه از روزها در آنجا جمع می‌کند برای چیست؟ این آن نکته اساسی و مهم است.

بدیهی است که این برای آن است که آحاد مسلمانان خود را در کنار یکدیگر بیابند. یعنی ملتها احساس وحدت و جماعت و احساس عظمت و شعوب کنند. اگر این احساس مورد توجه نبود، این ایام معلومات و معدودات لازم نبود که در حج مقرر شود. وقتی که امت اسلام و هر ملتی از ملت‌های مسلمان، کسانی از خود را در یک روز به یک نقطه می‌فرستند تا مدتی با هم اجتماع کنند، این اجتماع برای چیست؟ این چیزهایی است که به تعبیر امام صادق- علیه‌السلام-: «یعرف هذا و اشباهه من کتاب الله» اینها را باید هر مسلمانی از مفاهیم قرآنی اسلام بداند. خداوند متعال از همه ملت‌ها یک جماعتی را دعوت می‌کند و می‌گوید بیایید در این ایام دور هم و با هم باشید.

همه با هم حرکت کنید (۱) و همه با هم افاضه و طواف کنید. این اجتماع برای چیست؟ مردم دنیا همه با هم جمع بشوند که همینطور ساکت به صورت هم نگاه کنند و برگردند؟! جمع شوند که اختلافات خود را مطرح کنند؟ این جمع شدن ملت‌ها در یک نقطه آن هم در یک نقطه مقدس فقط یک فایده و یک معنا می‌تواند داشته باشد و آن این است که جمع شوند دور هم تا درباره سرنوشت امت اسلامی به حیث «امت»، فکر کنند تا در این مجمع یک قدم خوب برداشته شود و یک کاری برای آنها بشود.

حالا اگر ملت‌های اسلامی پیشرفته بشوند- که امیدواریم آن روز برسد- وقتی در حج جمع شدند و در خلال این کنگره مردمی عظیم، از برگزیدگان ملت‌ها یک مجلس مفصل چند هزار نفری در آنجا درست بشود

۱- ثمّ أفیضوا من حیث أفاض الناس ... همه با هم حرکت کنید.

ص: ۵

و مصوباتی داشه باشند، و آن مصوبات در همان حج به تصویب آحاد حجاج کشورهای مسلمان برسد و بعد به دولت‌ها و ملت‌ها ابلاغ شود، این بهترین شکل تجمع عظیم حج است که متأسفانه امروز عملی نیست؛ زیرا ملت‌ها هنوز آنقدر در این زمینه پیش نرفته‌اند و بخصوص این که دولت‌ها هم به آنها کمکی نمی‌کنند، اما تا وقتی که آنچنان تصمیم‌گیری عملی در موسم حج امکان ندارد، کار واجب در آنجا چیست؟ کار واجب این است که ملت‌ها هر جور که بتوانند نسبت به مصالح دنیای اسلام دلبستگی نشان بدهند و بر وحدت بین خود تأکید کنند و نسبت به دشمنان دنیای اسلام اظهار برائت کنند. این کمترین چیزی است که در حجی که اسلام معین کرده است می‌شود انجام داد و متوقع بود.

برائت را که ما از بیرون نیاورده‌ایم وارد حج کنیم. برائت جزء حج و روح حج و معنای واقعی این اجتماع عظیم است.

پی‌نوشت:

«ان اوّل بیت وُضِع للنّاس لَلَّذی بِبَکَّةَ مبارکاً و هدیً للعالمین. فیه آیاتٌ بَینات مقام ابراهیم و مَن دخله کان آمناً ولِلّه علی النَّاس حِجّ البیت من استطاع الیه سبیلًا و من کفر فان اللّه غنیٌ عَنِ العالمین». (۱)

قرآن کریم پس از بررسی شبهه اوّلِ اهل کتاب درباره خوراکیها، به اعتراض دوّم آنان می پردازد و به آن پاسخ می‌دهد که: خیال نکنید بیت‌المقدس «محور» است، بلکه:

«اولین خانه‌ای که خداوند برای مردم بنا کرده؛ همانا خانه کعبه در

۱- آل عمران: ۹۶.

ص: ۶

سرزمینِ بکّه است که هم مبارک و هم وسیله هدایت جهانیان می‌باشد.

نشانه‌های آشکار خداوند در آنجاست؛ از جمله نشانه‌ها و آیات، اثر پای حضرت ابراهیم- سلام اللّه علیه- است که بر روی سنگ باقی‌مانده است.

انسانها در آن مکان از امنیت برخوردارند و بر مردم مستطیع واجب است که آن خانه را زیارت کنند و هر کس کفر ورزد و سرکشی کند، به خویشتن ضرر زده نه بر خدا؛ زیرا خداوند بی‌نیاز از جهانیان است.»

اهمیت احکام حج

حج از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. در این زمینه روایت زراره قابل توجه است که وی از امام صادق- علیه‌السلام- سؤال می‌کند: «چهل سال است مسائل حج را از شما می‌پرسم و هنوز تمام نشده است؟!» حضرت فرمودند:

«خانه‌ای که انبیای فراوان دور آن طواف کرده‌اند و طی قرون متمادی معبد، قبله و مطاف بوده، احکامش بزودی تمام نمی‌شود.» (۱)

حریم کعبه

از آیه کریمه استفاده می‌شود که خانه کعبه برای مردم ساخته شده (وُضِعَ للنّاس) پس حریم آن، به اندازه گنجایش تمامی مردم است. حریم کعبه مثل حریم مسجدی نیست که واقف، زمینِ آن را تعیین می‌کند.

و از طرفی خداوند به حضرت ابراهیم- علیه‌السلام- دستور اعلام عمومی داد:

«وَ اذِّنْ فی النّاس بالحج یأتوک رجالًا و علی کلّ ضامرٍ یأتین من کلّ فجٍّ عمیقٍ». (۲)

وقتی اعلان، عمومی است، بدیهی است که خانه نیز برای همه

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲- حج: ۲۷.

ص: ۷

مردم ساخته شده است. قهراً ممکن است حریم آن به کیلومترها نیز برسد و اگر به لطف الهی حکومت اسلامی در آنجا نیز پیاده شود، می‌تواند تمامی خانه‌های سرزمین مکه را نیز خراب کند و حریم بیت را توسعه دهد و این عملی است حلال و شرعی و دیگر برای طائف و زائر هیچ مشکلی نخواهد بود؛ چون او- عزّ وجلّ- فرمود: خانه برای مردم جهان ساخته شده است (سواءً العاکف فیه والباد) (۱) و قهراً حریم آن گسترده و جهانی خواهد بود.

توجه به این نکته نیز لازم است که: حریم کعبه و تولیت آن، تابع خصوصیات اقلیمی و تقسیمات جغرافیایی نیست زیرا: «ان اولیاؤه الّا المتقون» (۲)؛ یعنی کعبه ملک کسی نیست و ولایت آن را متقیان سراسر عالم بر عهده دارند و این مردم با تقوای جهانند که متولّیان کعبه هستند نه خصوص مردمی که در حجاز زندگی می کنند.

کعبه، بیت عتیق و آزاد است و زیر پوشش قانونی از قوانین بین‌المللی قرار نمی گیرد و نظیر کوهها و معادن نفت و غیره نیست که چون در منطقه حجاز واقع شده، به مردم حجاز تعلق داشته باشد، بلکه خانه‌ای برای تمامی مردم جهان است و محکوم قانون مخصوص حجاز نخواهد بود.

طرح و حل یک شبهه

قرآن کریم در سوره یونس می‌فرماید:

«و اوحینا الی موسی و اخیه ان تَبَوَّءَا لِقَومِکُما بمصرٍ بیوتاً واجعلوا بیوتکم قبلهٔ و اقیموا الصلاهٔ و بشّر المؤمنین». (۳)

پس از جریان هلاکت فرعون و سپاهیانش، بنی‌اسرائیل محروم، به راهنمایی حضرت موسی- علیه‌السلام- به مصر بازگشتند. هنگام بازگشت این تبعیدیان به مصر، از آنجا که مراکز عبادی آنها توسط فرعونیان تخریب شده بود و هنوز قدرت مرکزی در اختیارشان نبود که آنها را بازسازی کنند،

۱- حج: ۲۵.

۲- انفال: ۳۴.

۳- یونس: ۸۷.

ص: ۸

خداونـد دسـتور داد خانه‌هـای خودشـان را قبله قرار دهنـد. اینجـا شـبهه‌ای مطرح می‌شود که: «چگونه منـازل آنهـا قبله نمازشان قرار گرفت؟» در پاسخ باید گفت: مراد از قبله، «مصلا و محل» نماز است نه «جهت» نماز؛ بدین معنا که بنی‌اسرائیل اگر در بیرون از خانه خود نماز بخواننـد حتماً باید نماز آنها به سوی منزل خودشان باشد! بنابراین هیچ منافاتی میان این مطلب و آیه مورد بحث، که کعبه را اولین قبله معرفی می‌کند، وجود ندارد.

گرچه بعضی از مفسرین احتمال داده‌اند که معنای آیه چنین باشد:

«واجعلوا بیوتکم متقابلات بعضـها مع بعض»؛ یعنی «خانه‌هایتـان را روبرو و مقابـل هم بسازیـد تـا از حـال هم باخبر شـده و از امنیت برخوردار باشـید.» ولی در هر حـال، منظور این نیست که هرکس در خـارج از خـانه خود نمـاز خوانـد، بایـد به طرف خـانه خودش بایستد تا خانه‌اش قبله نمازش باشـد؛ زیرا که قبل از تخریب، مراکز عبادی، مساجد و معابد آنها به طرف کعبه بود و پس از تخریب آنها به خانه‌های خود پناهنده شدند و در آنجا به عبادت پرداختند. قهراً همانگونه که مساجدشان قبل از تخریب، به طرف کعبه بود، به هنگام نماز در خانه‌های خودشان هم به سوی کعبه نماز می‌خواندند پس هیچ‌گونه منافات و تعارضی در میان نیست.

بخشی از سرنوشت کعبه در تاریخ

کعبه سـرگذشتی طولانی و حوادث فراوانی را پشت سرگذاشـته است؛ یکی از حوادث تلخی که نسبت به این بیت شریف- که معبد انبیا و قبله اولیا بود- پیش‌آمد، همان است که مدتها به صورت بتکده درآمد؛ یعنی وثنیین و بت‌پرستان حجاز، بتها را در بالای کعبه و احیاناً درون آن قرار می‌دادنـد و به کلیدداری و تولیت این خانه هم افتخار می‌کردند. قرآن کعبه را از همه آلودگیها تطهیر کرد و سخن ابراهیم و اسماعیل- علیهماالسلام-؛ «أن طَهِّرا

ص: ۹

بیتی للطّائفین» (۱) را به انبیای دیگر نیز گوشزد کرد. همه موظف بودند که کعبه را از لوث بتها پاک کنند تا قبله‌گاه و مطاف نمازگزاران و زائران الهی باشد.

در دوران جاهلیت سقایت و سیراب کردن حاجیان و عمارت بیت الله، به عهده بت‌پرستها بود. کعبه کلیدی داشت و کلیداریش سمتی بود که به نوبت به افراد گوناگون می‌رسید. یکی از کسانی که سِمَت کلیدداری کعبه به او رسید، ابو غبشان بود. وی شبی در حال مستی حق کلیدداری کعبه را به یک شتر و یک مشک شراب فروخت.

اسلام همه ارزشهای خرافی را درهم ریخت و فرمود: «أجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر و جاهد فی سبیل‌الله» (۲) وقتی جریان حضرت امیر- علیه‌السلام- مطرح شد و عده‌ای خواستند خود را برتر بدانند، خداوند فرمود: سیراب کردن حاجیان و عهده‌داری تعمیر کعبه، هرگز به منزله ایمان به خدا، هجرت و جهاد در راه خدا نیست.

توضیحی در باره «آیت»

منظور از آیت، معجزه خارق‌العاده نظیر ناقه صالح، شق‌القمر و ...

نیست بلکه آیت به معنای علامت و نشانه‌ای است که حق را نشان دهد و مردم را بدان متذکر و یادآور شود.

آیت گاهی به معنای علامتِ تکوینی، گاهی به معنای نشانه تشریعی در مقابل علامتِ تکوینی و گاهی نیز در معنای اعم از تکوین و تشریع استعمال می‌شود.

در آیه: «أَتَبْنُونَ بِکُلّ رِیعٍ آیهً تَبْعَثُون. و تتخذون مصانع لعلَّکم تخلُدُون» (۳) به معنای علامت و نشانه استعمال شده است.

۱- بقره: ۱۲۵.

۲- توبه: ۱۹.

۳- شعراء: ۱۲۸.

ص: ۱۰

«شما در هر منطقه برجسته‌ای قصری که نشانه قدرت و ثروت شماست، بنا می‌نهید، گویا قصد زندگی دائمی در آن را دارید».

و همچنین در آیه

«ما نَفْسَخُ من آیهٔ أو نُنسها نأت بخیر منها أو مِثْلِها» (۱) به معنای علامت آمده است.

بنابراین درباره «فیه آیات بینات» لازم نیست همه آیاتی که درباره مکه آمده؛ معجزه و خلاف عادت و طبیعت باشد. بلکه هر چیزی که انسان را به یاد حق متذکر کند، به آن آیت اطلاق می‌شود. همانگونه که در باره «و من دخله کان آمناً» بعضی گفته‌اند: از باب تفصیل بعد از اجمال و مصداق آیات بینات است، بدون آن که خارق عادتی در میان باشد گرچه یادآور حق بوده و از این رو نشانه الهی است. و به تعبیر لطیف‌تر که آن را سیدنا الاستاذ- قده- فرموده‌اند: گرچه جمله «مقام ابراهیم و من دخله کان آمناً» بدل از آیات بینات است و کیفیت گفتار، ظهور در بدلیت دارد ولی در حقیقت استدلال بر بدل است.

توضیحی در مورد «مقام ابراهیم- ع-»

یکی از آیات بینات و نشانه‌های روشن خدا در مکه، مقام ابراهیم و همان سنگی است که وجود مبارک ابراهیم خلیل- علیه‌السلام- پا روی آن گذاشت و اثرش در آن سنگ باقی ماند و قبلًا بطور آزاد در کنار کعبه بر روی زمین قرار داشت. آنگاه به دستور رسول خدا- صلی اللّه علیه و آله- یا با کارهایی که دیگران کردند و حضرت- ص- نیز آن را امضا کرد، در مقابل ملتزم جاسازی شد؛ یعنی بخشی از آن را به زمین فرو بردند تا جابجا نشود و اکنون نیز موضع مقام برجسته است و بر روی آن قفسی فلزی با نوارها قرار داد.

۱- بقره: ۱۰۶.

ص: ۱۱

این که در المیزان فرموده است: «استفاض النّقل علی انّه مدفون بحیال الملتزم» مراد همان است و ملتزم فاصله میان درِ کعبه و حجراسود (رکن شرقی) را گویند که مقام ابراهیم مقابل آن قرار دارد.

توضیحی درباره «حطیم»

محدث قمی- رضوان‌اللّه علیه- در سفینه، باب «حطم» روایتی نقل می‌کند مبنی بر اینکه مراد از «حطیم» فاصله میان حجراسود و درِ کعبه است. بنابراین ملتزم نیز همین محدوده است و مقام ابراهیم که مقام حطیم است، قهراً روبروی ملتزم هم خواهد بود. و سرّ نامگذاری این مکان به حطیم، این است که حضرت ابراهیم- علیه‌السلام- آنجا را آغل گوسفندان خود قرار داده بود و برای تغذیه آنها کاه و علوفه را حطیم (خُرد) می‌کرد (و بدین جهت علوفه را حطیم و کاه را حطام می‌گویند؛ زیرا محطوم، خرد شده و شکسته است.) و آن حضرت در این مکان نماز می‌خواندند و اعمال عبادی و نیایش و مناجات داشتند. از این رو بهترین جای اطراف بیت همان حطیم است و بدین جهت است که در روایات وارد شده، اگر کسی سالیان متمادی شب و روزش را در آنجا به عبادت بپردازد ولی ولایت اهل بیت- ع- را نداشته باشد، عبادت او مقبول نیست.

محدث قمی نظیر این مضمون- که حطیم به فاصله میان حجراسود و درِ کعبه اطلاق می‌شود- را در سفینه باب «حجر» نیز نقل کرده است.

وی می‌گوید: «معنا و مکان حجراسود مشخص است و حد فاصل میان حجراسود و درِ کعبه را حطیم می‌گویند».

سپس اضافه می‌کند: گروهی هنگام استلام حجر می‌گفتند:

«انی اقبّلك و اعلم انک لاتضرّ ولاتنفع»؛ «تو را می‌بوسم و می‌دانم

ص: ۱۲

سود و زیـانی نـداری». ولی وابسـتگان به اهـل بیت- علیهم‌السـلام- در جوابشان می گفتنـد: «واللّه انّه لیضـرّو ینفع»؛ یعنی این سـنگ عادی نیست، ضـرر و نفع دارد؛ زیرا به سود عده‌ای شـهادت می‌دهد و از عده دیگری شـکایت می کند. البته گرچه مسأله شـفاعت و شکایت در این جمله نیست، ولی نفع و ضرر ناظر به همین معناست».

مرحوم طریحی در مجمع‌البحرین ذیل لغت «حطم» می گوید:

«تکرّر ذکره فی الأحادیث»؛ یعنی در روایات نام حطیم زیاد آمده است.

آنگـاه به عنوان لغوی کلمه «حطیم» پرداخته و آن را معنـا می کنـد که: حطیم به فاصـله میـان حجراسود و درِ کعبه گفته می‌شود و با فضیلت‌ترین مکان در اطراف بیت، همین جا است. سپس مکانهای دیگر اطراف بیت را به ترتیب فضیلت و ارزش آنها، ذکر می کند. نظریه اهل لغت و بعضی از اهل حدیث درباره «حطیم» ذکر شد ولی سیدنا الاستاذ- قده- می‌فرماید: «حطیم همان دیوار قوسی مقابل ناودان طلاست».

در بعضی از کتب لغت و جغرافیا، حطیم را چنین معنا کرده‌اند؛ نظیر آنچه در «التهذیب» وارد شده است. گروهی هر دو معنا را جمع کرده‌اند؛ نظیر آنچه در «لسان العرب» ذکر شده است: «مراد از حطیم فاصـله بین رکن- حجراسود و درِ کعبه است و گفته شده: مراد از حطیم همان حجر اسماعیل است.

و در وجه تسمیه آن به حطیم، چند جهت ذکر می کند از جمله:

۱- انّه ترک من البیت فصار محطوماً؛ یعنی از بیت جدا و شکسته شده است.

۲- اعراب جاهلی به هنگام طواف لباسهای کهنه خود را در آن مکان می‌انداختند و به تدریج محطوم و فرسوده می‌شد.

ص: ۱۳

حاصل این که: آنچه بعضی از اهل لغت نقل می‌کنند، سند روایی ندارد. البته اگر روایتی باشد که حطیم را به فاصله میان رکن و درِ کعبه معنا کند و دیگری را هم نفی کند، ثابت می‌شود که مراد از حطیم خصوص همان فاصله است وگرنه ممکن است هر دو معنا صحیح باشد.

حجراسود

هر چه در جهان خارج هست، ریشه در مخزن الهی دارد و از آنجا تنزّل کرده است ولی حجراسود خصیصه‌ای دارد. بدین جهت در مواردی که ذات اقدس اله می‌فرماید: «انزلنا»؛ مثل «وانزلنا الحدید فیه بأس شدید» (۱)در اینجا تعبیر «انزلنا» بجای «خلقنا» نیست، بلکه ناظر به انزال واقعی است. البته انزال به نحول تجلی است نه به صورت تجافی. یا می‌فرماید: «انزل لکم من الأنعام ثمانیهٔ ازواج» (۲)؛ یعنی از هر قسم، اهلی و وحشی، هشت جفت برای شما نازل کرد (گوسفند اهلی و وحشی، گاو اهلی و وحشی، اسب وحشی و اهلی، ...) البته مراد این نیست که همان‌گونه که برف و باران را نازل کرد، گاو و گوسفند یا آهن را نازل کرد، بلکه به معنای آن که اصل و ریشه آن نزد خداست. در سوره حجر «و ان من شیئ الّا عندنا خزائنه و ما ننزّله الّا بقدر معلوم» (۳) یعنی هر چه در جهان طبیعت است ریشه‌اش در خزاین الهی است و از آنجا تنزل کرده است. از این رو انزال حقیقی است نه آن که به معنای خلق و آفرینش باشد.

با این همه حجراسود خصیصه‌ای غیر از این اصل کلی دارد؛ یعنی همان‌گونه که اگر مکانی مسجد شد، روز قیامت شفاعت و شکایتی دارد لیکن اماکن عادی چنین نیستند؛ زیرا در آنها برنامه خاصی برپا نمی‌شود و این تنها مسجد است که از عده‌ای شکایت و به سود عده‌ای شهادت می‌دهد؛ حجراسود نیز چنین است و اگر در نهج‌البلاغه آمده است کعبه از

۱- حدید: ۲۵.

۲- زمر: ۶.

۳- حجر: ۲۱.

ص: ۱۴

سنگهایی تشکیل شده که سود و زیانی ندارد، (۱) ناظر به احجار خود کعبه است نه حجراسود؛ زیرا که این سنگ طبق نقل محدث قمی- ره- خصایصی نیز دارد.

نظریه علامه طباطبایی- قده- درباره «امنیت حرم»

علامه می‌فرمایند: مراد از امنیت در آیه: «و من دخله کان آمناً»، امنیت تشریعی است نه تکوینی؛ زیرا جنگها، کشتارها و ناامنیهای بی‌شماری در تاریخ کعبه اتفاق افتاده است. بدین جهت آیه نمی‌تواند ناظر به امنیت تکوینی باشد و اگر امنیتی هست در سایه مراعات قوانین شریعت توسط مردم است نه به جهت امن تکوینی.

نقد نظریه فوق

این نظریه را نمی‌توان پذیرفت. زیرا قرآن کریم در سوره قریش می‌فرماید: «الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف» (۲) این آیه ناظر به امن تکوینی است چرا که مردم مکه در گرسنگی بسر می‌بردند و به لطف الهی از گرسنگی و فقر اقتصادی نجات پیدا کردند و با این که منطقه مکه محل کشاورزی و دامداری و صنعت نیست، ولی نعمتهای فراوان در آنجا هست. البته ممکن است خدای سبحان این آیت (امنیت) را در مقطعی از زمان از میان بردارد ولی اصل امنیت تکوینی است.

حاصل این که گرچه وجود مبارک خلیل‌الرحمن- علیه‌السلام- دعا کرد و آنگاه ذات اقدس اله فرمود: «او لم یروا انا جعلنا حرماً آمِناً» (۳)، اما معنایش این نیست که هر کسی بتواند آزادانه با میل خود در آن مکان رفتار کند؛ زیرا در جای دیگری می‌فرماید: «وَ ضرب اللّه مثلًا قریهً کانت آمنهً مطمئنهً یأتیها رزقُها رَغَداً مِن

۱- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲، اختبر الاولین ... باحجارٍ لاتضرّ ولاتنفع.

۲- قریش: ۴.

۳- عنکبوت: ۶۷.

ص: ۱۵

کـلّ مکان فکفرت بانعم اللّه فاذا قها اللّه لباس الجوع و الخوف بما کانو یصـنعون» (۱)؛ یعنی با این که در امنیت بودنـد، اما به علّت کفران نعمـت، اوضـاع بر گشت و فراوانی روزی آنهـا از میـان رفت و گرسـنگی جـایگزین آن شـد. (۲) پس چنیـن نیسـت اگر ذات اقدس اله سرزمینی را مأمن قرار دهد و اهل آن منطقه سرکشی و کفران نعمت کنند، باز خداوند نعمتش را حفظ کند و همان امنیت را استمرار بخشد. چنانکه در جای دیگری می‌فرماید:

«لو ان اهـل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السـماء و الأرض ولکن کـذَّبُوا فاخـذناهم بما کانوا یکسِبُون» (۳)؛ یعنی اگر اهـل آبادی- بطور کلی هر منطقه‌ای را شامل می‌شود- اهل ایمان و تقوا بودنـد، برکات آسـمان و زمین را بر آنها گشوده و سـرازیر می‌کنیم ولی آنهـا تکـذیب کردنـد و مـا نیز آنهـا را در اثر کردار بـدشان مؤاخـذه کردیم» پس هر دو- نزول برکـات وبلا- تکوینی است.

البته گاهی ممکن است ذات اقدس اله مهلت بدهد و سپس بگیرد.

معنـای امن این نیست که در آنجـا کشـتار نمی‌شود، بلکه خداونـد آنجـا را براسـاس لطف خاص خود مأمن قرار داده است ولی اگر مردم آنجـا بیراهه رفتنـد، خداونـد آنهـا را می‌گیرد؛ زیرا: «ولایحسـبن الـذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسـهم» والبته ممکن اسـت حکومتی در غیر مکه بتوانـد سالیـان متمادی بطور ظالمانه حکمرانی کنـد، اما در سـرزمین مکه چنین نیست. پس این‌گونه نیست که سرزمین مکه هیچ‌گونه امن تکوینی نداشته باشد و امنیت آن به خصوص تشریع برگردد.

به عبارت دیگر: سـرزمین مکه مثل بهشت نیست که هیـچ خلافی در آن واقع نشود: «لالغوٌ فیها ولاتأثیمٌ» (۴) بلکه احکام دنیا را دارد لیکن این سـرزمین بـا مکانهـای دیگر متفـاوت است و شاهـدش این آیه است: «و من یرد فیه بالحاد بظلم نـذقه من عـذاب الیم» (۵)؛ یعنی هرکس از روی کفر و

۱- نحل: ۱۱۲.

۲- نظیر آنچه که امیر کویت در جنگ خلیج فارس بدان مبتلا شد.

۳- اعراف: ۹۶.

۴- طور: ۲۳.

۵- حج: ۲۵.

ص: ۱۶

ظلم، قصـد آن خانه را کند، او را از عذابی دردناک می‌چشانیم. البته در جاهای دیگر نیز خداوند سـتمگران را می گیرد (وَلاتحسبَنّ اللّه غافِلًا عمّا یعمل الظّالمون). (۱) اما اخذ فوری و پایان بخشیدن سریع به حیات ظالم، ویژه بلد امین و سرزمین مکه است.

بنابراین دعای حضـرت ابراهیم- علیه‌السـلام- مبنی بر درخواست امنیت و روزی برای مکه و ساکنان آن، جامع بین تکوین و تشـریع است: «و اذ قـال ابراهیم ربّ اجعل هـذا بلـداً آمنا، وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم باللّه و الیوم الآخر قال و من کفر فَأُمَتِّعُهُ قلیلًا ثم اضـطره الی عذاب النار و بئس المصیر»؛ (۲) یعنی خـدایا! این شـهر را مأمن قرار ده و ساکنان آن را از میوه‌ها برخوردار فرما. البته این دعا برای مؤمنان است، از این رو بلافاصله فرمود: آن کسی که اهل ایمان به خدا و روز رستاخیز باشد، نه اهل کفر. پس ما مکه را برای همه ساکنان آن، سـرزمین پر برکت قرار دادیم، اما مؤمن کسی است که هم در دنیا و هم در آخرت حسنه دارد. البته ممکن است کافران به برکت مؤمنان چند روزی از نعمت مکّه برخوردار شوند اما پایان کارشان گرفتاری به عذاب الهی است.

شاهد دیگر در سوره انفال است: «واذکروا اذ انتم قلیلٌ مستضـعفون فی الأرض تخافون ان یتخطّفکم الناس فَاویکُمْ وأیّدکُم بنصـره و رَزَقَکُم من الطیبات لعلکم تشکرون»؛ (۳) اختطاف و ربوده شدن، امر تکوینی بود، پس امنیت مقابل آن نیز امر تکوینی است.

شاهد دیگر این که: مردم مکه به رسول خدا- صـلی الله علیه و آله- می گفتند: «وقالوا انْ نَتَّبع الهدی معک نُتَخطَّفُ من ارضـنا» (۴)؛ یعنی اگر به تو ایمان بیاوریم، امنیت نداریم.

قرآن در جواب می‌فرماید: «او لم نمکّن لهم حرماً آمناً یُجبی الیه ثمرات کل شـیءٍ رزقاً من لَدُنّا ولکنّ اکثرَهُم لایعلمون» (۵)؛ یعنی ما دو

۱- ابراهیم: ۴۲.

۲- بقره: ۱۲۶.

۳- انفال: ۲۶.

۴- قصص: ۵۷.

۵- قصص: ۵۷.

ص: ۱۷

خاصیت بـه سـرزمین مکه دادیم: ۱- وجـود امنیـت کـه همـه مردم حرمـت حرم را حفـظ می‌کننـد. ۲- برکتهـای مـادی که بهترین خوراکیهـا و میوه‌هـا آنجـا موجود است. در موراد دیگر یـا هیـچ کـدام نیست یا یکی از این دو مفقود است و بطور نادر طبق جریان عادی و اقلیمی هر دو نعمت در مکانی یافت می‌شود.

لازم به یادآوری است سـرزمین مکه به حسب ظاهر باید فاقد امنیت باشد؛ زیرا ز طرفی خویِ مردم حجاز درندگی و غارت بود و از طرفی دیگر از علم و فرهنگ، کشاورزی و دامداری و صنعت بی‌بهره بودند و اصولًا مردم بی‌فرهنگ گرسنه غارتگر می‌شوند ولی با این همه، خداوند می‌فرماید: ما مکه را هم محلّ امن قرار دادیم و هم دارای برکت، پس مردم مکه حق بهانه‌تراشی ندارند.

پاسخ به یک شبهه

اگر سـرزمین مکه از امنیت برخـوردار بـود، چرا در صـدر اسـلام، مسـلمانان به حبشه هجرت نمودنـد؟ در پاسـخ بایـد گفت: گرچه مسـلمین در رنـج بسـر می‌بردنـد لیکن جریـان هجرت به حبشه بیشتر جنبه تبلیغی داشت نه فشـار بر مردم؛ زیرا در مکه زنـان در امان بودند، در حالی که در هجرت به حبشه زنها نیز مردان را همراهی کردند تا زنها مروج شـریعت در میان زنان و مردها در میان مردان باشند.

امنیت حرم و سلاح (بحث روایی)

در پایان این قسـمت از گفتار، لازم به یادآوری است که برای حفظ امنیت و مطابقت تشـریع با تکوین، دستور رسید: کسی که وارد حرم می‌شود، حق ندارد بدون احرام باشد و نیز اگر ترس یا ضرورتی نباشد، در حال احرام

ص: ۱۸

حمل سلاح ممنوع است. و برای اهل مکه یا کسی که از احرام خارج و مُحِلّ شده، حمل سلاح جایز است ولی اظهار آن روا نیست؛ زیرا اگر مردم سلاح را ببینند، ممکن است احساس ترس کنند در حالی که آن مکان، سرزمین امن است. در این زمینه به روایات زیر توجه کنید:

۱- عن الحلبی عن ابی عبداللّه- علیه‌السلام- قال: «انّ المحرم اذا خاف العدوّ یلبس السلاح فلا کفارهٔ علیه» (۱)؛

حلبی از امام صادق- ع- نقل می‌کند که فرمود: «اگر محرم از دشمن بترسد، می‌تواند سلاح دربرداشته باشد و کفاره هم ندارد».

البته مفهومِ جمله شرطیه، این است: اگر در حال خوف نباشد، حق حمل سلاح ندارد.

۲- عن عبدالله بن سنان قال سألت ابا عبدالله- علیه‌السلام- «ایحمل السلاح المحرم؟ فقال: اذا خاف المحرم عدوّاً او سرقاً فلیلبس السلاح». (۲)

عبدالله بن سنان می‌گوید از امام صادق- علیه‌السلام- پرسیدم: «آیا محرم می‌تواند سلاح دربرداشته باشد؟ آن حضرت فرمود: اگر از دشمن یا دزد بترسد، حمل سلاح جایز است و چون «امر» پس از «توهم حَظْر و منع» است، دستوری نیست و تنها بر جواز حمل سلاح دلالت می‌کند نه وجوب آن؛ یعنی حمل سلاح در اینگونه موارد حرمتی ندارد.

۳- عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله قال: «المحرم اذا خاف لبس السلاح» (۳)؛

عبداللّه بن سنان از امام صادق- علیه‌السلام- نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «اگر محرم بترسد، می‌تواند سلاح حمل کند».

۴- عن زرارهٔ عن ابی جعفر- علیه‌السلام- قال: «لابأس بان یحرم الرجل و علیه سلاحه اذا خاف العدو»؛ (۴)

زراره از امام باقر- ع- روایت می‌کند که فرمود: «انسان می‌تواند

۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۳۷، ب ۵۴، ابواب تروک الاحرام، ح ۱.

۲- همان مدرک، ح ۲.

۳- همان مدرک، ح ۳.

۴- همان مدرک، ح ۴.

ص: ۱۹

محرم شود در حالی که سلاح دربردارد، اما در صورت ترس از دشمن جایز است.»

این روایات مربوط به حال احرام است و حمل سلاح جزو تروک احرام به شمار می‌رود و اما روایاتی که ناظر به حال عادی است:

۱- عن حریز عن ابی عبداللّه- ع- قال: «لاینبغی ان یدخل الحرم بسلاح الا ان یدخله فی جوالق او یغیبه یعنی یلفّ علی الحدید شیئاً». (۱)

حریز می‌گوید امام صادق- ع- فرمود: سزاوار نیست کسی وارد حرم شود و اسلحه همراه داشته باشد، مگر این که آن را در ظرف یا جامه‌دانی پنهان کند یا با پارچه‌ای روی این آهن- سلاح- را بپوشاند».

۲- عن ابی بصیر عن ابی عبدالله- ع- قال: «سألته عن الرجل یرید مکهٔ او المدینهٔ یکره ان یخرج معه بالسلاح، فقال: لابأس بان یخرج بالسلاح من بلده و لکن اذا دخل مکهٔ لم یظهره». (۲)

ابوبصیر می‌گوید از امام صادق- علیه‌السلام- پرسیدم: کسی عازم مکه یا مدینه است و دوست ندارد با سلاح حرکت کند (وظیفه‌اش چیست؟) حضرت فرمود: اشکالی ندارد ولی هنگام ورود به مکه آن را آشکار نکند.

بنابراین دستورات دینی، تشریع مطابق با تکوین خواهد بود. البته لازم به یادآوری است که حمل سلاح توسط مأموران انتظامی مایه امنیت و موجب اطمینان خاطر افراد تازه وارد خواهد بود که رهگذری به آنان حمله نخواهد کرد.

حج تکلیفی همگانی

«لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلًا».

کلمه «ناس» اختصاص به مسلمانان ندارد بلکه تمامی گروههای مردم؛ اعم از یهودیها و مسیحیها و صائبین و زرتشتیها و مشرکین، بزرگ و

۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۵۸، ب ۲۵، ابواب مقدمات الطواف، ح ۱.

۲- همان مدرک، ح ۲، ص ۳۵۹.

ص: ۲۰

کوچـک آنهـا را شامـل می‌شود. البته اصـل تکلیف به حـج، گرچه به نحو مسـتحب شامل همه مردم می‌شود ولی وجوبش در مورد مکلّفین است در حـالی که عبادتهـای دیگر مثـل حـج نیست؛ بطور مثـال نماز که سـتون دین است، برای کودکان در سن تمرینی از هفت سال به بعد شـروع می‌شود (البته با توجه به اختلافی که میان فقهاست که عبادات صبی مشروع است یا تمرینی، گرچه حق این است که عبـادات صبّیِ ممیز، مشـروع است) ولی در مورد کودکان زیر هفت سال سـخن از نماز نیست چه رسـد به روزه و ... اما در باب حـج چنین نیست و انسان چه در دوران نوزادی، چه در دوران نوجوانی یا جوانی و بلوغ می‌تواند اعمال حج را بجا آورد. لیکن در دوران نوزادی اطـافه مسـتحب است؛ یعنی برای پـدر و مـادر شایسـته است فرزنـد نوزادشـان را طواف دهنـد، البته خودشـان نیت می‌کنند سـپس کودک را طواف می‌دهند نه این که خودشان از طرف او طواف کنند. البته وقتی خود این کودک به سن نوجوانی و تمییز رسید گرچه بالغ و مکلف نیست، ولی می‌تواند نیت کند آنگاه شخصاً اعمال حج را انجام دهد لیکن در این صورت حج او به عنوان یک فضـیلت مشـروع است گرچه حجهٔالاسـلام- حج واجب- او محسوب نمی‌شود و پس از بلوغ اگر مستطیع باشد، باید حج بجا آورد.

پس انسان در مقاطع گوناگون عمر می‌توانـد سه قسم حـج داشـته باشـد: ۱- حـج اطافه‌ای ۲- حج ندبی (مسـتحبی) ۳- حج فرضی (واجبی).

درباره اقسام حج به روایات زیر دقت کنید:

۱- عن عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله- ع- «قال سمعته یقول:

مر رسول‌الله برویثهٔ و هو حاج فقامت الیه امرأهٔ و معها صبی لها فقالت: یا رسول‌الله أیحجّ عن مثل هذا؟ قال: نعم و لک اجره». (۱)

عبـدالله بن سـنان از امـام صـادق- ع- نقـل کرده که فرمـود: «در رویثه- نـام محلی است- زنی که کودکی به همراه داشت، خـدمت پیامبر- صلی الله

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۷، ب ۲۰، ابواب وجوب الحج، ح ۱.

ص: ۲۱

علیه و آله- رسید و عرض کرد: آیا می‌توان از طرف این کودک حج بجا آورد؟

حضرت فرمود: آری و تو اجر می‌بری.»

۲- عن محمد بن الفضیل قال سألت ابا جعفر الثانی- ع- عن الصبی: «متی یحرم به؟ قال- ع-: اذا اثغر». (۱)

محمد بن فضیل می گوید از امام جواد- علیه‌السلام- پرسیدم: کِی کودک را می‌توان محرم کرد؟ حضرت فرمود: هنگامی که دندان درآورد.»

این روایات مربوط به دوران نوزادی است اما در دوران نوجوانی و هنگامی که خودش اهل تمیز شد، می‌تواند به صورت مستقل اعمال حج را بجا آورد و مشروع نیز هست لیکن کفایت از حجةالاسلام نمی‌کند. در این زمینه به روایات زیر توجه کنید:

۱- عن ابان بن الحکم قال: سمعت ابا عبدالله- ع- یقول: «الصبی اذا حجَّ فقد قضی حجةالاسلام حتی یکبر ...». (۲)

ابان بن حکم می گوید: از امام صادق- ع- شنیدم که می‌فرمود: «اگر کودکی اعمال حج را بجا آورده باشد، پس از بزرگ شدن، حج واجب را بجا می‌آورد.»

۲- عن مسمع بن عبدالملک عن ابی عبدالله- ع- قال: «لو انّ غلاماً حج عشر حجج ثم احتلم کانت علیه فریضة الاسلام». (۳)

مسمع بن عبدالملک از امام صادق- ع- روایت می کند که فرمود:

«اگر نوجوانی قبل از بلوغ ده مرتبه اعمال حج را بجا آورد، کافی نیست، پس از بلوغ باید حج واجب را بجا آورد.»

سیمای حج در نهج‌البلاغه

حضرت امیر- علیه‌السلام- در خطبه اول، درباره فریضه حج می‌فرماید:

۱- همان مدرک، ح ۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۰، ب ۱۳، ابواب وجوب الحج، ح ۱.

۳- همان مدرک، ح ۲.

ص: ۲۲

«و فرض علیکم حج بیته الحرام الذی جعله قبلةً لِلأنام، یَرِدونه ورود الأنعام، و یألهون الیه وُلُوه الحَمام، و جعله سبحانه علامةً لتواضعهم لعظمته، و اذعانهم لعزته و اختار من خلقه سُمّاعاً اجابوا الیه دعوته و صدّقوا کلمته و وقفوا مواقف انبیائه و تشبهوا بملائکته المطیفین بعرشه و یُحرزون الارباح فی متجر عبادته و یتبادرون عنده موعد مغفرته جعله سبحانه و تعالی للاسلام علماً و للعائذین حرماً، فرض حجَّهُ و اوجب حَقَّه و کتب علیکم وِفادته، فقال سبحانه: «ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلًا و من کفر فان الله غنی عن العالمین».

یعنی: خداوند حج خانه حرام خود را بر شما لازم کرد، همان خانه‌ای که آن را قبله مردم قرار داد، که نظیر تشنه‌کامان وارد آن می‌شوند، و همانند کبوتران به آن پناه می‌برند، خداوند سبحان کعبه را نشانه فروتنی بشر در برابر بزرگی خود و اعتراف به عزّت خویش قرار داد، و از میان آفریدگان خود شنوایانی (حرف‌شنو) را برگزید که دعوت او را اجابت نموده‌اند، و سخن او را تصدیق کرده‌اند، و در جاهایی که انبیاء ایستاده‌اند قرار گرفتند، همانند فرشتگان که به دور عرش می‌گردند، (اجابت کنندگان دعوت حق) سودهای فراوانی در این تجارخانه عبادی می‌برند، و برای رسیدن به وعده آمرزش نزد خداوند می‌شتابند. خداوند آن را (خانه خود را) پرچمی برای اسلام و حرم امنی برای پناهندگان به آن قرار داد، انجام حج را لازم کرد، و رفتن به سوی آن را بر شما حتمی قرار داد.

در خطبه ۱۱۰ (یکصد و دهم) می‌فرماید:

«ان افضل ما توسل به المتوسلون الی اللّه سبحانه و تعالی الإیمان به و برسوله و الجهاد فی سبیله ... و حج البیت و اعتماره فانهما یَنْفِیان الفقر و یرخصان الذنب ...».

«بهترین و با ارزش‌ترین وسیله‌ای که سالکان حق برای رسیدن به

ص: ۲۳

خدا، از آن بهره می‌برند؛ عبارت است از ایمان به او، به پیامبرش و جهاد در راه او ... و زیارت خانه او به صورت حج و عمره، همانا حج و عمره فقر را از میان برمی‌دارند و گناه را می‌ریزند.»

در اواسط خطبه قاصعه که ناظر به ایجاد تواضع و فروتنی و فروریختن استکبار است، می‌فرماید:

«الا ترون انّ اللّه سبحانه اختبر الأولين من لدن آدم- صلوات اللّه عليه- الى الآخرين من هذا العالم بأحجارٍ لاتضر ولاتنفع ولاتُبصِر ولاتَسمع، فجعلها بيته الحرام الذى جعله للناس قياماً. ثم وضعه بِاوْعَرِ بقاع الارض حجراً، واقلّ نتائق الدنيا مدراً، واضيق بطون الأودية قُطراً. بين جبال خَشِنَة و رمال دَمِثة و عيونٍ وَشِلةٍ و قرىً منقطعة، لايزكو بها خُفٌّ ولاحافر ولاظلف.

ثم امر آدم- عليه‌السلام- و ولده ان يثنوا اعطافهم نحوه، فصار مثابة لمنتجع اسفارهم، و غاية لملقى رحالهم. تهوى اليه ثمار الافئدة من مفاوز قفار سحيقة، و مهاوى فجاج عميقة، و جزائر بحار منقطعة، حتى يهزّوا مناكبهم ذللًا يهلّلون لله حوله، و يرملون على اقدامهم شُعْثاً غُبْراً له.

قد نبذوا السرابيل وراء ظهورهم، و شوّهوا باعفاء الشعور محاسن خلقهم، ابتلاء عظيماً، و امتحاناً شديداً، و اختباراً مبيناً، و تمحيصاً بليغاً، جعله الله سبباً لرحمته، و وصلة الى جنّته.

و لو اراد سبحانه ان يضع بيته الحرام و مشاعره العظام بين جنّات و انهار و سهل و قرار، جمّ الاشجار دانى الثمار، ملتفّ البُنى، متصل القرى، بين برّة سمراء، و روضة خضراء، و ارياف مُحدقة، و عراصٍ مغدقة، و رياض ناضرة، و طرق عامرة، لكان قد صغر قدر الجزاء على حسب ضعف البلاء.

و لو كان الإساس المحمول عليها و الاحجار المرفوع بها، بين

ص: ۲۴

زمرّدهٔ خضـراء، و یاقوتهٍ حمراء، ونور و ضـیاء، لخفف ذلک مصارعهٔ الشک فی الصدور، ولوضع مجاهدهٔ ابلیس عن القلوب، و لنفی معتلـج الریب من الناس، و لکن الله یختبر عباده بانواع الشدائـد، و یتعبـدهم بانواع المَجاهِدِ، ویبتلیهِمْ بضـروب المکاره، اخراجاً للتکبر من قلوبهم، و اسکاناً للتذلل فی نفوسهم، و لیجعل ذلک ابواباً فُتُحاً الی فضله، و اسباباً ذلُلا لعفوه». (۱)

یعنی: مگر نمی‌بینیـد خداوند گذشـته‌ها و آینده‌های بشـری را با سـنگهایی که نه زیانمندند و نه سودمند و نه بینا و نه شـنوا آزمایش کرد، ایـن سـنگها را خـانه محـترم خـود قرار داد، و آن را مـایه اسـتواری مردم سـاخت، سـپس آن را در پر سـنگلاخ‌ترین مکانهـا و بی‌گیـاه‌ترین منطقه زمین، و کم فاصـله‌ترین درّه‌هـا قرار داد، در میان کوههای سـتبر، شن‌های فراوان، چشـمه‌های کم آب، آبادیهای گسسـته از هم، که نه شتر و نه اسب و گاو و گوسـفند در آن فربه نمی‌شوند، سپس آدم- علیه‌السلام- و فرزندانش را دستور داد که به آن سـمت گرایش نماینـد، پس خـانه خـدا مرکز تجمع و مقصود پایانی سـفرهای آنان شـد، تا افراد از ژرفای دل با شـتاب از بین بیابانهای دور و از درون درّه‌های عمیق و جزیره‌های دریاهای پراکنده و گسسـته به آن روی آورند، تا به هنگام سَعْی نشانه‌های خود را بجنبانند، و لااله الا الله گویان اطراف خانه خدا طواف نمایند، و با موهای آشـفته و بدنهای پر گرد و غبار با پاهای خود به سرعت حرکت کننـد، لباسـهایی که نشـانه شخصـیت است دور انـداخته و با اصـلاح نکردن موها قیافه‌های خود را نازیبا کننـد، این آزمونی بزرگ، امتحانی شدید، و آزمایشـی روشن، و پاکسازی و ناخالص زدایی رسایی است که خداوند آن را سـبب رحمت و رسـیدن به بهشت قرار داد، اگر خداونـد خـانه محترمش و محل‌هـای انجـام مناسک حـج را در بین بوسـتانها و نهرها و سـرزمینهای پردرخت و پرثمر، مناطقی آباد و دارای خانه و کاخهای بسیار و آبادیهای به هم پیوسته، در میان گندمزارها و

۱- خطبه ۱۹۲.

ص: ۲۵

باغهـای خرم و پر گل و گیاه، در میان بسـتانهای زیبا و پرطراوت و پرآب، در وسط باغسـتانی بهجت‌زا، و جاده‌های آباد قرار می‌داد به همان نسبت که آزمایش ساده‌تر بود پاداش نیز کمتر بود ...

در جـای دیگری از نهـج‌البلاغه هنگام وصـیت به حسـنین- علیهماالسـلام- و به عموم مردم پس از آسـیب دیـدنش توسط ابن ملجم مرادی ملعون می‌فرماید:

«واللّه اللّه فی بیت ربّکم، لاتخلّوه ما بقیتم فانّه ان ترک لم تناظروا». (۱)

«خـدا را، خـدا را درباره خانه خـدایتان در نظر بگیریـد، تا زنـده هستید آن را ترک نکنید؛ زیرا چنانچه کعبه ترک شود، شـما مهلت داده نمی‌شوید.»

در نـامه‌ای برای فرمانـدار خود در مکه به نـام عبـدالله بن عبـاس نوشـتند: «امـا بعـد فاقم للناس الحـج و ذکّرهم بایام الله و اجلس لهم العصرَیْنِ، فَافْتِ المستفتی، وعلّم الجاهل، و ذاکر العالم. ولایکن لک الی الناس سـفیرٌ الالسانک ولاحاجب الا وجهک ... و مُرْ اهْلَ مکهٔ الا یأخذوا من ساکن اجراً، فان اللّه سبحانه یقول: «سواء العاکف فیه و الباد» فالعاکف:

المقیم به، والبادی: الذی یحج الیه من غیر اهله. وفقنا الله و ایاکم لمحابّه والسلام»؛ (۲)

«حـج را برای مردم بیـادار و آنهـا را به روزهـای خـدایی یادآور باش. و تنها با زبان خود، مردم را دعوت کن (بـدون واسـطه) و جز خودت نگهبانی برای خود نداشته باش (تا مردم بتوانند مستقیم و آزادانه با تو حرف بزنند) ...

و به اهل مکه بگو هیـچ‌گونه اجر و مزدی از ساکنان (زائران) نگیرنـد؛ زیرا خداونـد سـبحان می‌فرماید: عاکف و بادی در آن برابر و یکسانند و مراد از «عاکف» همان اهل مکه و مراد از «باد» غیر اهل مکه هسـتند که به زیارت می‌آیند. خداوند شما و ما را به دوست داشتنی‌هایش (اعمال صالح) موفق

۱- نهج‌البلاغه، نامه ۴۷.

۲- نهج‌البلاغه، نامه ۶۶.

ص: ۲۶

بدارد، والسلام.»

سخنی انحرافی در برکت و هدایت کعبه

صاحب تفسیر «المنار» درباره آیات بیّنات و برکت بیت می گوید:

«برکت درآیه ناظر به برکتهای ظاهری و هـدایت در آن ناظر به برکتهای معنوی است و جهانیان از این دو نعمت ظاهری و باطنی در کنـار کعبه برخوردارنـد، همچنین آیـات بینـات را نیز به امور عادی تطبیق می کنـد؛ یعنی مقام ابراهیم و امنیت بیت جزو آیات بیّن و نشانه‌های روشن است و منظور از مقام ابراهیم، مکانی است که حضرت ابراهیم- علیه‌السلام- در آن عبادت و نیایش کرد و مردم را به حق دعوت نمود. اما مقام ابراهیم سنگی نیست که حضرت روی آن پا گذاشته و اثر آن مانده باشد، بلکه مقام ابراهیم؛ یعنی معبد ابراهیم. و این که قرآن می‌فرمایـد: «واتَّخِذوا من مقامَ ابراهیم مصلّیً» (۱)؛ یعنی در معبـد ابراهیم خلیل نماز بگزاریـد. و آنچه را امام رازی و دیگران گفته‌اند که مقام ابراهیم عبارت از سـنگی است که حضـرت خلیل- ع- بر روی آن پاگذاشت و اثر پای حضـرت بر آن نقش بست، ثابت نشده است.

و اگر چنیـن باشـد، احتمالًا پیش از ایـن که به صـورت سـنگ درآیـد، مـاده تری گِل ماننـد بـوده است و حضـرت خلیـل روی آن پاگذاشـته، آنگـاه اثر پاهایش بر روی آن مانـده، سـپس چسـبندگی پیـدا کرده و به صورت سـنگ درآمـده است و به صورت فعلی نمایان گشته است».

آنگاه ادامه می‌دهـد: «ثابت نشـده که در حَرَم حیوانات درنـده کاری به حیوانات اهلی ندارند و کبوتران رم نمی کنند و علاوه بر آن در هر مکانی که کسـی کاری به حیوانات نداشـته باشد، آنها احساس امنیت می کنند (نظیر مشاهد مشرفه و حرم ائمه- علیهم‌السلام- زیرا کسی مزاحم آنها نیست و طبعاً آنها رم نمی کنند).

۱- بقره: ۱۲۵.

ص: ۲۷

سپس می گوید: اگر جباری قصد ستمگری داشت، خداوند او را سرکوب و دماغش را خرد می کند و در قیامت به عذابی دردناک گرفتار می کند اما در دنیا چنین نیست؛ زیرا نه تنها در زمان حجاج ستمهایی به کعبه روا رفت، در زمان ما نیز بدتر از عصرِ حجاج انجام می‌شود (این همه سیاستهای ستمگرانه و استعمارانه، حضور بیگانگان در حجاز از اعمال حجاج بدتر است) (۱) و چنین نیست اگر کسی در آنجا ستمی کرد، خدا او را ریشه کن سازد. زیرا ستمهای فراوانی در حجاز شده و می‌شود ولی خداوند همچنان مهلت داده است».

نقد سخن مذکور

لازم به یادآوری است موارد مذکور جزو آیات شمرده نشده تا ایشان بگوید: «کبوتر رم نمی کند؛ زیرا آنجا مأمن است» عمده همان جهات دیگر است که حیوانات وحشی واقعاً کاری به حیوانات اهلی ندارند که اگر ثابت شود، مطلبی است. و اما این که کبوترها بر بام کعبه نمی‌نشینند، مسلم نیست؛ زیرا گاهی دیده شده که بر بام کعبه می‌نشینند.

لیکن آنچه به عنوان آیت شمرده شده، این است اگر کسی قصد تخریب کعبه را داشت، خدا به او مهلت نخواهد داد مثل جریان ابرهه اصحاب فیل که معجزه و خارق عادت بود و این گونه آثار، آثار تکوینی است که باید پابرجا بماند و کمترین سطح آیت بودن کعبه، آیت تکوینی بودن آن است که هنوز امنیت در مکه هست و آن مردم سرکشِ درنده را خداوند به گونه‌ای خاضع کرد که درباره حرم، حرمت روا دارند و آیات: «واطعمهم من جوع و آمنهم من خوف» (۲) و «أوَ لَم یروا أَنَّا جعلنا حرماً آمناً و یُتَخطَّفُ الناس من حولهم» (۳) و «قالو ان نتبع الهدی معک نُتخطَّفُ من ارضنا او لم نمکن لهم حرماً آمِناً یجبی الیه ثمرات کِلّ شیٔ» (۴) همه مربوط به عصر جاهلیت و

۱- در جنگ خلیج فارس آمریکا با سی و هشت کشور جهان متحد شد و در منطقه‌حجاز اردوگاه کفر را بپا کرد.

۲- قریش: ۴.

۳- عنکبوت: ۶۷.

۴- قصص: ۵۷.

ص: ۲۸

قبل از تشریع امن است. پس این حکم امن تشریعی- پس از اسلام آمده، ولی قرآن امنیتی را که از زمان جاهلیت تا زمان اسلام ادامه داشت، به عنوان سند ذکر می‌کند. وگرنه همه این آیات پس از ظهور اسلام آمده، اما همه آنها امنیت پیش از اسلام را گوشزد می‌کند.

البته آیه: «و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم» (۱) احتمالًا ناظر به کسی است که در خصوص حرم و بیت برخورد ستمگرانه کند، خداوند او را به عذابی دردناک گرفتار می‌کند نظیر جریان ابرهه و یارانش که به عذاب الهی گرفتار شدند. ولی کسی که درحرم نسبت به مردم ستم کند، ممکن است خداوند در مدت کوتاهی او را نگیرد و به او مهلت دهد.

به عبارت دیگر مفاد این آیه نظیر مفاد آیه «انّ الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انَّما یأکلون فی بطونهم ناراً» (۲) است که ناظر به منع تشریعی است چون هرکس مال حرام می‌خورد واقعاً در شکم خود آتش می‌خورد.

لیکن در خصوص کسی که مال یتیم را می‌خورد، چنین تعبیر شده است. زیرا یتیم مظلومی است که هیچ پناهگاهی ندارد وگرنه درباره مال حرام که مال یتیم نیز نباشد، این حکم هست. همچنین درباره ظلم به افراد که خداوند هر ستمگری را به عذابی دردناک گرفتار می‌کند. لیکن اگر ظرف ظلم، حَرَم باشد، خداوند قویتر و شدیدتر انتقام می‌گیرد.

در پایان این بخش از آیات هنگامی که شبهات اهل کتاب درباره حلیت و حرمت طعام و قبله را پاسخ داد و اهمیت کعبه و زیارت آن را بیان کرد می‌فرماید: «و من کفر فان الله غنی عن العالمین»؛ یعنی هر کسی که سرباز زند و راه صحیح را پیش نگیرد به خود زیان زده است زیرا خداوند بی‌نیاز از جهانیان است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- حج: ۲۵.

۲- نساء: ۱۰.

ص: ۲۹

گوشه‌ای از اسرار حج

حج یک عمل عبادی سیاسی است که هر جزئی از اجزاء آن دارای اسراری است که در آیات و روایات به آنها اشاره شده است و یا محققان بر آن‌ها دست یافته‌اند در این مقاله به اسرار: «توجه به کعبه به هنگام نماز»، «استلام حجر به هنگام طواف و غیره»، «سعی میان صفا و مروه» و «رمی جمرات» اشاره شده است.

*** همه پیامبران برای مبارزه با شرک، و بت‌پرستی برانگیخته شده‌اند و کافی است که به این آیه توجه کنیم:

«و ما ارسلنا من قبلک من رسول الّا نوحی الیه انّه لا اله الا انا فاعبدون». (۱)

این آیه به روشنی می‌رساند که محو مظاهر هر نوع دوگانه پرستی در هر دوره، از اساسی‌ترین وظایف پیامبران بوده است.

با توجه به این اصل، در نماز و مراسم حج، کارهایی دیده می‌شود که در ظاهر با اصل توحید سازگار نیست؛ مانند: توجه به کعبه در حال نماز که سنگ و گل است، یا دست گذاشتن به «حجرالأسود» که جمادی بیش نیست و یا سعی میان دو کوه به نامهای «صفا» و «مروه» و ... حال این پرسش پیش می‌آید که راز وظایف و اعمال چیست؟ و چه تفاوتی با کار بت‌پرستان دارد؟

پیش از این که اسرار این اعمال را روشن سازیم، یادآور می‌شویم که این سؤال سابقه دیرینه دارد. در زمان حضرت امام‌جعفرصادق- ع- ابن ابی العوجاء- رئیس مادی‌های عصر خود- با

۱- انبیا: ۲۵.

ص: ۳۰

گروهی از همفکران خویش، به حضور امام صادق-ع- رسید و به حضرتش چنین گفت: «سخنان من در محضر تو، رازی است که نباید به خارج درز کند.

هرکسی حق دارد در مورد مشکل خود سؤال کند. آیا به من اذن می‌دهی از شما سؤال کنم؟» امام صادق-ع- فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس. گفت: تا کی این خرمن را می‌کوبید و به این سنگ اشاره می‌کنید و این خانه برافراشته از آجر و گل را پرستش می‌نمایید و بسان شتری دور آن با جست و خیز طواف می‌کنید؟ من از آن جهت این مطلب را از تو می‌پرسم که تو رئیس مذهب و بزرگ آن هستی و پدر تو پیامبر اسلام- ص- بنیانگذار آن بود.

امام صادق-ع- با منطق استوار و سخنان حکیمانه خود، پرده از روی اسرار و رازهای برخی از مراسم حج برداشت. ما چکیده سخنان ایشان و سایر پیشوایان را که پیرامون این سؤالها وارد شده است، نقل می‌کنیم:

هدف از نقل این قسمت، اشاره به سابقه سؤال است، که روشن شود این پرسش‌ها، از زمانهای دور در اذهان وجود داشته است.

۱- راز توجه به کعبه در حال نماز

برخلاف آنچه که ابن ابی العوجای، مادیِ عصر امام جعفر صادق-ع- می‌اندیشید، هدف از توجه به کعبه در حال نماز، پرستش کعبه و یا سنگ و گِل نیست. همه نمازگزاران خدا را می‌پرستند و همگی با وجود توجه به کعبه، به خداوند یکتا می‌گویند: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» علّت این که در نماز به کعبه توجه پیدا می‌کنیم، این است که کعبه قدیمی‌ترین معبد و خانه توحید است، که به دست پیامبران بزرگ الهی برای اهل توحید ساخته شده است، هیچ معبدی از نظر سابقه به پای آن نمی‌رسد، چنان‌که قرآن می‌فرماید:

ص: ۳۱

«انَّ أوّلَ بیتٍ وُضِع للناس لَلَّذی بِبَکةً مبارکاً و هدیً للعالمین». (۱)

نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شده، در سرزمین مکه است که پربرکت و مایه هدایت جهانیان است.

آیین مقدس اسلام، برای ایجاد وحدت میان نمازگزاران و هماهنگ ساختن صفوف نیایشگران واجب کرده است که همگی نماز را به یک زبان بخوانند، و همگی در حالت نماز، به قدیمی‌ترین معبد متوجه شوند، تا از این طریق وحدت آنان را در حال عبادت و پرستش نیز حفظ کرده باشد؛ یعنی در یک زمان میلیونها انسان یک سخن بگویند، و به یک نقطه متوجه گردند. و وحدت، یگانگی و همبستگی خود را آشکار سازند. بنابراین، توجه به این معبد برای پرستش معبد نیست، بلکه رمز وحدت و مایه یگانگی در حال پرستش است.

مسلمانان در صدر اسلام، نمازها را با جماعت برگزار می‌کردند. نماز جماعت از مستحبات مؤکد اسلام است. جمعی که می‌خواهند فریضه‌ای را با هم انجام دهند، باید همگی به نقطه واحدی متوجه شوند، و در غیر این صورت انجام فریضه امکان‌پذیر نخواهد بود.

پیامبر اسلام با تمام مسلمانان، تا مدتی به سوی «مسجدالاقصی»- که آن نیز معبد الهی است- نماز می‌گزاردند، ولی در هفدهمین ماه هجرت به عللی که در جای خود مذکور است، دستور داده شد که مسلمانان هر کجا که باشند، به مسجدالحرام که در درون آن، کعبه قرار دارد، متوجه شوند.

خدای- عزّوجلّ- می‌فرماید: «فولّوا وجوهَکم شطره»؛ «رو به سوی مسجدالحرام کنید». (۲)

امام صادق- ع- معترض مادیِ عصرِ خود را به یکی از اسرار توجه به کعبه در حال نماز متذکر شد و گفت: این خانه‌ای است که خداوند جهان، به وسیله آن، بندگان خود را به عبادت و پرستش خود واداشته است و با امر

۱- آل عمران: ۹۶.

۲- بقره: ۱۴۴.

ص: ۳۲

به اطاعت خود، آنان را به امتحان کشیده و کعبه را مرکز پیامبران و قبله نمازگزاران قرار داده است.

۲- چرا بر حجرالأسود دست می‌گذاریم؟

از احادیث اسلامی استفاده می‌شود، که بنای کعبه، قبل از حضرت ابراهیم-ع- وجود داشته و بر اثر طوفان نوح-ع- دیوار آن فرو ریخته بود.

آنگاه که ابراهیم مأمور شد که نخستین معبد را نوسازی کند، به دستور الهی «حجرالأسود» را که جزئی از کوه «ابوقیس» بود، در میان دیوار کعبه قرار داد.

اکنون سؤال می‌شود: چرا بر این سنگ دست می‌گذاریم؟ و هدف از این عمل چیست؟ پاسخ آن این است، که دست گذاردن بر آن، یک نوع معاهده و پیمان بستن با حضرت ابراهیم است که مانند قهرمان توحید با هر نوع مظاهر شرک و بت‌پرستی مبارزه کنیم و از یکتا پرستی منحرف نگردیم و در تمام مظاهر زندگی از جاده توحید دور نشویم.

بیعت با یک فرد، گاهی با دادن دست و فشردن آن انجام می‌گیرد و گاهی با گرفتن گوشه لباس یک فرد، و احیاناً به شکل دیگر است. در تاریخ می‌خوانیم وقتی آیه «یا ایها النبی اذا جائک المؤمنات یبایعنک علی ان لایشرکن باللّه شیئاً» (۱) نازل شد پیامبر دستور داد ظرف آبی آوردند و دست خود را در میان آب گذارد، سپس دست مبارک را از آب بیرون آورد و فرمود:

هرکس می‌خواهد با من بیعت کند، دست خود را در میان همین آب بگذارد، و بر مضمون آیه با من بیعت نماید.

در اینجا بیعت با رسول خدا از طریق دست گذاردن بر چیزی انجام گرفت که رسول خدا بر آن دست گذارده بود و جریان در استلام «حجرالاسود» نیز چنین است. هدف این است که با قهرمان توحید و حضرت رسول گرامی، بر حفظ توحید، بیعت کنیم. لذا امام صادق-ع-

---

۱- ممتحنه: ۱۲.

ص: ۳۳

می‌فرماید: دست بر حجر بگذارید و چنین بگویید:

«أمانتی أدّیتها وَ میثاقی تعاهدتُه لتَشْهَد لی بالمؤافاهْ». (۱)

«امانتی که بر ذمه من بود (زیارت خانه خدا) ادا کردم و پیمان خود را برعهده گرفتم، تا روز جزا گواه بر وفاداری من باشی».

ابن عباس می‌گوید: «دست گذاردن بر سنگ به منزله بیعت با رسول خدا است که از میان ما رفته است». (۲)

بنابراین هدف از بوسیدن و دست گذاردن بر سنگ، مجسم ساختن یک پیمان قلبی است که مرکز آن روح و روان انسان است. در حقیقت، زائران خانه خدا با این عمل، آن پیمان قلبی را به صورت امر ملموس و محسوسی درمی‌آورند.

امروز در بسیاری از کشورها، سربازان، پرچم کشور را مقدس شمرده و در برابر آن می‌ایستند و سوگند یاد می‌کنند. بطور مسلّم، ماهیت پرچم جز چند متر پارچه چیز دیگری نیست. ولی وقتی بصورت پرچم درآمد، رمز استقلال مملکت و تجلیگاه اراده ملی و مردمی آن می‌گردد. در این موقع سرباز به جای فشردن دست مردم و یا رهبران، به پرچم اشاره نموده و سوگند یاد می‌کند. در بخش آینده پاسخ، خواهید خواند که هدف از برخی از مراسم حج، مجسم ساختن یک رشته واقعیت‌ها است، واقعیتهایی که از طریق اعمال حج، تجسم پیدا کرده و خود را نشان می‌دهد.

۳- هدف از سعی میان صفا و مروه چیست؟

زائر خانه خدا با سعی میان دو کوه صفا و مروه، حالت مادر اسماعیل- هاجر- را مجسم می‌کند، به گواهی تاریخ او بدون این که از رحمت خدا مأیوس شود، در آن بیابان بی‌آب و علف، هفت بار برای پیدا کردن آب میان دو کوه، سعی کرد، سرانجام مشمول لطف الهی شد، و به مقصود خود رسید و

۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۰۰، باب ۱۲، حدیث ۱.

۲- وسائل الشیعه، ج ۹، ابواب طواف، باب ۱۳، حدیث ۱۵، ص ۴۰۶.

ص: ۳۴

با جوشش آب از زیر پای اسماعیل، او و فرزندش از تشنگی نجات یافتند.

از برخی احادیث استفاده می‌شود که شیطان در این نقطه برای ابراهیم مجسم شده و او با سعی خود به تعقیب او پرداخت تا او را از ساحت قدس خانه خدا دور سازد. ما نیز با این عمل، آن عمل معنوی را مجسم می‌سازیم (۱) همچنانکه با قربانی کردن گوسفند در بیابان منا، خاطره فداکاری حضرت ابراهیم را زنده نگاه می‌داریم که در راه خدا، از همه چیز- حتی از فرزند خود- گذشت.

۴- هدف از رمی جمرات چیست؟

زائران خانه خدا در روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم، ستونهای خاصی را در سرزمین منا (نزدیک مکه) سنگسار می‌کنند. در این حال به ظاهر به نقطه‌ای سنگ می‌زنند، ولی در باطن شیطان را رجم می‌کنند.

احادیث اسلامی ماهیّت عمل را تشریح کرده و می‌گویند: شیطان در هر سه نقطه در برابر ابراهیم مجسم شده و ابراهیم به عنوان ابراز تنفر از شیطان بر او سنگ زده است. عمل ابراهیم به عنوان سنت الهی در اعمال حج باقی می‌ماند.

زائران خانه توحید، به عنوان ابراز تنفر از شیطان و شیطان صفتان، ابراهیم‌وار، همان نقطه‌ها را سنگباران می‌کنند. و بدین‌وسیله تنفر خود را از هر موجود پلیدی ابراز می‌دارند. و تنفر از پلیدی را که یک امر معنوی و قلبی است، از این طریق به صورت ملموس و محسوس درمی‌آورند.

امروز ملتهای مستضعف و تحت ستم و سلطه، پرچم ابرقدرتها را به آتش می‌کشند، پرچم، جز چند متر پارچه رنگ شده، چیزی نیست. ولی مردم برای ابراز خشم نسبت به فجایع ابرقدرتها، نشانهای آنها را به آتش می‌کشند، گویی خود آنها را به آتش کشیده و نابود کرده‌اند، حداقل این عمل

۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ابواب سعی، حدیث ۱۲، ص ۵۱۳.

ص: ۳۵

اظهار تنفر شدیدی از آنها است.

خلاصه اگر کسی در تاریخ فرائض حج دقت کند، این حقیقت را لمس می کند که بسیاری از این اعمال، برای مجسم کردن یک رشته خاطرات سازنده از زندگی ابراهیم- ع- و امور معنوی و اخلاقی است که با یک سلسله کارها به صورتِ «سمبلیک» انجام می گیرد، و هدف هرگز پرستش سنگ و گِل و کوه نیست.

پی‌نوشت‌ها:

احکام اختصاصی مکه و مسجدالحرام

در میان تمام بقاع روی زمین، جایگاهی شریفتر و گرامی‌تر از کعبه و مسجدالحرام وجود ندارد و بخاطر همین شرافت ویژه است که آنجا قبله گاه مسلمانان جهان و قطب و مرکز دایره‌های بزرگ انسانی در اوقات معینی از روز است و هم کانون گرم و مطاف حاجیان و راهیان دیار یار است که با شوق تمام گرداگرد خانه خدا، که خانه مردم است، دور می‌زنند و نمایشی عظیم و دیدنی از عشق و عاشق و معشوق را نشان می‌دهند.

کعبه و مسجدالحرام به سبب داشتن این عظمت بی‌نظیر، در فقه اسلامی احکام ویژه‌ای دارد که هیچیک از مساجد دیگر، آن احکام را ندارند و گاهی هم احکامی دارد که تنها مسجد النبی با آن شریک است و در یک

ص: ۳۶

مورد هم مسجد کوفه و حائر حسینی با آن شرکت دارند.

ما بخواست خدا در این مقال، احکام فقهی ویژه‌ای را که اختصاص به «کعبه»، «مسجدالحرام» و «حرم» دارد شرح خواهیم داد و البته در میان این احکام، در سه مورد مسجد النبی و در یک مورد مسجد کوفه و حائر حسینی نیز با آن شرکت دارند که مانع از اختصاصی بودن حکم برای مسجد الحرام، در مقابل مساجد و بقاع دیگر نیست.

احکام فقهی ویژه کعبه و مسجدالحرام و مکه و حرم عبارتند از:

۱- وجوب احرام برای دخول به مسجد الحرام و مکّه.

۲- عدم جواز قصاص کسی که به مسجد الحرام پناه برده است.

۳- جواز قصر و اتمام برای مسافر در مسجد الحرام.

۴- حرمت اخذ لقطه از حرم.

۵- عدم جواز عبور جنب و حایض از مسجدالحرام.

۶- حکم ساختن بنایی مرتفع‌تر از کعبه.

۷- حکم تنجیس کعبه و مسجدالحرام.

۸- حرمت خارج کردن سنگریزه و خاک از مسجد الحرام.

۹- عدم جواز صید در حرم.

۱۰- کراهت مجاورت در مکه.

۱۱- کراهت خواندن نماز یومیه در داخل کعبه.

۱۲- فضیلت مخصوص نماز در مسجد الحرام.

۱۳- عدم جواز مضایقه و سخت‌گیری منازل مکه، برای حاجیان.

۱۴- عدم جواز ورود غیر مسلمان به مسجدالحرام و مکّه.

و اینک تفصیل مطلب:

۱- وجوب احرام برای دخول به مسجدالحرام و مکّه

ص: ۳۷

برای کسی که وارد مکه و مسجدالحرام می‌شود، واجب است که در یکی از مواقیت، احرام حج یا عمره ببندد و با حالت احرام وارد شود، خواه در ماههای حج باشد و یا ماههای دیگر سال. البته این حکم استثناهایی دارد که خواهیم آورد.

این حکم در میان فقهای شیعه، اتفاقی بوده و خلاف آن از هیچ‌کس نقل نشده است. صاحب مدارک و صاحب جواهر ادعای اجماع کرده‌اند. (۱)همچنین روایات متعددی که بسیاری از آنها صحیحه یا حسنه است، دلالت بر وجوب احرام دارد که از جمله آنهاست:

- عن علی بن حمزه قال: «سألت ابا ابراهیم- علیه السلام- عن رجل یدخل مکهٔ فی السنهٔ، المرهٔ و المرتین و الثلاث، کیف یصنع؟ قال: اذا دخل فلیدخل ملبّیاً و اذا خرج فلیخرج مُحِلّاً.» (۲) ابن حمزه می‌گوید: «از امام هفتم پرسیدم مردی که در طول سال؛ یکبار، دوبار یا سه بار داخل مکه می‌شود، وظیفه‌اش چیست؟ فرمود: در حال تلبیه (و احرام) داخل شده و در حال احلال خارج گردد.

عن محمد بن مسلم قال: «سألت أبا جعفر- علیه السلام- هل یدخل الرجل مکهٔ بغیر احرام؟ قال: لا الّامریضاً أو من به بطن.» (۳) محمد بن مسلم می‌گوید: «از امام باقر- علیه السلام- پرسیدم آیا شخص می‌تواند بدون احرام وارد مکه شود؟ فرمود: نه مگر مریض یا مبطون باشد.»

عن عاصم بن حمید قال: «قلت لأبی عبداللّه: یدخل الحرم أحدِ الّا محرماً؟ قال: لا الّا مریض أو مبطون.»

عاصم می‌گوید: «به امام صادق گفتم: کسی که محرم نیست می‌تواند داخل حرم شود؟ فرمود: نه مگر مریض یا مبطون باشد.»

طبق این روایات، ورود به مکه و حرم، بدون احرام ممنوع است و

۱- سید محمد طباطبایی، مدارک الاحکام، ص ۴۶۳، چاپ سنگی، محمد حسن النجفی، جواهر الکلام، ج ۱۸، ص ۴۳۷.

۲- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۶۹.

۳- همان، ج ۵، ص ۶۷.

ص: ۳۸

کسی که وارد مکه می‌شود حتماً باید در حال احرام باشد.

چند گروه از این حکم کلّی استثنا شده‌اند:

الف- مریض و مبطون؛

بطوری که در دو روایت (از سه روایت) بالا دیدیم، به مریض و مبطون اجازه داده شده که بدون احرام وارد مکه شوند، اما در بعضی از روایات آمده است که مریض هم باید با حال احرام وارد مکه شود:

عن رفاعة بن موسی قال: «سألت أبا عبدالله- علیه السلام- عن رجل به بطن و وجع شدید یدخل مکه حلالا؟ قال: لایدخلها الامحرماً». (۱) رفاعه می گوید: «از امام صادق درباره شخصی که ناراحتی شکم و درد شدید دارد پرسیدم، آیا می‌تواند بدون احرام وارد مکه شود؟ فرمود: داخل نشود مگر در حال احرام».

عن رفاعة بن موسی عن أبی عبداللّه قال: «سألتُهُ عن الرّجل یعرض له المرض الشدید قبل أن یدخل مکهٔ، قال: لایدخلها الا بأحرام.» (۲) رفاعه از امام صادق نقل می کند که: «از او پرسیدم درباره شخصی که پیش از ورود به مکه، مرض شدیدی بر وی عارض می‌شود، فرمود: وارد مکه نشود مگر با احرام».

در این دو روایت- که ظاهراً یک روایت با دو سند و متن است- برای مریض اجازه داده نمی‌شود که بدون احرام وارد مکه شود.

شیخ حرّ عاملی برای جمع میان این روایت و روایاتی که قبلًا خواندیم- که در آنها به مریض اجازه ورود به مکه بدون احرام داده شده بود- فرموده است: «این روایات حمل بر استحباب می‌شود؛ یعنی مریض و مبطون هرچند مجاز هستند که بدون احرام وارد مکه شوند، اما مستحب است که بهرحال با حال احرام وارد شوند.»

در ذیلی که بر روایت اول رفاعه در مدارک الاحکام آمده، (ولی در

۱- همان، ج ۵، ص ۶۷.

۲- همان، ج ۵، ص ۶۸.

ص: ۳۹

وسائل نیامده است) این جمله اضافه شده که قال: «و یحرمون عنه» (۱) امام فرمود: «از طرف مریض احرام بسته شود». طبق این ذیل، درست است که مریض و مبطون مجاز هستند بدون احرام وارد شوند؛ ولی باید نایب بگیرند و از طرف آنها کسی دیگری احرام ببندد. ولی با توجه به مجموع روایات؛ بخصوص روایاتی که مریض و مبطون را از این حکم استثنا کرده، قول به استحباب احرام برای آنها قول اقربی است و نیابت گرفتن لازم نیست؛ بخصوص این که اصل حکم، حکمی بر خلاف اصل است که به قدر متیقّن بسنده می‌شود.

ب- کسی که برای جنگ وارد مکه می‌شود؛

یکی دیگر از موارد استثنا، موردی است که کسی برای جنگ و دفع دشمن، وارد مکه می‌شود، در چنین صورتی لازم نیست که احرام ببندد، بلکه بدون احرام هم می‌تواند وارد مکه شود. (۲) مستند این فتوا روایاتی است دائر بر این که پیامبر خدا و سپاه او، در روز فتح مکه، بدون احرم و با کلاه خود وارد مکه شدند. از جمله این روایت:

قال رسول اللّه- صلی الله علیه وآله- یوم فتح مکّهٔ: «ان اللّه حرّم مکهٔ یوم خلق السّموات والأرض و هی حرام الی أن تقوم الساعهٔ لم تحلّ لأحد قبلی و لا تحلّ لأحد بعدی و لم تحلّ لی الّا ساعهٔ من نهار.» (۳) پیامبر خدا- ص- روز فتح مکه فرمود: «خداوند مکه را از روزی‌که آسمانها و زمین را آفرید، حرام قرار داد و تا روز قیامت همچنان حرام باقی خواهد ماند، نه برای کسی پیش از من و نه برای کسی بعد از من حلال نشده ونخواهد شد و برای من نیز حلال نشد مگر پاسی از روز.»

با این روایت و دو روایت دیگر به همین مضمون هستند و هر سه مربوط به فتح مکه می‌باشند، استدلال کرده‌اند بر این که: «می‌توان برای جنگ، بدون احرام وارد مکه شد.»

۱- مدارک الاحکام، ص ۴۶۳.

۲- محقق حلی، شرایع الاسلام، ص ۷۲، چاپ سنگی.

۳- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۶۸

ص: ۴۰

بنظر می‌رسد که این استدلال ناقص باشد؛ زیرا اولًا معلوم نیست که این روایات مربوط به مسأله مورد نظر باشد، به احتمال قوی این روایات در مورد حلال و حرام بودن جنگ در مکه است که پیامبر از حرام بودن آن تا روز قیامت خبر می‌دهد و تنها ساعتی از روز را استثنا می‌کند که خود با سپاهش وارد مکه شدند. و ثانیاً اگر حلّیتی باشد، تنها در ساعتی از روز؛ آنهم برای پیامبر بوده، و بنابر این مضمون این روایات از باب: «قضیهٌ فی واقعهٔ» است و نباید آن را به عموم سریان داد؛ بخصوص این که خود پیامبر در این روایات تصریح می‌کند که برای کسی پس از من حلال نشده است.

بنابر این نمی‌توان با این روایات به مورد استثنا استدلال کرد، فقط می‌توان از باب «عسر و حرج» وارد شد و این که اگر سربازان اسلامی ملزم به احرام بستن و انجام مناسک حج باشند، کارآیی لازم را در جنگ با دشمن از دست می‌دهند و از این جهت بگوییم که برای آنها احرام بستن لازم نیست.

ج- کسی که بطور مکرر به حرم رفت و آمد دارد؛

افرادی که شغل آنها بگونه‌ای است که بطور مکرر وارد مکه شده از آن خارج می‌شوند؛ مانند کسی که از خارج حرم هیزم و بوته جمع می‌کند و در داخل شهر مکه به فروش می‌رساند، لازم نیست که برای هر بار ورود به مکه احرام ببندد. (۱) مستند این فتوا روایت زیر است:

عن رفاعهٔ بن موسی قال: «و قال أبو عبدالله- علیه السلام-: ان الحطابهٔ و المجتلبهٔ اتوا النبی- ص- فسألوه فاذن لهم أن یدخلوا حلالا.» (۲) «هیزم جمع‌کن‌ها و کسانی که کالا حمل می‌کنند، خدمت پیامبر آمده از آن حضرت درخواست نمودند که بدون احرام وارد مکه شوند و آن حضرت به آنها اجازه داد.»

به گفته صاحب جواهر: ظاهر این است که ذکر «حطابه» و «مجتلبه» به عنوان مثال است و این حکم شامل تمام کسانی است که به

۱- محقق حلی، المختصر النافع، ص ۸۵.

۲- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۷۰.

ص: ۴۱

هر دلیل، بطور مکرر وارد مکه و یا از آن خارج می‌شوند. (۱) ولی صاحب مدارک گفته است که اولی اقتضا و اکتفا نمودن به مورد نص است (۲) به نظر می‌رسد که نظر صاحب جواهر درست باشد؛ چون معیار عسر و حرج است و اذن پیامبر به آنها برای همین معنا بوده است و هرکجا که عسر و حرج باشد، حکم آنجا را می‌گیرد. اگر چه رعایت احتیاط لازم است.

د- کسی که پیش از تمام شدن ماه از مکه خارج شود؛ برای کسی که با احرام وارد مکه شد و مناسک را انجام داد، اگر پیش از تمام شدن ماه از مکه خارج و سپس به آن داخل شود، لازم نیست که احرام ببندد. این حکم نیز اجماعی است و روایاتی بر آن دلالت دارد.

عن أبی عبداللّه- علیه السلام- فی الرجل یخرج فی الحاجهٔ من الحرم، قال: «ان رجع فی الشهر الذی خرج فیه، دخل بغیر احرام. فان دخل فی غیره دخل باحرام». (۳) امام صادق- علیه السلام- درباره شخصی که بخاطر حاجتی از حرم خارج می‌شود، فرمود: «اگر در همان ماهی که خارج شده برگردد، بدون احرام وارد می‌شود و اگر در غیر آن ماه برگردد باید با احرام باشد.»

عن ابی عبداللّه- علیه السلام- «انه خرج الی الربذه یشیّع اباجعفر، ثم دخل مکهٔ حلالا». (۴) از امام صادق- علیه السلام- است که آن حضرت از مکه به ربذه رفت تا فرزندش امام باقر را بدرقه کند سپس وارد مکه شد در حالی که احرام نبست.

عن ابی عبداللّه فی الرجل یخرج الی جدّهٔ فی الحاجهٔ قال: «یدخل مکهٔ بغیر احرام». (۵) امام صادق درباره مردی که به سبب احتیاجی از مکه به جدّه رفت، فرمود: «بدون احرام وارد مکه شود.»

۱- جواهر الکلام، ج ۱۸، ص ۴۴۹.

۲- مدارک الأحکام، ص ۴۶۴.

۳- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۷۰.

۴- همان، ج ۵، ص ۷۰.

۵- همان، ج ۵، ص ۷۰.

ص: ۴۲

البته روایت دوم و سوم حمل شده بر این که شخص پیش از تمام شدن ماه، از مکه خارج شده سپس برگشته است.

مطلبی که در اینجا قابل بررسی است این است که: منظور از ماه چیست؟ آیا منظور «دوازده ماه قمری» است به این معنا که در هر یک ماه قمری، تنها یک احرام بسته می‌شود؟ و یا منظور گذشتن «سی‌روز» از وقتی است که احرام بسته است؟ شهید ثانی که این مسأله را مطرح می‌کند می‌گوید: منشأ اشکال اطلاق نصوص است، و این که در روایت احتمال هر دو وجه می‌رود و سپس وجه دوم را قوی می‌داند. (۱) اما ظاهر عبارت حدیث اوّل که در این مسأله نقل کردیم، دلالت بر وجه اول دارد؛ زیرا کلمه «الشهر» که دارای «الف» و «لام» است، بیشتر به ماههای دوازده‌گانه دلالت دارد تا گذشتن سی روز.

عبارت شیخ در نهایه نیز به همین صورت است و ظاهر در وجه اول می‌باشد. او می‌گوید: «فان خرج من مکهٔ بغیر احرام ثم عاد فان کان عوده فی الشهر الذی خرج فیه لم یضرّه ان یدخل مکهٔ بغیر احرام ...» (۲) «اگر از مکه بدون احرام خارج شود و سپس برگردد؛ اگر بازگشت او در همان ماهی باشد که در آن خارج شده است، ضرر ندارد که بدون احرام وارد مکه شود.»

۲- قصاص کسی که به مسجد الحرام پناهنده شده جایز نیست

کسی که جنایتی کرده و باید قصاص شود، یا کاری انجام داده که موجب حدّ است و باید بر او حدّ جاری شود؛ اگر به حرم پناهنده شده باشد در داخل حرم نمی‌توان او را قصاص کرد و یا بر او حد جاری ساخت، او در امان است، بلکه از لحاظ غذا و آب در مضیقه و سختی قرار می‌گیرد تا ناچار شده،

۱- شهید ثانی، مسالك الأفهام، ج ۱، ص ۸۷، چاپ سنگی.

۲- جواهرالکلام، ج ۱۸، ص ۴۴۷.

ص: ۴۳

از حرم خارج شود، آنگاه حدّ یا قصاص اجرا می گردد.

این حکم از نظر علمای شیعه اتفاقی است و کسی در آن تردید نکرده و گروهی از علما بر این حکم ادعای اجماع نیز نموده‌اند. (۱)

«محل امن» بودنِ حرم، از آیات و اخبار هم مستفاد می‌شود:

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «و من دخله کان آمنا»؛ (۲) «هر کس وارد آنجا شود، در امنیت قرار می گیرد.»

همچنین روایات متعددی در این‌باره داریم که از جمله آنهاست:

عن الحلبی عن أبی عبداللّه- علیه السلام- قال: «سألته عن قول اللّه- عزّ و جلّ-: «و من دخله کان آمنا» قال: اذا أحدث العبد فی غیر الحرم جنایهٔ ثم فرّ الی الحرم لم یسع لأحد أن یأخذه فی الحرم ولکن یمنع من السوق و لایبایع ولایطعم و لایسقی و لایکلم فانه اذا فعل ذلک یوشک ان یخرج فیؤخذ و اذاجنی فی الحرم جنایهٔ اقیم علیه الحد فی الحرم؛ لانه لم یر للحرم حرمهٔ». (۳) حلبی می گوید: «از امام صادق- ع- آیه «و من دخله کان آمنا» را پرسیدم، فرمود: وقتی شخصی در بیرون حرم جنایتی کرد و به حرم فرار نمود، کسی حق ندارد که در حرم او را دستگیر نماید، ولی از بازار و خرید و فروش طعام و آب منع می‌شود و کسی با او حرف نمی‌زند، وقتی چنین شد ناگزیر به زودی از حرم بیرون می‌آید و دستگیر می‌شود. و اگر در خود حرم جنایتی کرد در همانجا حد بر او جاری می‌شود؛ زیرا که او حرمتی برای حرم نگذاشته است».

عن حفص بن البختری قال: «سألت أبا عبدالله- علیه السلام- عن الرجل یجنی الجنایهٔ فی غیر الحرم ثم یلجأ الی الحرم أَیُقام علیه الحد؟ قال: لا ولایطعم و لایسقی و لایکلم و لایباع فانه اذا فعل ذلک به یوشک ان یخرج فیقام علیه الحد و اذا جنی فی الحرم جنایهٔ اقیم علیه

۱- آیهٔالله خویی، مبانی تکلمهٔ المنهاج، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- سوره قصص، آیه ۵۷.

۳- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۷.

ص: ۴۴

الحد فی الحرم لأنه لم یر للحرم حرمهٔ». (۱)

حفص می‌گوید: از امام صادق درباره شخصی که در غیر حرم جنایت کرده و به حرم پناه برده است، پرسیدم که آیا حد بر او جاری می‌شود؟ فرمود: نه بلکه به او طعام و آب داده نمی‌شود و کسی با او سخن نمی‌گوید و با او خرید و فروش نمی‌شود، وقتی چنین شد امید است که او از حرم خارج شود، پس حد بر او جاری گردد. اما اگر در خود حرم جنایت کرد همانجا حد بر او جاری می‌شود چون او حرمتی برای حرم قائل نشده است.»

عن معاویهٔ بن عمار قال: «سألت أبا عبدالله- علیه السلام- عن رجل قتل رجلًا فی الحِلّ ثم دخل الحرم؟ قال: لایقتل ولایطعم و یسقی و لایباع و لایؤذی حتی یخرج من الحرم فیقام علیه الحد. قلت: فما تقول فی رجل قتل فی الحرم او سرق؟ قال: یقام علیه الحد فی الحرم صاغراً؛ لأنه لم یر للحرم حرمهٔ ...» (۲) معاویهٔ بن عمار می‌گوید: «از امام صادق- علیه السلام- درباره شخصی که انسانی را در بیرون حرم کشته و داخل حرم شده است پرسیدم، فرمود: کشته نمی‌شود اما به او طعام و آب داده نمی‌شود و کسی با او معامله نمی‌کند و به او اذیت هم نمی‌شود تا اینکه از حرم خارج شود و حد بر او جاری گردد. گفتم: چه می‌فرمایی درباره کسی که در حرم قتل یا سرقت انجام داده؟ فرمود: در حرم بر وی حدّ جاری می‌شود در این صورت او تحقیر شده است؛ زیرا که او حرمتی برای حرم نگذاشته است.»

بطوری که ملاحظه می‌فرمایید این روایات به روشنی دلالت بر مطلوب دارند و در این باره روایات دیگری هم وجود دارد که ما به جهت رعایت اختصار آنها را نیاوردیم. بنابر این حکم مسأله؛ چه از نظر فتوای علما و چه از نظر آیات و روایات معلوم و واضح است. چیزی که در اینجا مورد اختلاف است و باید بررسی شود، این است که: آیا این حکم اختصاص به

۱- همان، ج ۹، ص ۳۳۸.

۲- همان، ج ۹، ص ۳۳۷.

ص: ۴۵

مسجد الحرام دارد، یا حرم پیامبر و ائمه و مشاهد شریف نیز داخل در این حکم هستند؟

شیخ طوسی می‌گوید: مشاهد ائمه نیز در این حکم مانند مکه است. (۱) و محقق حلی نیز این سخن شیخ را تحسین کرده است (۲) اما شهید ثانی و صاحب جواهر این سخن را نپذیرفته‌اند و گفته‌اند که دلیلی بر آن وجود ندارد. (۳)تنها دلیلی که بر آن ذکر شده، این است که این مشاهد از حرم شریفتر هستند و از علّامه نقل شد که منظور از مشهد تمامی شهر است تا چه رسد به صحن شریف و روضه منوره (۴) و صاحب حدائق این الحاق را رد کرده و دلیل آن‌را تضعیف نموده است. (۵) به نظر می‌رسد که تعمیم حکم مشاهد مشرفه درست نیست؛ زیرا دلیل حکم، مختص به حرم است و ما نمی‌توانیم در چنین حکمی که برخلاف اصل است از مورد دلیل تعدّی کنیم، آیا این یک نوع قیاس و حتی استحسان نیست؟

۳- جواز قصر و اتمام برای مسافر

مسافری که وارد مکه شده است اگر چه قصد اقامت ده روز هم نکرده باشد، می‌تواند در مسجد الحرام نماز خود را تمام بخواند و همینطور است نماز در مسجد النبی و مسجد کوفه و حائر حسینی. این حکم در میان علمای شیعه، از شهرت بسیاری برخوردار است و صاحب مفتاح الکرامه از چند نفر نقل اجماع کرده و تنها از صدوق نقل خلاف نموده است. (۶) روایات در این مسأله به ظاهر مختلف و متعارض است و می‌توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد:

۱- روایاتی دلالت می‌کند بر این که مسافر باید نماز خود را در آن چهار مکان تمام بخواند. چند مورد از آن را می‌آوریم:

۱- شیخ طوسی، النهایهٔ فی مجرد الفقه و الفتاوی، ص ۷۵۶.

۲- محقق حلی، نکت النهایهٔ، چاپ شده در مجموعه الجوامع الفقهیه ص ۴۶۳.

۳- مسالك الافهام، ج ۲، ص ۳۴۲؛ جواهر الکام، ج ۴۱، ص ۳۴۵.

۴- مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۲، ص ۱۸۴.

۵- شیخ یوسف بحرانی، الحدائق الناضرهٔ، ج ۱۷، ص ۳۴۵.

۶- سید محمد جواد عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۳، ص ۴۹۰.

ص: ۴۶

عن حمـاد بن عیسـی، عن أبی عبـدالله- علیه السـلام- انّه قال: «من مخزون علم اللّه الإتمام فی اربعـهٔ مواطن؛ حرم اللّه و حرم رسوله و حرم امیرالمـؤمنین و حرم الحسـین- علیهم‌السـلام-. (۱) حمـاد بن عیسـی از امـام صـادق نقل کرده که آن حضـرت فرمود: از اسـرار پوشیده علم خدا، تمام خواندن نماز است در چهار مکان؛ حرم خدا، حرم پیامبر، حرم امیرالمؤمنین و حرم حسین- علیهم‌السلام-.

- عن عبـدالرحمن بن الحجـاج قـال سـألت أبـا عبـدالله عن التمام بمکـهٔ و المدینـهٔ فقال: اتمّ و ان لم تصلّ فیها الّا صـلاهٔ واحـدهٔ. (۲) عبـدالرحمن بن حجاج می‌گویـد: از امام صادق درباره تمام خوانـدن نماز در مکه و مدینه پرسـیدم، فرمود: «نماز را تمام بخوان اگر چه بیش از یک نماز در آنجا نخوانی.»

- عن زیاد القندی قال ابوالحسن علیه السلام: «یا زیاد احب لک ما احبّ لنفسی و اکره لک ما اکره لنفسی، اتم الصلوهٔ فی الحرمین و بالکوفهٔ و عند قبر الحسین». (۳)

زیـاد قنـدی می‌گویـد: امام موسـی بن جعفر- ع- فرمود: «ای زیاد آنچه که بر خود می‌پسـندم بر تو نیز می‌پسـندم و آنچه که برخود مکروه می‌دارم بر تو نیز مکروه می‌دارم. نماز را در حرمین و کوفه و کنار قبر حسین (ع) تمام بخوان.»

۲- روایاتی دلالت دارد بر این که مسافر باید نماز خود را در حرمین شریفین قصر بخواند که از جمله آنهاست:

- عن ابن بزیع قال: «سألت الرضا- علیه السـلام- عن الصـلوهٔ بمکه و المدینهٔ تقصـیر او اتمام؟ فقال: قصـر ما لم تعزم علی مقام عشـره ایام». (۴) ابن بزیع می‌گوید: «از امام رضا- علیه السلام- درباره نماز در مکه و

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵۴۳.

۲- همان، ج ۵، ص ۵۴۴.

۳- همان، ج ۵، ص ۵۴۶.

۴- همان، ج ۵، ص ۵۵۰.

ص: ۴۷

مدینه پرسیدم که آیا قصر است یا تمام؟ امام فرمود: مادامی که ده روز قصد اقامه نکرده‌ای نماز را قصر بخوان».

- عن علی بن حدید قال: «سألت الرضا- علیه السلام- فقلت ان اصحابنا اختلفوا فی الحرمین فبعضهم یقصر و بعضهم یتم ... قال: لایکون التمام الّا ان تجمع علی اقامهٔ عشرهٔ ایام.» (۱) ابن حدید می گوید: از امام رضا- علیه السلام- پرسیدیم که اصحاب ما درباره حرمین اختلاف کرده‌اند بعضی از آنها نماز را قصر می‌خوانند و بعضی تمام ...؟ فرمود: نمی‌توان نماز را تمام خواند مگر این که ده روز قصد اقامه کند.

۳- روایاتی که دلالت بر تخییر میان قصر و اتمام می کند. از جمله آنهاست:

- عن علی بن یقطین عن ابی الحسن- علیه السلام- فی الصلاهٔ بمکهٔ، قال: من شاء اتم و من شاء قصّر. (۲) علی بن یقطین از امام کاظم- ع- درباره نماز در مکه نقل می کند که فرمود: «هر کس بخواهد تمام می‌خواند و هرکس بخواهد قصر می کند.»

- عن الحسین بن مختار عن أبی ابراهیم قال: «قلت له: انّا اذا دخلنا مکهٔ و المدینهٔ نتم او نقصّر؟ قال: ان قصّرت فذلک و ان اتممت فهو خیر تزداد.» (۳) حسین بن مختار می گوید به امام کاظم- ع- عرض کردم: «ما وقتی داخل مکه یا مدینه شدیم، نماز را تمام بخوانیم یا قصر؟ فرمود: اگر قصر بخوانید همانست و اگر تمام بخوانید پس آن خیری است که افزوده‌اید.»

اکنون که نمونه‌های از روایات باب را خواندیم، باید دید که علاج میان این سه دسته از روایات چیست؟ مرحوم شیخ صدوق روایات قصر را گرفته و روایات اتمام را حمل بر اقامه ده روز کرده و روایات تخییر را حمل بر

۱- همان، ج ۵، ص ۵۵۱.

۲- همان، ج ۵، ص ۵۴۵.

۳- همان، ج ۵، ص ۵۴۷.

ص: ۴۸

تخییر میان قصد اقامت ده روز و یا عدم آن کرده است. (۱) اما انصاف این است که روایات باب را نمی‌توان بدینگونه توجیه کرد و لذا اکثریت قاطع علمای شیعه، نظر شیخ صدوق را نپذیرفته‌اند و بالإتفاق نظر به تخییر داده‌اند و میان روایاتی که امر به «اتمام» داشت و همچنین روایات مقابل آنها که امر به «قصر» می‌کرد، بدینگونه جمع کرده‌اند و روایات تخییر را قرینه این جمع گرفته‌اند.

مرحوم آیهٔالله حکیم در مقام جمع میان روایات گفته است: حکم اوّلی تخییر است ولی گاهی عنوانی عارض می‌شود که یکی از دو طرف تخییر، تعیّن پیدا می‌کند (۲) و مرحوم آیهٔالله خویی می‌گوید: باید روایات قصر را حمل بر تقیه و روایات اتمام را حمل بر افضلیت آن کنیم تا میان این روایات و راویات تخییر جمع کرده باشیم. (۳) مطلب دیگر این که آیا مورد حکم مسجدالحرام است و یا شهر مکه؟ با توجه به روایات باب با اطمینان می‌توان گفت که موضوع آن شهر مکه است هرچند که احتیاط اقتضا می‌کند که به مسجد الحرام اکتفا کنیم.

در اینجا توجه خوانندگان را به چند فتوا از مراجع معاصر جلب می‌کنیم:

امام خمینی- قدّس سرّه- فتوا داده‌اند بر این که: مسافر در مسجدالحرام و مسجدالنبی مخیر میان قصر و اتمام است ولی در شهر مکه و مدینه احتیاط در اتمام می‌باشد. (۴)

آیهٔالله گلپایگانی- قدس سره- حکم به مسجدین را به شهر مکه و مدینه تعمیم داده و اتمام در آن دو شهر را جایز می‌داند. (۵)

و آیهٔالله خویی- قدس سره- نیز حکم تخییر را به دو شهر مکه و مدینه تعمیم می‌دهد. (۶)

۱- روضهٔ المتقین، ج ۲، ص ۶۲۶.

۲- آیهٔالله حکیم، مستمسک العروهٔ، ج ۸، ص ۱۸۳.

۳- مستند العروهٔ تقریرات درس آیهٔالله خویی، ج ۸، ص ۴۰۶.

۴- امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۲۶۴.

۵- آیهٔالله گلپایگانی، توضیح المسائل، ص ۲۶۰.

۶- آیهٔالله خویی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۲۵۵.

ص: ۴۹

۴- حرمت اخذ لقطه از حرم

بطوری که می‌دانیم لقطه مالی است که از کسی گم شده و کس دیگری آنرا پیدا کرده است. حکم اوّلی در لقطه این است که انسان می‌تواند مال گم شده را بردارد و تا یکسال آنرا پیش خود نگهدارد و همه‌جا اعلام کند. اگر صاحبش پیدا نشد می‌تواند آنرا صدقه بدهد و می‌تواند آنرا تملک کند.

اما لقطه حرم و مالی که در حرم پیدا شده است حکم دیگری دارد و آن این که انسان نباید به آن دست بزند و بردارد. اخذ لقطه در حرم، حرام است و اگر احیاناً کسی لقطه را در حرم برداشت برای همیشه ضامن می‌شود و پس از گذشت یکسال باید آنرا از طرف صاحب مال تصدّق بدهد و هر وقت صاحب مال پیدا شد باید بمقدار مالش به او بپردازد.

شیخ طوسی و ابن ادریس و شهید اول در این مسأله همانگونه که گفتیم فتوا داده‌اند. (۱) مستند این فتوا روایات متعددی است که از ائمه اطهار- علیهم السلام- نقل شده است؛ از جمله:

- عن الفضیل بن یسار قال: «سألت أباجعفر- علیه السلام- عن لقطة الحرم؟ فقال: لاتمس ابداً حتّی یجیئ صاحبها فیأخذها. قلت: فان کان مالًا کثیراً؟ قال: فان لم یأخذها الّا مثلك فلیعرفها.» (۲) فضیل بن یسار می‌گوید: «از امام باقر- علیه السلام- درباره لقطه حرم پرسیدیم. فرمود: هرگز دست به آن نزن تا صاحبش بیاید و آنرا اخذ کند، گفتم: اگر مال زیادی باشد؟ فرمود: اگر آنرا اخذ نکند مگر کسی مانند تو، پس باید آنرا اعلام نماید.»

- عن علی بن حمزة قال: «سألت العبد الصالح عن رجل و جد دِیناراً فی الحرم فاخذه؟ قال: بئس ما صنع ما کان ینبغی له ان یأخذه قلت:

ابتلی بذلک، قال: یعرفه قلت: فانّه قد عرّفه فلم یجد له باغیاً، قال: یرجع

۱- النهایه، ص ۲۸۴- ابن ادریس؛ السرائر، ج ۱، ص ۶۴۵؛ شهید اول، الدروس، ج ۱، ص ۴۷۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۱.

ص: ۵۰

الی بلده فیتصدق به علی اهل بیت من المسلمین؛ فان جاء طالبه فهوله ضامن.» (۱) علی بن حمزه می گوید: «از امام کاظم پرسیدم در مورد مردی که دیناری را در حرم پیدا کرده و آنرا برداشته است. فرمود: چه کار بدی کرده است! نباید آنرا برمی‌داشت. گفتم: به این کار مبتلاـ شده. فرمود: باید آنرا اعلام کند. گفتم: این کار را کرده ولی صاحب آنرا نیافته است فرمود: به شهر خود برمی گردد و آنرا به خانواده‌ای از مسلمانان صدقه می‌دهد و هر وقت صاحب آن آمد او ضامن است.»

- عن ابراهیم بن عمر عن ابی عبداللّه- علیهم السلام- قال: اللقطهٔ لقطتان: لقطهٔ الحرم و تعرف سنهٔ، فان وجد صاحبها و الّا تصدقت بها. و لقطهٔ غیرها تعرف سنهٔ فان لم تجد صاحبها فهی کسبیل مالک. (۲)

ابراهیم از امام صادق- علیه السلام- نقل می کند که فرمود: «لقطه بر دو قسم است؛ یکی لقطه حرم است که باید تا یکسال آنرا معرفی و اعلام کنی اگر صاحبش پیدا شد که هیچ وگرنه آنرا صدقه می‌دهی. دیگری لقطه غیر حرم است که تا یکسال معرفی می کنی و اگر صاحبش را نیافتی مانند مال خود تواست.»

۵- عدم جواز عبور جنب و حائض از مسجد الحرام

برای کسی که جنب یا حایض شده است، نشستن و بطور کلی درنگ کردن د رکلیه مساجد حرام است ولی عبور کردن از مساجد جایز است مگر مسجد الحرام و مسجد النبی که حتی عبور کردن از این دو مسجد برای او حرام است. این حکم نیز میان علمای شیعه اتفاقی است و در چندین کتاب معتبر فقهی؛ مانند «غنیه»، «معتبر»، «مدارک» و «تذکره» بر آن ادعای اجماع شده است ولی ظاهر عبارت شیخ صدوق و شیخ مفید، جواز عبور از

۱- همان، ج ۹، ص ۳۶۱.

۲- همان.

ص: ۵۱

مسجد الحرام و مسجد النبی است. (۱) شیخ طوسی در مبسوط کلامی دارد که ظاهر آن مکروه بودن عبور از دو مسجد است (۲) ولی همو در نهایه حکم به حرمت داده است. (۳) بهرحال اگر هم این مسأله در میان قدما اجماعی نباشد، در میان متأخرین اجماعی است و از کسی نقل خلاف نشده است. این فتوا مطابق با روایات متعددی است که از حضرات معصومین- علیهم السلام- نقل شده است؛ از جمله:

- عن جمیل قال: «سألت ابا عبدالله- علیه السلام- عن الجنب یجلس فی المساجد؟ قال: لا. ولکن یمر فیها کلّها الّا المسجد الحرام و مسجد الرسول- صلی الله علیه وآله-». (۴) جمیل می‌گوید: «از امام صادق- ع- درباره جنب پرسیدم که آیا می‌تواند در مساجد بنشیند؟ فرمود: نه، امّا می‌تواند از آنها عبور کند، مگر مسجد الحرام و مسجد پیامبر.»

- عن محمد بن مسلم قال: «قال ابوجعفر- علیه السلام- (فی حدیث الجنب و الحائض) و یدخلان المسجد مجتازین و لایقعدان فیه و لایقربان المسجدین الحرمین.» (۵) محمد بن مسلم می‌گوید: امام باقر در حدیثی درباره جنب و حایض فرمود: آنها در حال عبور می‌توانند به مسجد وارد شوند ولی نمی‌توانند بنشینند اما به دو مسجدی که حرم هستند (یعنی مسجدالحرام و مسجد النبی) نمی‌توانند نزدیک شوند.

مسأله دیگری که فقها بدنبال این مسأله عنوان می‌کنند، این است که اگر شخصی در یکی از دو مسجد معهود (مسجد الحرام و مسجد النبی) خوابید و محتلم شد او باید پس از بیدار شدن بلافاصله تیمّم کند و از مسجد خارج شود ولی در مساجد دیگر تیمم کردن لازم نیست (۶) در این مورد خاص

۱- مفتاح الکرامه، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲- شیخ طوسی، المبسوط.

۳- النهایه، ص ۲۰.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۸۵.

۵- همان، ج ۱، ص ۴۸۸.

۶- شرایع الاسلام، ص ۷.

ص: ۵۲

نیز روایاتی داریم از جمله این است:

عن ابی حمزه قال: قال ابوجعفر- علیه السلام-: «اذا کان الرجل نائما فی المسجد الحرام او مسجد الرسول فاحتلم فاصابته جنابهٔ فلیتیمم ولایمرّ فی المسجد الّامتیمما ولابأس ان یمرّ فی سائر المساجد و لایجلس فی شئ من المساجد.» (۱) ابی حمزه از امام باقر نقل می‌کند که فرمود: «و چون شخص در مسجد الحرام یا مسجد النبی بخوابد و محتلم شود و به او جنابت برسد، باید تیمم کند و از مسجد مرور نکند مگر با تیمم و مرور کردن از مساجد دیگر عیبی ندارد و نباید در هیچیک از مساجد بنشیند.»

۶- حکم ساختن بنایی مرتفع‌تر از کعبه در مکه

آیا در شهر مکه، در اطراف مسجد الحرام می‌توان بنایی بلندتر از کعبه که حدود ۱۵ متر ارتفاع دارد ساخت؟ ظاهر عبارت شیخ در نهایهٔ حرمت این عمل است (۲) و ابن ادریس هم قائل به حرمت شده است (۳) و محقق در شرایع ابتدا به حرمت فتوا می‌دهد آنگاه از این نظر عدول می‌کند و قائل به کراهت این عمل می‌شود (۴) و همچنین در کتاب دیگرش قائل به کراهت شده و ساختن بنایی مرتفع‌تر از کعبه را از مکروهات می‌شمارد (۵) و صاحب جواهر قول به کراهت را به مشهور نسبت می‌دهد و آنرا مطابق با اصول و قواعد مذهب می‌داند. (۶) در این مورد دو روایت در دست داریم:

عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر- علیه السلام- فی حدیث قال:

«و لاینبغی لأحد ان یرفع بناء فوق الکعبه. (۷)

محمد بن مسلم از امام باقر- علیه السلام- در حدیثی نقل می‌کند که فرمود: «سزاوار نیست که کسی بنایی بالاتر از کعبه بسازد».

۱- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۸۵.

۲- النهایه، ص ۲۸۴.

۳- ابن ادریس، السرائر، ج ۱، ص ۶۴۵.

۴- شرایع الإسلام، ص ۸۰.

۵- المختصر النافع، ص ۹۸.

۶- جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۵۱.

۷- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۳.

ص: ۵۳

- محمـد بن محمد المفید فی المقنعه قال: «نهی ان یرفع الإنسان بمکهٔ بناء فوق الکعبهٔ». (۱) شیخ مفید در مقنعه می گوید: «معصوم- علیه السلام- نهی کرده است از این که انسان در مکه بنایی بالاتر از کعبه بسازد».

البته روایت دوّم مرسله است و احتمال دارد که نظر شیخ مفید در این مرسله همان روایت محمد بن مسلم باشد و این روایت نیز تعبیر «لاینبغی» دارد که به معنای «سزاوار نیست» می‌باشد و ظاهر در کراهت است.

۷- حکم تنجیس کعبه و مسجد الحرام

معلوم است که تنجیس مسجد بطور کلی حرام است و ازاله نجاست از مسجد، واجب است. اما تنجیس مسجد الحرام و کعبه، علاوه بر حرمت شرعی، مجازات هم دارد و آن این است که اگر کسی از روی عمد و عناد جایی از مسجد الحرام را نجس نمود و بول یا غایطی از او به مسجد الحرام سرایت کرد، باید او را به شدت کتک زد و اگر داخل کعبه را عمداً و از روی عناد نجس کرد، باید او را از کعبه و از حرم بیرون برد و گردنش را زد. (۲) این مجازات شدید برای آن است که کسی که چنین هتک حرمتی از کعبه که مقدس‌ترین مکان برای مسلمانان است، بکند، بدون شک او کافر است و عملش به هیچ وجه قابل توجیه نیست و گناهی را مرتکب شده.

که نمی‌توان از آن گذشت. در این مورد روایات متعددی از حضرات معصومین- علیهم السلام- رسیده است به عنوان نمونه دو حدیث ذکر می‌شود:

عن ابی الصباح الکنانی قال: «قلت لأبی عبدالله- علیه السلام- ما تقول فیمن احدث فی المسجد الحرام متعمداً؟ قال: یضرب رأسه ضرباً

۱- همان، ج ۹، ص ۳۴۴.

۲- مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۳۴۵.

ص: ۵۴

شدیـداً، ثم قال: ما تقول فیمن احدث فی الکعبهٔ متعمداً؟ قال: یقتل». (۱)کنانی می‌گوید: به امام صادق گفتم: «چه می‌گویی در باره کسـی که در مسـجد الحرام بطور عمد احداث حدث کرده (بول یا غایط کرده) فرمود: از سـر او به شدت می‌زنند. سپس گفت: چه می‌گویی درباره کسی که در کعبه عمداً این کار را مرتکب شده است؟ فرمود: کشته می‌شود.»

قال الصادق- علیه السلام- فی حدیث یذکر فیه الإسلام و الإیمان:

«و لوان رجلا دخل الکعبـهٔ فبال فیها معانـدا اخرج من الکعبهٔ و من الحرم و ضـربت عنقه». (۲) امام صادق در حدیثی درباره اسـلام و ایمـان فرمود: «و اگر مردی داخل کعبه شـد پس در آن، از روی عناد بول کرد، از کعبه و از حرم بیرون برده می‌شود و گردن او زده می‌شود.»

۸- حرمت خارج کردن سنگریزه و خاک از مسجد الحرام

یکی دیگر از احکام اختصاصی مسجد الحرام این است که نباید سنگریزه و یا خاک مسجدالحرام و اطراف کعبه از آنجا بیرون برده شود، اگر چه از باب تیمّن و تبرّک باشد. این عمل حرام است و کسی که سنگریزه یا خاک آنجا را بیرون برده باشد، باید بی‌درنگ آن‌را برگرداند و به جای خود بگذارد.

شیخ طوسی و ابن ادریس به این مسأله فتوا داده‌اند (۳) و مستند این فتوا روایاتی است که از جمله آنهاست:

عن محمـد بن مسلم قال: «سـمعت ابا عبدالله- علیه السـلام- یقول: لاینبغی لأحدٍ أن یأخذ من تربهٔ ماحول الکعبه و ان اخذ من ذلک شیئاً ردّه.» (۴)محمد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق شنیدم که فرمود: «برای

۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۸۴.

۲- همان.

۳- شیخ طوسی، المبسوط، ج ۱، ص ۳۸۵؛ ابن ادریس، السرائر، ج ۱، ص ۶۴۸.

۴- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۳.

ص: ۵۵

هیچکس سزاوار نیست این که چیزی از خاك اطراف کعبه بردارد و اگر چیزی از آن‌را برداشت باید برگرداند.»

عن معاویهٔ بن عمّار قال: «قلت لأبی عبداللّه- علیه السلام-:

اخذت سکامن سک المقام و تراباً من تراب البیت و سبع حصیات. فقال:

بئس ما صنعت! اما التراب و الحصی فردّه». (۱) معاویهٔ بن عمار می‌گوید: «به امام صادق گفتم: میخی از میخهای مقام و خاکی از خاکهای بیت و هفت سنگریزه برداشته‌ام. امام فرمود: چه کار بدی کرده‌ای خاك و سنگریزه را برگردان.»

عن حذیفهٔ بن منصور قال: «قلت لأبی عبداللّه- علیه السلام- ان عمی کنس الکعبهٔ و اخذ من ترابها فنحن نتداوی به، فقال ردّه الیها.» (۲)

حذیفه می‌گوید: «به امام صادق گفتم: عموی من کعبه را جاروب کرده و از خاك آن برداشته و ما با آن خاك خود را مداوا می‌کنیم. امام فرمود:

آن را به جای خود برگردان.»

۹- عدم جواز صید در حرم

صید کردن حیوانات در محدوده حرم که شامل شهر مکه و بعضی از نواحی آن می‌شود، حتی برای کسی که در حال احرام نیست، حرام است و بطور کلی شکار کردن در حرم هم برای محرم و هم برای غیر محرم جایز نیست، اگر کسی در حال احرام صید کند، احکامی دارد که در مناسك ذکر شده است و اگر کسی که در حال احرام نیست در حرم صید کند، علاوه بر اینکه کار حرامی کرده لازم است که قیمت آن‌را فدیه بدهد. (۳) به گفته صاحب جواهر، هر دو قسمِ اجماع (محصل و منقول) بر این حکم قائم است. (۴) علاوه بر اجماع، نصوصی هم در این مورد از ائمه معصومین- علیهم

۱- همان، ج ۹، ص ۳۳۳.

۲- همان.

۳- النهایه، ص ۲۲۷؛ شرایع الاسلام، ص ۸۴؛ و تبصرهٔ المتعلمین، ص ۴۳.

۴- جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۲۹۴.

ص: ۵۶

السلام- وارد شده است:

«عن عبدالله بن سنان انّه سأل أبا عبداللّه عن قول اللّه- عزّ و جل- «و من دخله کان آمنا» قال: من دخل الحرم مستجیراً به کان آمنا من سخط اللّه و من دخله من الوحش و الطیر کان آمنا من ان یهاج او یؤذی حتی یخرج من الحرم.» (۱) «ابن سنان از امام صادق درباره آیه «و من دخله کان آمنا» پرسید، امام فرمود: هر کس داخل حرم شود در حالی که به آنجا پناه آورده است، از غضب خداوند در امان است و هر حیوانی از وحوش و پرندگان وارد حرم گردد، از این که به او حمله شود و یا مورد اذیت قرار گیرد در امان است تا از حرم خارج شود.

عن الحلبی عن أبی عبدالله- علیه السلام- قال: «لا تستحلّن شیئاً من الصید و أنت حرام و لا أنت حلال فی الحرم.» (۲) حلبی از امام صادق نقل می‌کند که فرمود: «چیزی از صید را حلال نشمار در حالی که احرام هستی، همچنین حلال مشمار صید در حرم را اگر چه در حال احرام نباشی.»

حرمت حرم و این که نباید در حرم به حیوانات آزاری برسد، آنچنان مورد توجه حضرات معصومین- علیهم السلام- بوده که حتی شکار حیوانی را که در خارج حرم است ولی قصد رفتن به داخل حرم دارد مکروه می‌دانستند و شکار کردن در محدوده‌ای به اندازه یک منزل (برید) بیرون از مرز حرم را نیز جایز نمی‌دانستند. همچنین اگر شخص در حل باشد و صیدی را در حرم با تیر بکشد باید فدیه بدهد و یا اگر در حرم باشد و صیدی را که در حل است بکشد باز باید فدیه بدهد، حتی اگر پرنده‌ای بر شاخه درختی باشد که آن شاخه در خارج حرم ولی ریشه‌اش داخل حرم است، صید آن جایز نیست و اگر صیدی در دست دارد و همراه با آن وارد حرم شد،

۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۰۲.

۲- همان، ج ۹، ص ۲۰۳.

ص: ۵۷

باید آنرا آزاد کند.

احکامی را که برشمردیم، هم مضمون روایاتی است که بجهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری کردیم و هم مطابق با فتاوای فقهای ماست که بعضی به حرمت و بعضی به کراهت آنها فتوا داده‌اند. (۱) البته این حکم مخصوص حرم مکه است، اما بعضی از فقها حرم مدینه را که محدود است به میان دو سنگلاخ «لیلی» و «واقم»، ملحق به حرم مکه کرده و صید در آنجا را حرام دانسته‌اند. (۲) و بعضی‌ها به کراهت شدید آن قایل هستند (۳) و محقق کرکی پس از نقل قول به حرمت، از شیخ و علامه می گوید: قول صحیح همین است و آنرا مبتنی بر روایت عبداللّه بن سنان از امام صادق- علیه‌السلام- می‌کند (۴):

قال ابو عبداللّه: «یحرم من الصید فی المدینهٔ ما صید بین الحرتین». (۵)

امام صادق فرمود: «از صید در مدینه؛ آنچه که میان دو سنگلاخ صید شود حرام است.»

۱۰- کراهت مجاورت در مکه

طبق نظر فقها، مجاورت و سکونت دائمی در شهر مکه کراهت دارد و بهتر این است که انسان مناسک خود را انجام دهد و از مکه خارج شود. در میان قدما از کسانی که به این حکم تصریح کرده‌اند، می‌توان شیخ طوسی را نام برد. (۶) و در این باره روایاتی داریم که از جمله آنهاست:

عن الحلبی قال: «سألت ابا عبدالله عن قول اللّه- عز وجل- «و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقهٔ من عذاب الیم» فقال: کلّ الظلم فیه الحاد حتی لو ضربت خادمک ظلماً خشیت ان یکون الحادا فلذلک کان الفقهاء یکرهون سکنی مکهٔ.» (۷)

۱- ر. ك: جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۲۹۶ به بعد.

۲- النهایهٔ، ص ۲۸۷.

۳- شرایع الإسلام، ص ۸۰.

۴- محقق کرکی، جامع المقاصد، ج ۳، ص ۲۷۵.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۸۵.

۶- المبسوط، ج ۱، ص ۳۸۵.

۷- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۴۱.

ص: ۵۸

حلبی می گوید: «از امام صادق درباره سخن خداوند پرسیدم که می‌فرماید: «هر کس در آنجا (حرم) با الحاد اراده ظلم کند، عذابی دردناك به او می‌چشانیم» امام فرمود: هر ظلمی در آنجا الحاد است حتی اگر خادم خود را از روی ستم بزنی، بیم آن دارم که الحاد باشد و برای همین است که فقها سکونت در مکه را مکروه می‌دانند.

البته روایاتی هم داریم که از آنها استحباب مجاورت در مکه استفاده می‌شود:

قال علی بن الحسین- علیه السلام-: «الطاعم بمکهٔ کالصائم فیما سواها و الماشی بمکهٔ فی عبادهٔ الله- عز و جل-.» (۱) امام زین العابدین فرمود: «کسی که در مکه غذا می‌خورد؛ مانند کسی است که در جاهای دیگر روزه می گیرد و کسی که در مکه راه می‌رود، گویا خدا را عبادت می کند.»

شهید اول می گوید: «روایات در کراهت یا استحباب مجاورت در مکه مختلف است ولی مشهور این است که کراهت دارد. این کراهت به جهت ترس از ملالت و قلّت احترام است و یا به جهت خوف از ارتکاب معاصی است؛ چون گناه کردن در مکه اعظم از جای دیگر است و لذا فقها سکونت در آن را مکروه می‌دانستند و یا به جهت این است که شوق بازگشت به مکه ادامه پیدا کند.

و در روایتی آمده که «سکونت در مکه موجب قساوت قلب می‌شود» قول صحیح این است که برای کسی که از افتادن در این محذورات از نفس خود اطمینان دارد، مجاورت مکه مستحب است. (۲) شهید پس از بیان مطالب بالا، اضافه می کند که بعضی از اصحاب گفته‌اند اگر مجاورت برای عبادت باشد مستحب و اگر برای تجارت باشد مکروه است.

۱- همان، ج ۹، ص ۳۴۰.

۲- الدروس، ج ۱، ص ۴۷۱.

ص: ۵۹

محقق کرکی پس از آنکه قول به کراهت مجاورت را انتخاب می کند، می گوید: «ظاهر این است که مکانهای شریفه، هم همین حکم را دارند، هر چند با یکدیگر متفاوت باشند و این به سبب ایجاد شوق به آن مکانهاست.» (۱) نظیر این بیان را صاحب حدائق نیز دارد. او معتقد است که اخبار دلالت بر کراهت سکونت در مکه دارد و از روایات چنین برمی‌آید که سایر اماکن مشرفه نیز همین حکم را دارد و سرّ مطلب این است که همانگونه که شرافت مکان، مضاعف بودن ثواب عبادت را اقتضا می کند، مضاعف بودن جزای گناهان را نیز در بردارد؛ زیرا که شخص با ارتکاب معاصی، آن مکان شریف را هتك حرمت می کند. آنگاه صاحب حدائق این موضوع را قابل مقایسه با اعمال زنان پیامبر می‌داند که چند برابر جزا داده می‌شوند. (۲) ۱۱- کراهت خواندن نمازهای یومیه در داخل کعبه

مطابق روایات، کسی که برای اولین بار مشرف به حج شده و در اصطلاح به او «صروره» گفته می‌شود؛ ورودش به داخل کعبه مستحب است و اگر داخل شد بهتر است که چند رکعت نماز مستحبی بخواند ولی خواندن نمازهای واجب در درون کعبه کراهت دارد.

صاحب وسائل الشیعه در این مورد بابی را منعقد کرده و روایاتی نقل نموده است که از جمله آنهاست:

عن معاویهٔ بن عمار عن ابی عبدالله- علیه السلام- قال: «لاتصل المکتوبهٔ فی الکعبهٔ، فانّ النبی لم یدخل الکعبهٔ فی حجّ ولاعمرهٔ و لکنّه دخلها فی الفتح فتح مکهٔ و صلی رکعتین بین العمودین و معه اسامهٔ بن زید.» (۳) معاویهٔ بن عمار از امام صادق- علیه السلام- نقل می کند که فرمود:

۱- جامع المقاصد، ج ۳، ص ۲۷۸.

۲- الحدائق الناضرهٔ، ج ۱۷، ص ۳۴۶.

۳- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۸۰.

ص: ۶۰

«نماز واجبی را در کعبه نخوان، همانا پیامبر در حج یا عمره داخل کعبه نشد ولی در فتح مکه داخل کعبه گردید و دو رکعت نماز میان دو ستون کعبه خواند و اسامهٔ بن زید با او بود.»

صاحب شرایع گفته است: همانگونه که خواندن نماز در داخل کعبه مکروه است، در بالای بام آن نیز کراهت دارد (۱) و صاحب مدارک سند این سخن را روایتی می‌داند که در آن از نماز خواندن در مواردی نهی شده، از جمله پشت‌بام کعبه ولی سند آن ضعیف است. (۲) ۱۲- فضیلت مخصوص نماز در مسجد الحرام

شریف‌ترین مکان در روی زمین برای ادای نماز مسجد الحرام است. در روایات وارده از پیامبر- صلّی الله علیه و آله- و ائمه معصوم- علیهم السلام- فضیلت‌های بسیاری برای ادای نماز در مسجد الحرام وارد شده است. اکنون به بعضی از آن روایات توجه فرمایید:

عن ابی حمزهٔ الثمالی عن ابی جعفر- علیه السلام- انّه قال: «من صلّی فی المسجد الحرام صلاهٔ مکتوبهٔ قبل اللّه منه کل صلاهٔ صلّاها منذیوم وجبت علیه الصلاهٔ و کل صلاهٔ یصلیها الی ان یموت.» (۳)ابوحمزه ثمالی از امام باقر- علیه السلام- نقل می کند که فرمود: «هرکس در مسجدالحرام یک نماز واجبی بخواند، خداوند تمام نمازهای او را که از زمان مکلف شدن تا آن زمان خوانده است، قبول می کند و همچنین قبول می کند هر نمازی را که پس از آن تا دم مرگ بخواند».

- قال رسول اللّه- صلّی الله علیه وآله-: «الصلاهٔ فی مسجدی کالف صلاهٔ فی غیره الّا المسجد الحرام، فان الصلاهٔ فی المسجد الحرام الف صلاهٔ فی مسجدی». (۴) پیامبر اکرم فرمود: نماز خواندن در مسجد من مانند هزار نماز است

۱- شرایع الاسلام، ص ۲۱.

۲- مدارک الاحکام، ص ۱۷۲.

۳- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۳۶.

۴- همان، ج ۳، ص ۵۳۶ و ۵۳۷.

ص: ۶۱

در غیر آن مگر مسجد الحرام که نماز خواندن در آن معادل هزار نماز در مسجد من است».

عن صامت عن أبی عبدالله قال: «الصلاهٔ فی المسجد الحرام تعدل مأهٔ الف صلاهٔ.» (۱) صامت از امام صادق- علیه السلام- نقل می کند که فرمود: «نماز در مسجد الحرام معادل صد هزار نماز است.»

باید توجه داشت که ذکر این اعداد و ارقام، تنها برای بیان کثرت فضیلت است و در اینگونه موارد، عدد موضوعیت ندارد و لذا در روایت دوّم، نماز در مسجد الحرام معادل هزار هزار نماز در جای دیگر گرفته شده و در روایت سوم معادل صد هزار نماز قلمداد شده است و از بعضی از روایات ارقام دیگری استفاده می‌شود.

۱۳- عدم جواز مضایقه کردن منازل مکه برای حاجیان

اهالی و ساکنان مکه حق ندارند خانه‌ها و منازل خود را از حجاج مضایقه کنند و باید منازل خود را جهت سکونت حجاج در اختیار آنها قرار بدهند. آنها نباید در موسم حج درب منازل خود را ببندند. اکثر فقهای ما به این حکم فتوا داده‌اند.

شیخ طوسی گفته است: سزاوار نیست که حجاج از خانه‌ها و منازل مکه منع شوند زیرا خداوند فرموده است: «سواءً العاکف فیه و الباد»؛ (۲) «مساوی است در آن کسی که ساکن آنجاست یا از جای دیگر آمده است». (۳) ابن ادریس اصل حکم را قبول دارد ولی استدلال به آیه شریفه را نمی‌پذیرد و آن‌را استدلالی ضعیف می‌خواند؛ زیرا ضمیر «فیه» در آیه شریفه به شهر مکه برنمی گردد بلکه به مسجد الحرام برمی گردد که پیش از آن

۱- همان.

۲- حج: ۲۵.

۳- المبسوط، ج ۱، ص ۳۸۴؛ و النهایهٔ، ص ۲۸۴.

ص: ۶۲

آمـده است. ابن ادریس دلیـل این حکم را اجمـاع فقهـا و روایـات متـواتره‌ای می‌دانـد که در این مـورد وارد شـده است. (۱) محقق کرکی گفته است: منع خانه‌هـای مکه بر حجاج- بنابر قول صـحیح- مکروه است وبعضـی‌ها آن‌را حرام دانسـته‌اند و همه شـهر را در حکم مسـجد دانسـته‌اند و گفته‌انـد: مکروه است این که خانه‌های مکه در داشـته باشـد. (۲) اجمـاعی که ابن ادریس در مسـأله ادعا کرده نمی‌تواند دلیل محکمی باشد؛ زیرا این اجماع اجماعی است که مستند آن معلوم است و آن روایاتی است که بعضی از آنها را خواهیم آورد. البته حکم به تحریم در میـان قـدما مشـهور بوده ولی متأخرین به کراهت قائلنـد همانگونه که محقق کرکی نیز قول به کراهت را اخذ کرده است.

صاحب حـدائق می‌گوید: مشـهور میان متأخرین این است که منع کردن خانه‌های مکه از حجاج، مکروه است. ولی از شـیخ طوسـی قول به تحریم نقل شده است و شـیخ به آیه «سواءً العاکف فیه و الباد» استدلال کرده است. گفته شده درست است که ضمیر «فیه» به مسـجد الحرام برمی‌گردد ولی همه شـهر مکه حکم مسجد الحرام را دارد و لذا در قرآن، در آیه معراج آمده است: «اسری بعبده لیلًا من المسـجد الحرام ...»؛ (۳) «حرکت داد بنـده خود را شبی از مسـجد الحرام ...» و این در حـالی است که می‌دانیم پیـامبر از خانه امّ هانی به معراج رفته است. اما این استدلال مخدوش است؛ زیرا اجماع داریم بر این که مسجدالحرام به همه شهر مکه اطلاق نمی‌شود و معلوم نیست که معراج پیـامبر از خـانه ام‌هـانی‌بوده باشـد و اگرپـذیریم ممکن است بگوییم که پیـامبر از مسـجدالحرام عبور کرده است. (۴) صاحب حدائق پس از بیان این مطالب، خود قول به حرمت را اخذ کرده است.

۱- السرائر، ج ۱، ص ۶۴۴.

۲- جامع المقاصد، ج ۳، ص ۲۷۵.

۳- اسراء: ۱.

۴- الحدائق الناضره، ج ۱۷، ص ۳۵۰.

ص: ۶۳

به نظر می‌رسد که استدلال شیخ به آیه شریفه استدلال درستی است؛ زیرا که در این آیه هرچند که ضمیر به مسجد الحرام برمی‌گردد ولی با توجه به این که «عاکف» در اینجا به قرینه «الباد» به معنای «مقیم» است و کسی در مسجدالحرام مقیم نبود، معلوم می‌شود که منظور همان شهر مکّه است و در اینجا شهر در حکم مسجد الحرام است. و لذا می‌بینیم که در روایات مسأله به همین آیه استناد شده است:

سئل الصادق- علیه السلام- عن قول اللّه- عز و جل- «سواءً العاکف فیه و الباد» فقال: لم یکن ینبغی ان یضع علی دور مکهٔ أبواب لأن للحاج ان ینزلوا معهم فی دورهم فی ساحهٔ الدار حتی یقضوا منا سکهم و اول من جعل لدور مکهٔ ابواباً معاویهٔ.» (۱) از امام صادق درباره سخن خداوند پرسیده شد که می‌فرماید:

«مساوی است در آن، کسی که ساکن آنجاست یا از جای دیگر آمده» امام فرمود: سزاوار نیست که بر خانه‌های مکه درب گذاشته شود؛ زیرا حجاج حق دارند که با آنها در خانه‌هایشان نزول کنند تا مناسک حج را به پایان برسانند. اوّلین کسی که برای خانه‌های مکه درب قرار داد معاویه بود.»

عن علی- علیه السلام- انّه نهی اهل مکه ان یؤاجروا دورهم و ان یعلّقوا علیها ابوابا و قال: «سواء العاکف فیه الباد». (۲)

از علی- علیه السلام- نقل شده که اهل مکه را از این که خانه‌های خود را به اجاره بدهند و بر آن درب قرار دهند، نهی کرد و فرمود: «مساوی است در آن مقیم و مسافر.»

ولی انصاف این است که روایات مسأله به بیش از کراهت دلالت ندارد؛ بخصوص در چنین حکمی که خلاف اصل است.

۱۴- عدم جواز ورود غیر مسلمان به مکه

۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۸.

۲- همان، ج ۹، ص ۳۶۸.

ص: ۶۴

یکی از احکـام اختصاصـی مکه و بطور کلی حرم، این است که غیرمسـلمان از کافر حربی و ذمی حق نـدارد که وارد آن شود و در این حکم مـدینه نیز هماننـد مکه است و تردد در مکه و مدینه مختص به مسـلمین است و کفار اجازه رفت و آمد و بطور کلی ورود به مکه و مدینه را ندارند.

این حکم در میان علمای شیعه اجماعی است و روایاتی هم در این باره از حضرات معصومین- علیهم السلام- وارد شده است.

از آنجا که ما این مسأله را بطور مشـروح و مبسوط در شـماره اول از سال اول مجله «میقات حج» بحث کرده‌ایم، در اینجا از تفصـیل مطلب خودداری می‌کنیم و توجه خوانندگان محترم را به آن مقاله که تحت عنوان:

«آیـا غیر مسـلمان می‌توانـد در جزیرهٔ العرب سـکونت کنـد؟» می‌باشـد جلب می‌کنیم و در اینجـا تنهـا جمله‌ای از علامه حلّی را نقل می‌کنیم که می‌گوید:

«بر مشـرک؛ از ذمی و حربی، جایز نیست که در حجاز سـکونت کند و اجماع بر آن قائم است». ابن عباس از پیامبر نقل کرده که به سه چیز وصـیت نمود: از جمله فرمود: «مشـرکین را از جزیرهٔ العرب اخراج کنید» و فرمود: «دو دین در جزیرهٔ العرب جمع نمی‌شود.» (۱)

پی‌نوشت‌ها:

نقش تاریخی قرآن در دوره بعثت

۱- علامه حلّی، منتهی المطلب، ص ۹۷۱.

ص: ۶۵

بدون شک باید گفت در تمام دوران بعثت مهمترین ابزار رسول خدا- ص- در برابر مشرکان، آیات قرآن بوده است. این امر در مورد سالهای نخست، بعثت نمود روشن‌تری دارد. پیامهایی که در ضمن آیات استوار قرآنی ارائه می‌گردید، چونان پتکی بر سر شرک فرود می‌آمد و مشرکان را در برابر دعوت اسلامی خلع سلاح می‌کرد. نظم آهنگین قرآن و ادب قوی و شیوای آیات، بر جذبه پیامهای آن افزوده و مشرکان را از ایستادگی در برابر خود عاجز می‌ساخت. بدین ترتیب قرآن هم به لحاظ شکل و هم محتوا، توانست توحید را در جامعه شرک‌آلود نشر دهد و توده‌های مردم را مفتون خویش سازد. مشرکان از اظهار هر نوع انتقاد جدّی به آیات قرآن ناتوان بودند و تنها با اعمال فشار بر مسلمانان، کوشیدند تا توسعه این آیین پاک را محدود سازند.

تحول تاریخی که با بعثت و اعلام نبوت رسول خدا- ص- آغاز شده بود، به کمک آیات قرآن اندیشه خود را در تمام زوایای جامعه جاهلی، توسعه داده و به سمت یک تحول و انقلاب بنیادین پیش رفت. آیات قرآنی تأثیر عمیقی از لحاظ فکری ایجاد کرده و با حمله و هجمه به ارزشهای جاهلی، در بی‌اعتبار کردن آنها نقش محسوس و قابل محاسبه‌ای داشته است.

بررسی تأثیر قرآن در میان مردم از جهات مختلفی قابل بررسی است؛ توجه به جهت‌گیری نخستین آیاتی که نازل شده، می‌تواند گوشه‌ای از تأثیرگذاری قرآن را بر مردم نشان دهد. می‌دانیم که بسیاری از مردم تنها با شنیدن شماری از آیات، اسلام را می‌پذیرفتند. قدیمی‌ترین سوره‌ها عبارتند از سوره «علق»، «مدثر»، «مزمل»، «الضحی» و «قلم». (۱)

در سوره علق آمده است: (۲) «بخوان به نام پروردگارت که بیافرید آدمی را از لخته خونی بیافرید. بخوان، و پروردگار تو ارجمندترین (اکرم)

۱- نک: الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۶۸.

۲- ترجمه آیات از قرآن مترجم دکتر عبدالمحمد آیتی است.

ص: ۶۶

است. خدایی که به وسیله قلم آموزش داد، به آدمی آنچه را که نمی‌دانست.

آموخت. حقاً که آدمی نافرمانی می‌کند، هرگاه که خویشتن را بی‌نیاز بیند. هر آینه بازگشت به سوی پروردگار توست. آیا دیدی آن کس که منع می‌کند، بنده‌ای را که نماز می‌خواند؟ چه می‌بینی اگر آن مرد بر طریق هدایت باشد؟

یا به پرهیزگاری فرمان دهد؟ چه می‌بینی اگر تکذیب کند و روی‌گردان شود؟ آیا ندانسته است که خدا می‌بیند؟ حقا که اگر باز نایستد موی پیش سرش را می‌گیریم و می‌کشیم، موی پیش سر دروغگوی خطاکار را. پس همدمان خود را هم بخواند. ما نیز کارگزاران دوزخ را فرامی‌خوانیم. نه، هرگز از او پیروی مکن و سجده کن و به خدا نزدیک شو.»

اشارت تاریخی سوره علق بدین شکل است که آیات نخست آن تقریباً به اجماع محدثان و سیره‌نویسان، نخستین آیاتی است که در غار حرا بر رسول خدا- ص- نازل شده است. در ادامه اشاره به شخصی شده که از نماز خواندن بنده خدا جلوگیری می‌کرده است. گفته‌اند که این درباره ابوجهل است. زمانی که رسول خدا- ص- در کنار کعبه نماز می‌خواند، ابوجهل او را از نماز خواندن منع می‌کرد. (۱) پیامهای خداوند در این سوره چنین است که از نام خدا آغاز می‌شود، سپس به خلقت انسان و آموزش او با قلم می‌پردازد. آنگاه طغیان او را ناشی از احساس بی‌نیازی و خودسری او می‌داند، تا جایی که در برابر رسول خدا- ص- می‌ایستد و نه تنها خود در برابر خدا عبادت نمی‌کند، از عبادت دیگران نیز منع می‌کند. پس از آن خداوند دو وضعیت متفاوت انسان را به مقایسه می‌گذارد. یکی زمانی است که بر طریق هدایت است و دیگری آن که تکذیب می‌کند و روی‌گردان می‌شود. عذاب و خذلان الهی در انتظار اوست.

پیامهای که در سوره مدثر آمده، برای شناخت اولین آموزه‌های قرآن قابل توجه است. قسمتی از آیات را یاد می‌کنیم: «ای جامه در

۱- الدر المنثور ج ۶، صص ۳۶۹ و ۳۷۰.

ص: ۶۷

سرکشیده، برخیز و بیم‌ده، و پروردگارت را تکبیر گوی. و جامه‌ات را پاکیزه دار. و از پلیدی دوری گزین ... و آنگاه که در صور دمیده شود، آن روز، روزی سخت خواهد بود. و برای کافران ناآسان. مرا با آن که تنهایش آفریده‌ام واگذار. او را مالی بسیار دادم و پسرانی همه در نزد او حاضر. و کارهای او را به نیکوتر وجهی برساختم. آنگاه طمع می‌بندد که افزون کنم. آری، که او در برابر آیات ما ستیزه جوست. او را به مشقتی می‌اندازم. او اندیشید و طرحی افکند. مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ باز هم مرگ بر او باد، چگونه طرحی افکند؟ آنگاه گریست، سپس روی ترش کرد و پیشانی درهم کشید.

سپس روی گردانید و گردنکشی کرد. گفت: این جز جادویی که دیگرانش آموخته‌اند، هیچ نیست. این جز سخن آدمی هیچ نیست. زودا که او را به سَقَر بیفکنیم. چه چیز آگاهت ساخت که سقر چیست؟ نه هیچ باقی می‌گذارد و نه چیزی را وامی‌گذارد. سوازننده پوست است ... آری سوگند به ماه، و سوگند به شب چون روی در رفتن آرد، و سوگند به صبح چون پرده برافکند که این یکی از حادثه‌های بزرگ است. ترساننده آدمیان است. برای هرکس از شما که خواهد پیش افتد یا از پی رود. هرکس در گرو کاری است که کرده است، مگر اهل سعادت، که در بهشت‌ها نشسته‌اند و می‌پرسند از گناهکاران: که چه چیز شما را به جهنم کشانید؟ می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم، و به فقیران طعام نمی‌دادیم و با آنان که سخن باطل می‌گفتند همآواز می‌شدیم و روز قیامت را دروغ می‌انگاشتیم تا مرگ ما فرا رسید. پس شفاعت شفاعت کنندگان سودشان نبخشد، چه شده است که از این پند اعراض می‌کنند؛ مانند گورخران که از شیر می‌گریزند ... آری که این قرآن اندرزی است، هر که خواهد آن را بخواند. و پند نمی‌گیرند مگر این که خدا خواهد. او شایان آن است که از او بترسند و او شایان آمرزیدن است.

مهمترین اشارت تاریخی این سوره، اشاره به اقدام رسول خدا- ص

ص: ۶۸

– پس از نزول نخستین آیات بر اوست. خدا از او می‌خواهد از جای خود برخیزد، لباس خویش را تطهیر کند از پلیدی بگریزد و رسالت خویش را عمل کند.

اشاره تاریخی دیگر درباره ولید بن مغیره است. گفته‌اند پس از شنیدن آیات قرآنی در تحلیل منشأ آنها مردّد شد. از یک سو جذبه قرآن او را به سوی خود می‌کشید و از سوی دیگر، همآوایی با مشرکین و استکبار، مانع از قبول آن می‌شد. خداوند از تردید او یاد می‌کند و از این که او نابخردانه قرآن را سحر نامید. (۱) خداوند پیام می‌دهد که:

«تمامی ثروتها و فرزندان و نعمتها از جانب خداست و بشر در طمع ثروت بیشتر، اما در اصل، بشر تنهاست و زمانی که با آیات الهی درافتاد دوزخ در انتظار اوست.»

آیات انذار برای مشرکان بویژه اشراف خوش‌نشین قریش، سخت کوبنده بود. آخرین آیات، آنان را به دلیل نخواندنِ نماز و عدم انفاق و همآوازی با کسانی که سخن باطل می‌گفته‌اند، سزاوار دوزخ می‌شمرد. در سوره «الضحی» نیز از رسول خدا می‌خواهد که: «و گدا را مران، و از نعمت پروردگارت سخن بگوی».

تأکید قرآن بر اصول انسانی، از همان آغاز، در آیات نازل شده وجود دارد. در اینجا نگاهی به پیامهای اصلی سوره اسراء که از سوره‌های مهم مکّی است مناسب می‌نماید. در آغاز اشاره به معراج رسول‌الله است که در قرآن، در آغاز همین سوره اسراء از آن سخن گفته شده است. اشاره‌ای به بنی‌اسرائیل در ادامه آمده و تأکید بر اینکه هر قومی که راه درستی را برگزینند، نیکی آن به خودش خواهد رسید و اگر راه بدی را انتخاب کند، بدی آن به او خواهد رسید. آنگاه درباره قرآن می‌فرماید:

«این قرآن به درست‌ترین آیینها راه می‌نماید».

۱– نک: مجمع‌البیان ج ۱۰، ص ۳۸۷.

ص: ۶۹

و باز تأکید بر این که هر فرد، مسؤول اعمال خویش بوده و نتیجه آن از خوب و بد به او باز خواهد گشت:

«هر که هدایت شود به سود خود هدایت شده و هر که گمراه گردد به زیان خود هدایت شده و هیچ کس بار دیگری را برندارد». (۱)

معمولًا خداوند دو نوع تهدید و انذار دارد: یکی تهدید نسبت به عواقب دنیوی فساد قریش، با اشاره به سرگذشت انبیای سابق و اقوام آنان.

و دوم تهدید نسبت به آتش دوزخ:

«چون بخواهیم قریه‌ای را هلاک کنیم، خداوندان نعمتش را بیفزاییم تا در آنجا تبهکاری کنند. آنگاه عذاب بر آنها واجب گردد و آن را در هم فرو کوبیم. بعد از نوح چه بسیار مردمی را هلاک کرده‌ایم». (۲)

تهدیدهای مزبور نسبت به عواقب دنیوی اقدامات قریش مکرر در قرآن آمده است. مثلًا با یاد از این نکته که مخالفان انبیا به رسولان می‌گفتند: «یا به دین قوم خود گروید یا شما را اخراج می‌کنیم» (۳) ظالمان را تهدید به عذاب می‌کند.

به دنبال آن در سوره اسراء فصلی از قواعد اخلاقی زندگی بویژه درباره حرمت به پدر و مادر و رسیدگی به مساکین و درویشان آورده و اسرافکاری اشرافِ قریش را ملامت و سرزنش می‌کند. بدین ترتیب اسلام خود را حامی درویشان و بر ضد اسرافکاران می‌نمایاند. توجه قرآن به قواعد اخلاق انسانی، در ادامه با تفصیل بیشتری در «نکشتن فرزندان»، «نزدیک نشدن به فحشا»- که زنا نمونه بارز آن است- «نزدیک نشدن به مال یتیم»- چه رسد به تصرف ناحق در آن-، «رعایت عدالت در کیل و وزن»- که از مصادیق اخلاقیات انسانی اسلام است (۴)- «شرحی از مخالفت مشرکان با قرآن و بی‌توجهی آنان به شنیدن آیات» و ... آمده است. تمسخر عقیده به معاد از سوی مشرکان که در سوره‌های دیگر آمده، در اینجا نیز مطرح شده

۱- اسراء: ۱۵.

۲- اسراء: ۱۶.

۳- ابراهیم: ۳ و برای دو نمونه دیگر نک: نحل: ۲۶ و ۳۵.

۴- اسراء: ۳۵- ۳۱.

ص: ۷۰

است. قرآن نیز عقیده مشرکان به بتها را ناروا می‌شمرد:

«بگو: آنهایی را که جز او خدا می‌پندارید، بخوانید، نمی‌توانند بلا را از شما دور سازند یا آن را نصیب دیگران کنند». (۱)

پس از آن مجدداً از اقوامی که با انبیا به مخالفت برخاسته و گرفتار عذاب الهی شده‌اند سخن می‌گوید. ارائه تصویری از نقش خدا در هدایت انسانها و نقش شیطان در گمراه ساختن مردم با بیان سابقه‌ای از عناد شیطان در برابر خداوند، در ادامه آمده امّا تأکید شده که شیطان تسلّطی بر بندگان خدا ندارد. آیات قرآن، رسول را از تأثیرپذیری از مشرکان برحذر می‌دارد، از توطئه آنان در اخراج آن حضرت سخن می‌گوید. بر خواندن نماز صبحگاه و ظهر و عصر تأکید شده و این نشانگر وجود این نمازها در دوره بعثت است. از آیاتی که درباره معراج آمده و نیز اشاراتی که به اخراج پیامبر- ص- شده و نیز آیه «و قل جاءالحق و ذهق الباطل» محتمل است که سوره اسراء از آخرین سوره‌هایی باشد که در مکه نازل شده است. در همین سوره سؤال مشرکان از «روح» که همان جبرئیل است مطرح و به آن پاسخ داده شده است. تأکید بر تحدّی قرآن، اصرار مشرکان در این که رسول خدا- ص- معجزات محسوس آورده، از دیگر اشارات تاریخی قرآن به شرایط آن دوره می‌باشد. این سوره و سوره‌های مشابه آن، در مکه نوعاً بر محور مسائلی که گذشت، با عقاید جاهلی و برخوردهای جاهلان مشرك برخورد کرده‌اند.

به هر روی آیات موزون قرآن بویژه سروه‌های مکی، جایگاه ویژه‌ای در ذهنیت خاص ادبی ساکنان عرب مکه و نواحی آن به دست می‌آورد. نقلهای فراوانی درباره این تأثیرگذاری که در ارتباط با شکل و محتوا بود وجود داشت. قرآن بر ساختار ادبی خود می‌بالید و بر آن تحدّی می‌کرد و از مخالفان می‌خواست تا نظیر آن (۲) و یا ده سوره (۳) و حتی یک سوره (۴) شبیه آن را بیاورند. در برابر، هیچ‌گونه تلاش جدی- بجز چند مورد

۱- اسراء: ۵۶.

۲- اسراء: ۸۸.

۳- هود: ۱۳.

۴- بقره: ۲۳.

ص: ۷۱

استهزاء- دیده نشده و همواره آمده است که مشرکان نیز متأثر از جذبه قرآن بودند و تنها استکبار مانع از تصمیم‌گیری جدی آنان برای پذیرش اسلام بود. قرآن این تحدی را دلیل حقانیت می‌شمرد و از آنان می‌خواست تا اگر توانایی همآوردی با قرآن را ندارند آن را بپذیرند. در فضای آلوده مکه و در میان موجی از جهالت و ضلالت، قرآن، مردمان را به دوری از پلیدی، توجه به اصول انسانی، شناخت حقیقت خود و هستی و توجه به ارزش واقعی خودشان دعوت می‌کرد. این دعوت برای آنان که فطرتی پاک داشتند، جذاب‌ترین دعوت بود لذا بی‌درنگ را می‌پذیرفتند. طفیل بن عمرو دوسی که همپیمان قریش بود به مکه درآمد. اشراف قریش از او خواستند تا از محمد- که سخنش چون سحر بوده و سبب تفرقه و اختلاف در مکه شده- پرهیز کند و به سخن او گوش ندهد، او نیز چنین تصمیم گرفت. روزی به مسجدالحرام درآمد و رسول خدا- ص- را مشغول نماز دید. به آیات قرآنی که آن حضرت می‌خواند گوش داد. احساس کرد که سخنی زیباست. با خود گفت: این اندازه توانایی دارد که سخن نیکو را از سخن زشت تشخیص دهد.

نزد رسول خدا- ص- رفت. آن حضرت آیاتی از قرآن را بر او خواند. او گفت:

نیکوتر و موزون‌تر (اعدل) از آنها نشنیده است، آنگاه اسلام را پذیرفت. او به میان قبیله خویش رفت و به جهت نفوذی که داشت کسان زیادی اسلام را پذیرفتند. (۱)

ضماد ازدی نیز به مکه آمد. شنید که می‌گویند: محمد دیوانه است.

ضماد می‌گوید: گفتم شاید بتوانم او را سلامتی بخشم. نزد او رفتم و قصد خویش بازگفتم. رسول خدا- ص- آیاتی خواند که ضماد در شگفت شد. از رسول خدا- ص- خواست تا تکرار کند و آن حضرت چنین کرد. ضماد گفت:

تاکنون چنین سخنانی نشنیده است. پس شهادتین گفت، و اسلام را پذیرفت و از ناحیه خود و قومش بیعت کرد. (۲)

۱- طبقات الکبری، ج ۴، صص ۲۳۹- ۲۳۷؛ السیرةالنبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۳۸۴- ۳۸۲.

۲- طبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۴۱.

ص: ۷۲

در نقلی آمده که ولید بن مغیره نزد رسول خدا- ص- آمد و گفت: بر من آیاتی بخوان؛ آن حضرت چنین خواند:

«إن اللّه یأمر بالعدل و الإحسان و ایتاء ذی‌القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکّرون». (۱)

او گفت: باز بخوان. و آن حضرت آیات را تکرار کرد. ولید گفت: چه قدر شیرین است؛ این نمی‌تواند سخن انسان باشد. (۲) آنان همگی با شعر آشنا بودند و احساس می‌کردند که سخن قرآن، شعر نیست ربطی به سحر و کهانت هم ندارد، آیات قرآن از سنخ دیگری است. با این همه نمی‌توانستند رسالت رسول خدا- ص- را تحمل کنند و لذا به تناقض‌گویی می‌افتادند.

این نقل شهرت بسیاری دارد که جمعی از سران قریش برخی شبها نزدیک خانه رسول خدا- ص- می‌آمدند تا از نوای دلنشین آن حضرت در حین تلاوت آیات لذّت برند. (۳) عتبهٔ بن ربیعه نیز که از مخالفان جدی رسول خدا- ص- بود اعتراف می‌کرد که آیات قرآن شعر و سحر نیست. (۴) به احتمال چند آیه از سوره «الذاریات» که فرمود:

«سوگند به آسمان که آراسته به ستارگان است، که شما گونه‌گون سخن می‌گویید از حق [یا قرآن] منصرف گردد آن که منصرفش خواسته‌اند، مرگ باد بر آن دروغگویان»، (۵)

درباره همین تشویش خاطر آنها و سخنان متناقضی است که درباره قرآن گفته‌اند. در اینجا بی‌مناسبت نیست اشاره کنیم که در آیاتی از سوره مدثر، والضحی و نیز همین آیات سوره «الذاریات» و بسیاری دیگر، سوگند به پدیده‌های طبیعی بسیار زیبایی چونان طلوع فجر و آسمان پرستاره است که از لحاظ ادبی، بسیار نیکو و قابل توجه و جذاب است، آمده است.

تأثیر تاریخی نزول تدریجی قرآن

۱- نحل: ۹۰.

۲- دلائل النبوهٔ، بیهقی، ج ۲، صص ۱۹۸ و ۱۹۹.

۳- دلائل النبوه، بیهقی ج ۲، ص ۲۰۶؛ السیرهٔالنبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۵؛ سبل‌الهدی و الرشاد، ج ۲، صص ۴۷۰ و ۴۷۱، و نک: المعرفهٔ و التاریخ، ج ۳، صص ۴۴۵ و ۴۵۴.

۴- تفسیر القرطبی، ج ۱۵، ص ۳۳۷؛ دلائل النبوهٔ، بیهقی، ج ۲، صص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۵- الذاریات: ۸ -۱۱.

ص: ۷۳

کیفیت نزول قرآن تـدریجی و آیـاتی از آن در ارتبـاط با رخـدادها و گفته‌هایی بوده که در مکه و سپس در مـدینه عنوان می‌شـده است. این گونه شیوه نزول از جهات گونه گونی سبب می‌شده تا قرآن در جامعه آن روز، تأثیر بگذارد. مشرکان اعتراض می کردند که چرا قرآن یکباره نازل نمی‌شود.

خداونـد در پاسخ به این اعتراض دلیل نزول تـدریجی را بیان می کنـد. این پاسخ دو نکته را در ارتباط با نزول تـدریجی قرآن بیان می کند:

«پیامبر گفت: این پروردگار من! قوم من قرآن را ترک گفتند ...

کـافران گفتنـد: چرا ایـن قرآن بـه یکبـاره بر او نـازل نمی‌شـود؟ [ایـن] برای آن اسـت کـه دل را بـه آن نیرومنـدی دهیـم و آن را به آهسـتگی و ترتیب فرو خوانیم». (۱) برای نیرومنـد کردن دل پیامبر- ص- و احتمالًا یارانش، نزول تـدریجی آیات قرآنی ابزار بسـیار مهمی بود. هر از چنـدی آیـاتی فرود می‌آمـد، رهنمودهـای تازه‌ای می‌داد و امیـد رسول و اصـحابش را به پیروزی بیشتر می کرد. به علاوه نزول تدریجی سبب می‌شد تا قرآن به آهستگی و ترتیب [ترتیل] بر مردم خوانده شود. این شیوه برای فهم آیات قرآن، آن هم برای توده عربِ امی، بسـیار راهگشا و کارساز بود. رسول خـدا- ص- در وقتی که آیاتی نازل می‌شـد ابتدا بر مردان و پس از آن بر زنان تلاوت می کرد. (۲) خداوند در دو آیه دیگر این دو نکته را مورد تأکید قرار داد. در جایی فرمود:

«و چون سوره‌ای نازل شود بعضـی می‌پرسـند: این سوره به ایمان کـدام یک از شـما در افزود؟ آنان که ایمان آورده‌انـد به ایمانشان افزوده شود و خود شادمانی کننـد، اما آنان که در دلهایشان مَرضـی است، جز انکاری بر انکارشان نیفزود و همچنان کافر بمردند ... و چون سوره‌ای نازل شود، بعضـی به بعض دیگر نگاه می کنند: آیا کسی شما را می‌بیند؟ و باز می گردند. خدا دلهایشان را از ایمان منصرف ساخته؛ زیرا مردمی نافهمند.» (۳)

بدین ترتیب نزول هر سوره، برایمان مؤمنان می‌افزود و در مجموع

۱- فرقان: ۳۲.

۲- سیرهٔ ابن اسحاق، ص ۱۴۷.

۳- توبه: ۱۲۴.

ص: ۷۴

جامعه، میزان ایمان و اعتقاد دینی افزایش می‌یافت. در جای دیگر نیز فرمود:

«و قرآن را به تفاریق نازل کردیم تا تو آن را با تأنی بر مردم بخوانی و نازلش کردیم، نازل کردنی به کمال. بگو خواه بدان ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید، آنان که از این پیش دانش آموخته‌اند، چون قرآن برایشان تلاوت شود، سجده کنان بر روی در می‌افتند و می گویند: «منزه است پروردگار ما.

وعده پروردگار ما انجام یافتنی است». و به رو درمی‌افتند و می گریند و بر خشوعشان افزوده می‌شود.» (۱)

در این آیه نیز هر دو مطلب آمده یکی خواندن قرآن با تأنی و تأمل و دیگری تأثیر آیات نازل شده در هر مرحله بر افزایش ایمان و خشوع مؤمنان.

می‌توان گفت که نزول تدریجی اهداف دیگری را نیز دنبال کرده است؛ از مهمترین آنها بیان مبانی دین به ترتیب و بر پایه روالی منطقی بود.

قرآن در بیان مبانی دین، نوعی تدریج را رعایت کرده است.

مهمترین وجه این نزول تدریجی را می‌توان در بیان اصول و فروع دین دانست و آیات مکی و مدنی بر این پایه از یکدیگر جدا می‌شوند. در آیات مکی مبانی اعتقادات و در آیات مدنی بیشتر فروع عملی مورد توجه قرار گرفته است. باید توجه داشت که نفس «تدریج» از لحاظ آموزش عقاید دینی از اهمیت بالایی برخوردار است. یک جامعه منحط و جاهلی، با آموزش تدریجی می‌تواند پایه‌های یک تمدن استوار و مستحکم را در خود پدید آورد. صحابه‌ای که رسول خدا- ص- تربیت کرد، و بسیاری‌شان از لحاظ فهم دینی در مرتبه بالایی قرار داشتند، در همین سالها و با آموزش تدریجی قرآن فراهم آمدند. نزول تدریجی قرآن نوعی انتظار را در توده مسلمان به وجود می‌آورد. صحابه هر لحظه منتظر فرود آیات و دستورات

۱- اسراء: ۱۰۶.

ص: ۷۵

جدیدی بودند و به همین دلیل حضور عینی‌تری در صحنه تحولات دوره بعثت و هجرت داشتند. هراس مشرکان و نیز منافقان از نزول آیاتی در باره آنها که پس از نزول در دسترس همه قرار می‌گرفت، (۱) از دیگر نتایج نزول تدریجی بود. این خود مانعی در برابر اقدامات منافقان و گاه مشرکان بود.

قرآن در برابر جمود فکری جاهلی

جامعه جاهلی جزیرةالعرب، جامعه‌ای بسته و گرفتار رکود و جمود بود. جامعه‌ای بود که نشان از فرهنگ و اندیشه نداشته و جز آداب و عادات، هیچ نوع ابزار تربیتی فکری از قبیل مدرسه و کتابخانه نداشت. جامعه جاهلی حیات خود را مدیون تقلید از گذشتگان بود. از پل تقلید بود که همه ارزشهای نسل گذشته به نسل جدید می‌رسید و همین تعلق آنها به گذشته، دلیل بر حقانیت آنها بود. این جمود بر گذشته، مانع عمده‌ای بر سر راه رشد و تعالی آنان به حساب می‌آمد. آنان دگرگونی را نمی‌پذیرفتند و این عین جمود بود.

یکی از سدهای موجود در جامعه جاهلی جزیرةالعرب که مانع بزرگی برای رشد فکری آنان محسوب می‌شد «حس نگری» اعراب و فقدان «اندیشه عقلی» در میان آنان بود. اعراب تنها آنچه را به چشم سر می‌دیدند می‌پذیرفتند و از حقایقی که با دیده عقل قابل درک و دیدن است محروم بودند. به همین دلیل بود که عقاید توحیدی پدرشان ابراهیم-ع- را به کناری نهاده و بندگی مشتی چوب و سنگ را که خود ساخته بودند، پذیرفتند.

دکتر جواد علی با توجه به این نگرش مادی در میان آنان، تحول آنان را از اعتقاد به توحید به عبودیت و بندگی، بتهای ملموس و محسوس توجیه می‌کند. (۲) قرآن کوشید تا بینش حسی آنها را در سطحی فراتر برده زمینه‌های تعقّل و تفکر را در میانشان ایجاد کند و بدین ترتیب آنان را با

۱- درست مثل شعر که وقتی در هجو کسی سروده می‌شد حتی کودکان نیز آن را حفظ کرده می‌خواندند.

۲- المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۶.

ص: ۷۶

آیات آفاقی و انفسی آشنا سازد. قرآن اعتقاد به «غیب» را در کنار اعتقاد به «شهادت» مطرح کرده و پایه دین را که همان اعتقاد به غیب است، تقویت نمود. البته قرآن اندیشه حسّی را به کناری ننهاد بلکه آن را به گونه‌ای هدایت کرد تا از راه تأمل در آن، عقل تقویت شود و از آن طریق راه به سوی خدا و غیب برد. آیات زیادی را در قرآن می‌شناسیم که مردم را دعوت به شناخت آیات آفاقی کرده است. نفس اینکه قرآن یک «معجزه فکری» بوده در تقویت ابعاد اندیشه و تعقل تأثیر چشمگیری داشت. زمانی که مشرکان معجزات حسی می‌خواستند، خداوند از آنان می‌خواست تا در همین قرآن تأمل کنند و حقانیت اسلام را دریابند. (۱) تمجید قرآن از علم و آگاهی و بکار بردن مفاهیم گسترده‌ای که در حول و حوش فهم و درایت (۲)است، نشانی است بر حرکت تبلیغی گسترده قرآن در باز کردن راه اندیشه و تعقل، راهی که در نهایت تمدن عظیم اسلامی را پدید آورد.

گفته شد که تقلید از گذشتگان و اعتبار و ارزشی که مشرکان برای فرهنگ گذشته خود قایل بودند، مانع بزرگی بر سر راه رشد و دگرگونی جامعه بود. شخصیت قبیله بسته به حفظ میراث قبیله و پیشینه تاریخی آن داشت.

به همین دلیل بود که از مهمترین دلایل دشمنی مشرکان با اسلام این بود که رسول خدا- ص- فرموده است: «پدران و اجداد آنان در گمراهی بوده و به همین دلیل در دوزخ هستند.» (۳) قرآن این گونه تقلید در اعتقادات و ارزشهای بی‌پایه را مورد حمله قرار داد و از آنان خواست تا پایه تصمیم گیری خود را «علم» و «برهان» قرار دهند. خداوند فرمود:

«ولاتقف مالیس لک به علم، ان السَّمع و البصر و الفؤاد کلُّ اولئک کان عنه مسؤُلًا». (۴)

«از پی آنچه ندانی که چیست مرو، زیرا گوش و چشم و دل، همه را بدان بازخواست کنند.»

۱- عنکبوت: ۵۱.

۲- به عنوان نمونه نک: زمر: ۴۲، جاثیه: ۳، انعام: ۳۲، اعراف: ۱۶۹، یوسف: ۱۰۹، آل‌عمران: ۱۹۱.

۳- نک: انساب الأشراف؛ ج ۱، صص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۴- اسراء: ۳۲.

ص: ۷۷

خداوند از مشرکان نقل می‌کند که: «چون به ایشان گفته شود که از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه، ما به همان راهی می‌رویم که پدرانمان رفتند. حتی اگر پدرانشان بی‌خرد و گمراه بودند؛ مَثَل کافران، مَثَل حیوانی است که کسی در گوش او آواز کند و او جز بانگی و آوازی نشنود.

اینان کرانند، لالانند، کورانند و هیچ در نمی‌یابند.» (۱) مناسب است در اینجا به تأکید قرآن بر «حکمت» اشاره کنیم. حکمتی که انبیا به مردم تعلیم می‌دهند و کسی چون لقمان حکیم بدون آنکه از انبیا باشد، آن را به فرزندش تعلیم می‌دهد. حکمت، قدرت و توان تشخیص خوب از بد؛ یعنی مصالح و مفاسد و درست از نادرست در حوزه عقل نظری و عقل عملی است، به عبارتی هم در بخش اعتقادات و هم اخلاق، حکمت از مهمترین مفاهیم علمی است که در قرآن مورد تأکید قرار گرفته و از مردم خواسته شده تا آن را فراگیرند.

بستگی موجود میان افراد وابسته به قبیله، موجد روحیه جمعی در میان آن افراد می‌شد. قوت مناسبات خانوادگی از مرحله عشیره تا قبیله، همه را در چهارچوب خاصی کنترل کرده بود بطوری که گریز از آن امری دشوار و برای ضعفای قبیله امری ناممکن بود. همه خود را زیر چتر حمایت روحیه جمعی و قبیله‌ای دانسته و حاضر نمی‌شدند از آن جدا شوند. روشن است که اگر شخصی دست از عقاید کهن می‌کشید، بستگی خود را از گذشته و حال قبیله از دست می‌داد. دراین صورت او چه مدافعی می‌توانست داشته باشد؟ عقاید دینی و انتخاب بت نیز در چهارچوب مناسبات قبیله‌ای بود. بر پایه این روحیه جمعی، هر تصمیمی که گرفته می‌شد متوجه کل قبیله بود.

اگر یک فرد از قبیله کشته می‌شد همه قبیله به پا می‌خاست و حق یا باطل، از عضو خویش دفاع می‌کرد. بدین ترتیب افراد قبیله، شخصیت مستقل فکری نداشتند و نمی‌توانستند خارج از چهارچوب قبیله بیندیشند. قرآن

۱- بقره: ۱۷۰ و ۱۷۱.

ص: ۷۸

تصمیم گرفت تا همبستگی‌های قبیله‌ای را کم رنگ کرده و مناسبات آنان و معیار سنجش اعمال را حق و باطل قرار دهند. در بینش قرآن هر فردی خود در قبال کار خویش مسؤول است نه آنکه او کار خویش را به پای قبیله بگذارد و یا بالعکس اگر کسی خطایی مرتکب شد، طایفه او بی دلیل از اوحمایت کنند. قرآن بر این شخصیت مستقل فکری تأکید فراوانی داشت.

به همین دلیل به مردم گفته شده که «هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد» (۱)و فرمود: «هر آینه تنهای تنها، آن سان که در آغاز شما را بیافریدیم نزد ما آمده‌اید در حالی که هر چه را ارزانیتان داشته بودیم، پشت سر نهاده‌اید و هیچ یک از شفیعانتان را که می‌پنداشتید با شما شریکند همراهتان نمی‌بینم. از هم بریده شده‌اید و پندار خود را گمگشته یافته‌اید.» (۲) مشرکان به رسول خدا- ص- می گفتند که حتی اگر قیامتی باشد و خدای تو بخواهد ما را در جهنم بیندازد همراه با خویشان خود در برابر او می‌ایستیم و مقاومت می کنیم. (۳) از این جا بود که خدا فرمود: «در روز قیامت نه خویشاوندان برایتان سود کنند، نه فرزندانتان، خدا میانتان جدایی می‌افکند و اعمالتان را می‌بیند.» (۴)و در جای دیگر از کافر یاد شده که «آیا آن کسی را که به آیات ما کافر بود، دیدی که می گفت: البته به من مال و فرزند داده خواهد شد» آنگاه می‌فرماید: «آنچه را که از او می‌ستانیم تا تنها نزد ما بیاید». (۵) برپایه این آیات می‌توان گفت که خداوند بر آن بود تا در ضمن آیات قرآنی، هر فرد را جدای از بستگی‌های قبیله‌ای، مسؤول کار خودش بداند. در اینجا باید به یک آیه بسیار مهم اشاره شود، آیه‌ای از خداوند ضمن آن از مشکران می‌خواهد تا بدون تأثیرپذیری از دیگران؛ اعم از اشراف قریش یا خانواده خود، درباره رسول خدا- ص- بیندیشند: «بگو شما را به یک چیز اندرز می‌دهم، دو دو و یک یک برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید، تا

۱- زمر: ۷؛ فاطر: ۱۸.

۲- انعام: ۹۴.

۳- در این باره نک: السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۳.

۴- ممتحنه: ۳.

۵- مریم: ۷۷ و ۷۹.

ص: ۷۹

بدانید که در یار شما [پیامبر] دیوانگیی نیست. اوست که شما را از آمدن عذابی شدید می‌ترساند.» (۱)

خداوند مردم را دعوت به یک پند می‌کند؛ «از جای برخیزید» به این معنا که تصمیم به اصلاح بگیرند. آنگاه از گروههای منحرف وجمعیتهای مشرک که بی‌دلیل اتهام دیوانگی به رسول خدا- ص- وارد نموده و آن را شایع کرده‌اند، فاصله بگیرند. تنها باشند یا همراه یک نفر دیگر؛ بدور از تأثیرپذیری از جمع. آنگاه اندیشه کنند. زمخشری بر این نکته تأکید دارد که جهت این اندرز آن است که اجتماع [آن هم اجتماع مشرکان] فکر فرد را مشوش کرده، دیده را کور می‌نماید و با شلوغ‌کاری، اقوال را در یکدیگر می‌آمیزد و این سبب می‌شود که از انصاف دور شده و تعصّب تحریک شود و جز به یاری مذهب خود نیندیشد. (۲) اما وقتی تنها شد می‌تواند تأمل کند و درباره رسول خدا- ص- بیندیشد و بلافاصله پوچی اتهامات مشرکان را دریابد. با چنین تربیتی، فرد برای اندیشیدن بستگی‌های گروهی و طایفه‌ای را ترک می‌کند در آن صورت، راحت‌تر، اندیشه توحیدی اسلام را درک می‌کند. متأسفانه نظام قبایلی از مهمترین موانع راه حاکم شدن معیار حق و باطل در اندیشه و عمل مسلمانان نخست بوده است. با این حال رسول خدا- ص- موفق شد تا اندازه زیادی آن نظام را تغییر داده و مسلمانان را با معیار حقیقت آشنا سازد بطوری که فرد مسلمان تا آنجا پیش رود که در جنگ در برابر پدر خود نیز بایستد. (۳)

بسته بودن جامعه جاهلی که تا اندازه‌ای معلول نظام قبیله و از جهتی ناشی از عدم ارتباط قوی فرهنگی با سایر ملل بود، سبب رکود آن جامعه شده بود. با آنکه برخی از تجار قریش به این سوی و آن سوی می‌رفتند اما این اقدام تأثیر عمده‌ای در تحوّل فکری جزیرةالعرب نداشت.

تنها در مکه امکان آن هست تا نمونه‌هایی از تأثیرپذیری افکار یهودی یا

۱- سبأ: ۴۶.

۲- نک: الکشاف، ج ۳، ص ۲۹۴. سقراط می‌گفت: من تنها با یک نفر حرف می‌زنم، با غوغا سخن نمی‌گویم. غوغا سخن را نمی‌فهمد و گوینده را می‌کشد.

۳- المعرفة و التاریخ، ج ۱، ص ۳۴۳.

ص: ۸۰

زرتشتی یـافت. اسـلام برای شکسـتن جمود فکری بایـد افق فکری آنان را وسـعت می‌بخشـید. آنان بایـد از این که تنها یک مرام را شناخته و تنها همان را حقیقت می‌پنداشتند فاصله گرفته، با سایر افکار و اندیشه‌ها آشنا شوند.

اگر امکان تماس با سایر ملل نبود، این امر ممکن بود که با نقل تاریخ گذشـته، آنان را با جدالهای فکری آشـنا کرده و از آن طریق اسـتدلالهای مختلف را در محک آزمایش قرار دهـد. می‌دانیم که بخش زیادی از آیاتِ سوره‌های مکی، آیات تاریخی‌اند. محتوای این آیـات بیان چگونگی مبارزه شـرک و توحیـد و تجربه امتهای پیشـین در این امر بود. این تجربه‌ها افق فکری جامعه جاهلی را باز می‌کرد و به آنـان نشـان می‌داد که این مبـارزه میـان محمـد- ص- و آنان، مبارزه‌ای ریشه‌دار و عمیق بوده است. نکته جالب در این آیات تاریخی جانبـداری قرآن از انـدیشه توحیـدی و شـناساندن آن به عنوان اندیشه‌ای اصـیل در تاریخ است. شـرک به عنوان یک اعتقاد بی‌پایه انسانهایی را به سوی خود می‌کشاند که پیرو «ظن» هستند نه برهان.

پیروان توحید مردان متقی و پرهیزگار و معقولند امّا پیروان شـرک، انسانهای فاقدِ شعور فطری و عقلی و مظهر فسق و فجورند. به هر روی دعوت‌های مکرر قرآن برای شـناخت دیگر اقوام می‌توانست جامعه جاهلی را از یکنواختی خارج کرده و آنان را برای پـذیرش دین جدیـد آماده سازد. بیان قصـص انبیا همچنین به هدف امیدوار کردن مؤمنان و قوی کردن دل پیامبر- ص- بود. به آن حضـرت گفته می‌شد مشکلاتی که در راه نشر دعوت خود تحمل می‌کند، در برابر سایر انبیا نیز بوده و باید او نیز همانند آنان به نصرت الهی امیدوار گردد: «هر خبری از اخبار پیامبران را برایت حکایت می‌کنیم تا تو را قویدل گردانیم. و در این کتاب بر تو سخن حق و برای مؤمنان موعظه و اندرز نازل شده است.» (۱) همچنین در آیات تاریخی شـرحی از عذابهایی که بر امم پیشین رفته بود، داده می‌شد. این مطالب در اصل برای تهدید

۱- هود: ۱۲۰.

ص: ۸۱

مشرکین بود که «شاید بترسند یا پندی تازه گیرند.» (۱)

مبارزه مداوم قرآن با شرک و بت‌پرستی و تأکید قرآن بر توحید افعالی با استفاده از زمینه‌های توحیدی موجود در جامعه، نقش مؤثری در پیشبرد اهداف رسول خدا- ص- داشته است. ما در جای دیگری به مناسبت از این مسایل یاد خواهیم کرد.

دفاع از محرومین از آموزه‌های اصلی قرآن

در بیان نقش تاریخی قرآن اشاره به آموزه «حمایت از محرومین» در جامعه طبقاتی مکه، ضروی است. در شهر مکه گروهی از اشراف کاروانهای تجارتی با ارزش فوق‌العاده‌ای را به این سوی و آن سوی برده و بسیار ثروتمند بودند. گروهی برده و اعراب فقیر در این سوی واقع شده و میانه آنان طبقه متوسطی قرار داشتند. (۲) مناسبات اقتصادی نامطلوب سبب محرومین عده زیادی شده بود. این محرومیت تنها اقتصادی نبود بلکه جنبه ارزشی و اجتماعی نیز داشت. سیاهان حبشی و بردگان رومی هیچ موقعیتی نداشتند. آنان علاوه بر جنبه بردگی، در کمال ذلّت و در حد یک حیوان در این جامعه می‌زیستند. قرآن در این باره موضع قاطعی اتخاذ کرد. خداوند در آیاتی که در باره انبیای گذشته آمده- و این آیات نوعاً در مکه نازل شده- ضعفا و محرومان را در کنار انبیا و اشراف و مترفین را در برابر آنان قرار داده است. این مسأله در بسیاری از آیات تاریخی قرآن منعکس شده و نشانگر روحیه هوادارانه قرآن از چهره‌های ضعیف جامعه است.

«بدین سان، پیش از تو، به هیچ قریه‌ای بیم دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه متنعمانش گفتند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما به اعمال آنان اقتداء می‌کنیم.» (۳)

«ما هیچ بیم دهنده‌ای به قریه‌ای نفرستادیم جز آن که توانگران

۱- طه: ۱۱۳.

۲- المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، ج ۴، ص ۱۲۳.

۳- زخرف: ۲۳.

ص: ۸۲

عیّاشش گفتند: ما به آنچه شما را بدان فرستاده‌اند ایمان نمی‌آوریم؛ و گفتند:

اموال و اولاد ما از همه بیشتر است و کسی ما را عذاب نمی‌کند.» (۱)

مهمترین آثار این آموزه‌ها، گرایش بخش زیادی از طبقه متوسط و پایین به اسلام بود. گرچه در مواردی برخی از فرزندان اشراف نیز مسلمان می‌شدند.

ما در جای دیگری درباره نقش اخلاقی اشرافی در مخالفت قریش با اسلام سخن گفته‌ایم اما در اینجا تأکیدمان بر این است که سراسر دعوت اسلامی در جهت جانشین ساختن مستضعفان بر مستکبران و وارث قرار دادن آنان بوده است. تجربه تاریخی این مسأله، در دعوت موسی- ع- جلوه‌گر شده و مذاکرات نوح- ع- با اشراف، شاهد دیگری بر آن است. رسول خدا- ص- از همان دوره مکه، مسلمانان ضعیف را بشارت می‌داد که بزودی وارث قیصر و کسری خواهند شد. این امر سبب استهزای مشرکان شده و زمانی که بلال و خباب و صهیب را می‌دیدند به شوخی می‌گفتند: «جاءکم ملوک الأرض!». (۲)

موضع قرآن آن چنان بود که بی‌اعتنایی نسبت به انسان مؤمنی چون ابن ام مکتوم را نیز نپذیرفت. (۳)

اخلاق رسول خدا- ص- نیز در رفاقت و دوستی با درویشان، در جذب آنان مؤثر بود. آنجا که فرمود: از جمله چیزهایی که هیچ‌گاه رها نمی‌کند: «الأکل علی الأرض مع العبید»؛ (۴) «غذا خوردن در روی زمین با برده است». مهمترین آموزه قرآن آن بود که معیار برتری را تقوا قرار داد. (۵) بر پایه این معیار، بسیاری از فقیران نیز توانستند از محرومیت ارزشی و اجتماعی رهایی یافته، ارزش واقعی خود را در جامعه بیابند. بعدها وقتی وقتی عمر حکم ولایت عمار را بر کوفه نوشت، گفت: این را به خاطر این سخن خداوند کرده که: «و نرید و أن نَمُنَّ علی الذین استضعفوا فی

۱- سبأ: ۳۲ و ۳۵.

۲- نک: تثبیت دلائل النبوه، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳- نک: تفسیر سوره عبس. ما در جای دیگر در این باره توضیحاتی آورده‌ایم.

۴- بحارالانوار، ج ۱۶، صص ۲۱۵، ۲۲۰ و ۲۲۵.

۵- حجرات: ۱۳.

ص: ۸۳

الارض.» (۱)

رسول خدا- ص- خود فرموده بود: «بعث لرفع قوم و وضع آخرین»؛ «مبعوث شدم تا عدّه‌ای را بالا برده و گروهی را فروآورم». (۲)

مبارزه مشرکین با قرآن

به دلیل دامنه گسترده تأثیر قرآن بود که مشرکین مصمم شدند تا در برابر آن بایستند؛ آنان کوشیدند تا راههایی برای مبارزه با قرآن بیابند و از تأثیر آن بر افکار مردم بکاهند. در اینجا مروری داریم بر برخوردهای مشرکین با قرآن:

یکی از مهمترین مشکلات مشرکین، بُعد ادبی قرآن و جذبه آن بود.

نثر استوار قرآن با مضامین دلنشین آنان، اذهان را به سوی خود جلب می‌کرد. آن هم از زبان کسی که سابقه‌ای در بیان این مطالب نداشته و به چنین صفتی شناخته شده نبود. مشرکان در این اندیشه برآمدند تا قرآن را شعر بخوانند. شعر جنبه احساسی و عاطفی بالایی داشته و اساس آن ادب و زیبایی صوری بود. تخیّل مهمترین ماده شعر بوده و گرایش زیبایی‌خواهی انسان مهمترین عامل رشد شعر است. با این حال تقریباً این مسأله مورد توافق است که شعر به همان اندازه که از جذبه صوری برخوردار است، از عناصر استدلالی و عقلانی تهی است. شعر همیشه ابزارِ ابرازِ بیان عقاید عارفانه و احساسی بوده و کمتر برای بیان عقاید معقول و منطقی مورد استفاده قرار گرفته است. درباره شعر گفته‌اند که: أجملها أكذبها، (۳)«۳» زیباترین شعر، دروغ‌ترین آنهاست؛ زیرا به هر اندازه موج عاطفی آن بالا می‌گیرد بعد عقلانی و واقع‌نمایی آن کاسته می‌شود. چنین زمینه دوگانه‌ای برای شعر، مشرکین را بر آن داشت تا قرآن را شعر بخوانند. این نسبت در عین توجیه جذبه ظاهری آن، جنبه واقع‌نمایی آن را تضعیف می‌کرد.

۱- قصص: ۵؛ انساب الأشراف، ص ۱۶۳.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۹۲.

۳- و در جای دیگر آمده که: اعذب الشعر اکذبه، شیرین‌ترین شعر دروغ‌ترین است؛ نک: تفسیر المنیر، ج ۲۱۳، صص ۴۵ و ۴۶.

ص: ۸۴

رسول خدا- ص- طبعی شاعرانه نداشت و جز چند مورد، میانه‌ای نیز با شعر و شاعری نداشت. او تابع این سخن خداوند بود که: «و گمراهان از پی شاعران رونـد. آیا ندیـده‌ای که شاعران در هر وادی سرگشـته‌اند و چیزهایی می‌گوینـد که خود عمل نمی‌کننـد، مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کردند و خدا را فراوان یاد کردند و چون مورد ستم واقع شدند انتقام گرفتند.» (۱) یعنی در اصل اهل ایمان و عملنـد. مشـرکین قرآن را شـعر خواندنـد؛ یعنی اثری انسانی که از طبع انسان برمی‌خیزد. آنان گفتند: «نه، خوابهای پریشان است یا دروغی است که می‌بندد یا شاعری است». (۲) و می گفتند:

«آیا به خاطر شاعر دیوانه‌ای خدایانمان را ترک گوئیم؟». (۳) و یا می گویند:

«شاعری است و ما برای وی منتظر حوادث روزگاریم.» (۴) در برابر، خداوند تأکید می کند که رسول او شاعر نیست:

«به او شـعر نیاموخته‌ایم و شعر سزوار او نیست. آنچه به او آموخته‌ایم جز اندرز و قرآنی روشنگر نیست تا مؤمنان را بیم دهد و سخن حق بر کافران ثابت شود.» (۵)

و فرمود: «پس سوگند به آنچه می‌بینید و آنچه نمی‌بینید، این سـخن فرسـتاده‌ای بزرگوار است نه سخن شاعری». (۶) البته بر همگان روشن بود که شـعر وزنی خـاص و قافیه ویژه‌ای دارد در حالی که قرآن چنین ویژگی را نداشـته و نهایت در مواردی نثری موزون و مسجّع داشت. آنچه اهمیت دارد این که قرآن بر پایه واقع‌نگری و عینیت سـخن می‌گویـد؛ آنچه را بـدان توصـیه می کند اندرزهای عملی است، مفاهیمی ثابت شـده و عقلانی است نه نثری بر پایه تخیل. این امر روشـنی بود و بارها مشـرکان نیز اعتراف کردند که با شعر آشـنایند و این نثر، به هیـچ روی شـعر نیست. نمونه آن برادر ابوذر، انیس بود که خود از شـاعران بود و تصـریح کرد که سـخن محمد- ص- شباهتی به

۱- شعراء: ۲۱۴- ۲۲۷.

۲- انبیاء: ۵.

۳- صافات: ۳۶.

۴- طور: ۳۰.

۵- یس: ۶۹ و ۷۰.

۶- الحاقه: ۴۱.

ص: ۸۵

شعر ندارد. (۱) بایـد دانست که شعر در برابر قرآن خود را از صحنه کنـار کشید و در زمان رسول خـدا- ص- کمتر شاعری شعر می‌گفت مگر آنکه رسول خـدا- ص- او را تأیید می‌کرد. بعدها نیز بی‌اعتنایی به شـعر در میان متدینان و صالحان ادامه یافت. (۲) و البته شعر خوب همیشه استثناء بوده است. طبیعی است که بحث «پیامبر و شعر» بحثی است مبسوط که در اینجا جای طرح آن نیست. مسأله دیگری که مشرکین مطرح می‌کردند آن بود که قرآن سحر است و رسول خدا- ص- ساحر. عنوان سحر و ساحری، آن چنان که از قرآن به دست می‌آید، درباره سایر انبیا و معجزاتشان مطرح بوده است. به عبارتی اصولاً تلقی مشرکان و کفار در برابر «بیّنات» انبیا این بوده که آنها «سحر آشکار» است. (۳) و در جای دیگر فرمود:

«بـدین سان بر آنهایی که از این پیش بودنـد پیامبری مبعوث نشـد جز آنکه گفتنـد: جادوگری است یا دیوانه‌ای است. آیا بدین کار یکدیگر را توصیه کرده بودند؟ نه، خود مردمی طاغی بودند.» (۴)

بنابراین مشرکان همیشه از عنوان سحر و ساحر برای بی‌اعتبار کردن انبیا استفاده می‌کرده‌اند.

اطلاق سـحر بر معجزات سایر انبیا به تناسب اعجاز مادی آنها بوده؛ اما مشـرکان مکه به چه اعتباری قرآن را سحر می‌دانستند؟ «چون آیات ما به روشـنی بر آنان خوانده شود، کافران، حقیقتی را که برایشان نازل شده است، گویند: جادویی آشـکار است.» (۵) به نظر می‌آیـد مشـرکان در صدد توجیه جذبه قرآن آن هم جذبه سـحرگونه آن بوده‌اند. مشـکل این بود که چه ویژگی در قرآن است که توده مردم این چنین علاقمند به شنیدن نوای قرآن هستند.

تشبیه قرآن به سـحر و یـا متهم کردن رسول خـدا- ص- به جـادوگری بـا قرآن، به عنوان وردی از اوراد، برای پاسـخ دادن به چنین وضعیتی بود. روشن است

۱- دلائل النبوه، بیهقی، ج ۲، ص ۲۰۸؛ تفسیرالقرطبی، ج ۱، ص ۷۳.

۲- مناسب است عبارتی از عالم شیعی قرن ششم هجری عبدالجلیل رازی قزوینی نقل کنیم: بایستی شنیده بودی که به مذهب شیعت منهی است شـعر گفتن تا به مذهب محققان شـیعت چون خواجه امام رشـید متلکم و غیر او را مذهب [چنین] است که: روا نباشد که ائمه [ع] شـعر منظوم گویند و نه انبیا، و در همه عمر مصطفی- ع- نیم بیت را حوالت کنند بدو که گفت: ستبدی لك الأيام ما كنت جاهلا. و بقیّه شعر نه بر نظم شعر گفت تا شعار نباشد و باری تعالی بر سبیل مدح او را گفت: «و ما هو بقول شاعر قليلًا ما تؤمنون». و همه علمای شـیعت متفق‌انـد که جعفر بن محمـد الصادق- علیهماالسـلام- گفت: چون به روزه باشـی شـعر مخوانید که نقصان روزه کنـد، گفتنـد: اگر چه شـعر حق باشد؟ گفت: «وإن كان حقاً» نقض، ص ۵۷۷. درباره اشـعار مختصـری که رسول‌خدا- ص- به آنها تمثل زده نک: التفسیر المنیر، ج ۲۳، ص ۴۶.

۳- نک: صف: ۶ فلما جاءهم هم بالبينات قالوا هذا سحر مبين.

۴- الذاریات: ۵۲.

۵- احقاف: ۷.

ص: ۸۶

که این اتهامات برای سرگرم کردن توده‌های عامی مردم بوده و طبیعی است که در میان آنان اثر خود را داشته است. اما خود اشراف و کسانی چون ولید بن مغیره تصریح داشتند که قرآن سحر نیست. او این امر را با توجه به تجربه خود در دیدن ساحران و کارهای آنان بیان می‌کرد. اما همو همانطور که قرآن اشاره کرده، از سر ادبار و استکبار قرآن را سحر خواند. (۱)

از گزارشات دیگر، چنین به دست می‌آید که کاربرد سحر در مورد سخنان رسول خدا- ص- از آن روی بوده که همچون سحر سبب اختلاف میان خانواده می‌شده است. مشرکین به طفیل بن عمرو گفتند:

«تو به شهر ما درآمده‌ای و این مرد در میان برآمده، کار را بر ما دشوار کرده، جماعت ما را متفرق کرده و امور ما را در هم ریخته است. سخن او همچون سحر است که میان فرزند و پدر، میان دو برادر و میان مرد همسرش اختلاف می‌اندازد. (۲)

این که چگونه سحر در میان آنان اسباب اختلاف و نفاق بوده، محتمل است که اشاره به سابقه عملکرد کسانی بوده که برای ایجاد اختلاف میان خانواده‌ها (همچون زمان ما) متوسل به سحر و جادو می‌شده‌اند. شاید آنان نیز قرآن را به این جهت سحر خوانده‌اند. باید دانست که این اتهام خود نشانگر جذبه بی‌اندازه قرآن در میان مردم است. از نظر کمّی، آیاتی که اتهام مشرکان را به عنوان سحر به قرآن، بیان کرده بسیار بیش از آیاتی است که مسأله شعر را مطرح کرده است. این باید نشانگر سرمایه‌گذاری بیشتر مشرکین در این امر باشد.

مشرکان در مقیاس کمتری رسول خدا- ص- را کاهن دانسته و آیات قرآنی را نظیر سخن کاهنان می‌دانسته‌اند. طبقه کاهنان در جاهلیت کسانی بودند که مدعی داشتن غیوبات بوده و به کار قضاوت برپایه ادعای علم غیب می‌پرداختند. آنان سخنانی سجع‌گونه که شنونده را جذب می‌کرد

۱- السیرهٔ النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۰؛ عیون‌الاثر، ج ۱، صص ۱۹۰ و ۱۹۱ ثم ادبر و استکبر فقال إنْ هذا الّا سحرٌ یؤثر.

۲- طبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۳۷.

ص: ۸۷

بر زبـان می‌آوردنـد و از این طریق جاذبه‌ای خاص در کلام خویش ایجاد می‌کردنـد. برخی از این کاهنان یهودی بودنـد. (۱) بعدها مخالفت جدی اسلام با کهانت، سبب تضعیف شدید این مرام گردید، گرچه همیشه عوام مردم زمینه رشد این گرایشات نامشروع را فراهم می‌کرده‌انـد. گویـا مشـرکان به اعتبـار آنکه از سویی آیـات الهی از غیب خبر می‌دادنـد و از سوی دیگر نثر قرآن تا انـدازه‌ای مسجّع بود، آن را شبیه سـخن کاهنان می‌دانستند. در اصل مشرکان با اتهاماتی نظیر سحر و شعر بر آن بودند تا ریشه انسانی بر وحی قائـل شونـد و آن را «قـول بشـر» بداننـد نـه سـخن خداونـد. عقیـده مشـرکان چنـان بـود کـه: گفت: «این جز جـادویی که دیگرانش آموخته‌انـد، هیچ نیست. این جز سـخن آدمی نیست.» (۲) و خداونـد در برابر آن به رسـول خود فرمود: «پنـدشان ده که تو به برکت نعمت پروردگارت نه کاهن هستی و نه مجنون». (۳) و در جای دیگر فرمود: «قرآن سخن شاعر نیست؛ چه اندك ایمان می‌آورید. و نیز سخن کاهنی نیست، چه اندك پند می‌گیرید، از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است.» (۴)

مطلب دیگری که مشـرکان عنوان کردنـد این بود که قرآن «اسـاطیر الاـوّلین» است. در کتابهـای لغت اسـطوره را به معنـای اباطیل و اکاذیب و گفتارهایی که فاقـد نظام است دانسـته‌اند. (۵) در آغـاز بایـد توجه داشت که به احتمـال زیاد مقصود آنان قصـص قرآنی بوده است؛ زیرا اصولًا ریشه کلمه اسـطور هماننـد معادلهـای انگلیسـی و یونانی خود کاربرد قصـص و تاریخی دارد. در زبان لاتینی کلمه و در انگلیسـی و در یونـانی بر محور قصـص و تاریـخ به کـار برده می‌شود. (۶) همچنین بایـد توجه داشت که در آیه مـذکور کلمه اساطیر به تنهایی بکار برده نشـده بلکه «اساطیر الأوّلین» آمده است. در ترجمه گفته می‌شود: اساطیر پیشـینیان، یعنی متقدمین و در نهایت به معنای اخبار تاریخی یا قصص تاریخی

۱- لسان العرب ذیل مورد: کهن، ج ۱۲، ص ۱۸۱؛ و نک: تاریخ الادب العربی، العصرالجاهلی، ص ۴۲۰.

۲- مدثر، ۲۴ و ۲۵.

۳- طور: ۲۹.

۴- الحاقه: ۴۱- ۴۳.

۵- تاج العروس، ذیل مورد: سطر ج ۱۲، ص ۲۵.

۶- تاریخ العرب فی الاسلام ص ۱۷۶.

ص: ۸۸

پیشینیان. اتهام مزبور در نه مورد در قرآن آمده (۱)است در بیشتر موارد صرفاً آمده است که مشرکین قرآن را «اساطیر الاولین» دانسته‌اند. اما در سوره فرقان آمده است: «و کافران گفتند که این جز دروغی که خودبافته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده‌اند هیچ نیست. حقا آنچه می گویند ستم و باطل است و گفتند: این اساطیر پیشینیان است که هر صبح و شام بر او املا می‌شود و او می‌نویسدش». (۲) بنابراین باید مقصود آنها داستانهای مشخصی باشد.

دکتر جواد علی می گوید: این اساطیر مکتوباتی بوده که اعراب جاهلی با آنها آشنایی داشته‌اند. آنان لفظ یونانی را گرفته و به شکل مذکور بکار برده‌اند.

او می‌افزاید: بعید نیست که این کتب به زبان یونانی یا لاتینی در مکه بوده؛ بردگان رومی در مکه بوده و به این زبانها می‌خوانده و تکلم می کرده‌اند. (۳) بدین ترتیب این مسأله با اتهام دیگر مشرکان به رسول خدا- ص- پیوند می‌خورد که آیات قرآنی برگرفته از گفته‌های دیگران است. در این باره که مکتوباتی در مکه بوده سخن جواد علی صرفاً حدسی است اما این که در مجموع اعراب جاهلی اخبار تاریخی پیشینیان را از طریق یهود و نصاری شنیده‌اند امری کاملًا محتمل است. گذشت که قرآن اتهام آنان را با توجه به دو نکته ناروا می‌شمرد: یکی آن که زبان آن کسان عجمی است با این که قرآن عربی مبین است. به علاوه که رسول خدا- ص- توانایی خواندن و نوشتن نداشته تا به قول آنها، آنچه را بر او املا می کنند بنویسد. در آیه دیگری نیز آمده که مشرکان گفتند: آیات قرآن «افک قدیم» است. (۴) شاید مقصود آنان همین تعبیر بوده که این آیات قصص تاریخی غیر واقعیِ قدیمی است. آنچه بیش از همه متحمل است همان قصص یهودی است که مورد نظر مشرکان بوده است. اهل سیره از قول یکی از مشرکان آورده‌اند

۱- انعام: ۲۵؛ انفال: ۳۱؛ نحل: ۲۴؛ مؤمنون: ۸۳؛ فرقان: ۵؛ نمل: ۶۸؛ احقاف: ۱۷؛ قلم: ۱۵؛ مطفّفین: ۱۳.

۲- فرقان: ۵ و ۴.

۳- تاریخ العرب فی الاسلام ص ۱۷۶.

۴- احقاف: ۱۱.

ص: ۸۹

که به رسول خدا- ص- می گفت:

«إنّما یُعَلِّمک أهلُ الکتاب اساطیرهم.» (۱)

در اخبار سیره آمده است که این اتهام را نضر بن حارث مطرح می کرد؛ کسی که قصه‌های عامیانه ایران همچون داستان رستم و اسفندیار و شاهان ایرانی را از حیره به مکه آورده و از مردم می‌خواست تا قصص او را که بهتر از قصص محمد- ص- است! گوش دهند. (۲)

گفته شده که آیه ذیل درباره این اقدام او نازل شده است:

«بعضی از مردم خریدار سخنان بیهوده‌اند تا به نادانی مردم را از راه خدا گمراه کنند و قرآن را به مسخره می گیرند. نصیب اینان عذابی است خوار کننده». (۳)

باید توجه داشت که برخوردهای به ظاهر علمی مشرکان گرچه برای برخی از جاهلان عامی کارساز بود اما مانع نفوذ اسلام نشد. از این رو مشرکان به شیوه‌های عملی دیگری نیز متوسل شدند تا مانع از تأثیر قرآن در میان مردم شوند. قرآن به شماری از این برخوردها اشاره کرده است از جمله می‌فرماید:

«کافران گفتند: به این قرآن گوش مدهید و سخن بیهوده بدان بیامیزید، شاید پیروز گردید.» (۴)

زمانی که ابن مسعود تصمیم گرفت قرآن را بلند بخواند، مشرکان بر سر او ریخته و کتکش زدند. (۵) گفته‌اند این آیه نیز که خدا به رسولش فرمود:

صدایت را به نماز بلند مکن و نیز صدایت را بدان آهسته مکن و میان این دو راهی برگزین» (۶) در این باره بود که اگر رسول خدا نمازش را بلند می‌خواند مشرکان که صدای آیات را می‌شنیدند دشنام می‌دادند. خداوند از او خواست تا چندان بلند نخواند که آنان دشنام دهند و چندان آهسته نخواند که اصحابش استفاده نبرند. (۷)

۱- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۵۰؛ و نک: صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۲- السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۰۰، ۳۰۸؛ سبل‌الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۴۶۰.

۳- لقمان: ۶؛ مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۳۱۳.

۴- فصلت: ۲۶. و نک: السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۳؛ عیون الأثر، ج ۱، ص ۲۰۲.

۵- سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۴۶۹.

۶- اسراء: ۱۱۰.

۷- سبل‌الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۴۶۸.

ص: ۹۰

اشراف قریش به مسافران که وارد مکه می‌شدند هشدار می‌دادند تا نزدیک پیامبر- ص- نشده و سخنان او که در اصل آیات الهی بود گوش فراندهند.(۱)

تمسخر آیات قرآنی نیز راه دیگری بود که مشرکان برای بی‌اعتباری کردن آیات قرآنی بکار می‌بردند. زمانی که این آیات نازل شد که «هر آینه درخت زَقُّوم طعام گناهکاران است که همانند مس گداخته در شکمها می‌جوشد» (۲) ابوجهل دستور داد تا قدری کره و خرما برای او آوردند و گفت: از این دو زقوم درست کنید، ما زقوم را جز این نمی‌شناسیم. در آن وقت آیات دیگری در وصف زقوم آمده که زقوم: «درختی است که از اعماق جهنم می‌روید، میوه‌اش همانند سر شیاطین است». (۳) آنگاه قریش از روی تمسخر گفتند: آیا درخت از آتش می‌روید. همین نقل را درباره آیه پنجاه و یکم سوره واقعه که در آنجا نیز سخن از زقوم به میان آمده آورده‌اند. (۴) آن چنان که خداوند از قول مشرکان آورده، آنان به استهزاء می‌گفتند: «دلهای ما در حجاب است» و خداوند ادامه می‌دهد: «نه، خدا آنان را به سبب کفری که می‌ورزند، مطرود ساخته و چه اندك ایمان می‌آورند».(۵)همین کفر آنان بود که سبب شده بود که: «چون تو قرآن بخوانی، میان تو و آنان که به قیامت ایمان نمی‌آورند پرده‌ای ستبر قرار می‌دهیم و بر دلهاشان پرده افکنیم تا آن را درنیابند و گوشهاشان سنگین کنیم و چون پروردگارت را در قرآن به یکتایی یاد کنی، باز می‌گردند و می‌رمند. ما بهتر می‌دانیم که چون به تو گوش می‌دهند، چرا گوش می‌دهند؛ یا وقتی با هم نجوا می‌کنند، چه می‌گویند. کافران می‌گویند: شما در پی مرد جادو شده‌ای به راه افتاده‌اید». (۶)

بی‌اعتنایی به آیات الهی نیز از سوی مشرکان در چند آیه دیگر گوشزد شده است. (۷)

۱- به احتمال آیات ۹۱ و ۹۲ سوره حجر درباره آنان نازل شده است. نك: دلائل النبوه، بیهقی، ج ۲، ص ۲۰۰.

۲- دخان: ۴۳- ۴۵.

۳- صافات: ۶۲ و ۶۳.

۴- انساب الاشراف؛ ج ۱، ص ۱۲۷؛ مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۳۱۳.

۵- بقره: ۸۸.

۶- اسراء: ۴۵ و ۴۶. نك: السیرة النبویه، ابن هشام، ج ۱، صص ۳۱۶ و ۳۱۷.

۷- انبیا: ۲؛ کهف؛ ۵۶ و جاثیه: ۹.

ص: ۹۱

پی‌نوشت‌ها:

مکه مکرمه

سیره رسول- ص- و تاریخ اسلام را باید ابتدا از مکه و با بررسی وضعیت و احوال ساکنین آن در این زمان یعنی عصر تولد رسول- ص- آغاز کنیم؛ زیرا در غیر این صورت بحث ما بحثی ناقص بوده و نخواهد توانست امور و وقایعی که در اسلام می‌یابیم را مورد تفسیر قرار دهد.

ما در عصر حاضر برای آگاهی از اوضاع و احوال مکه، جز قرآن کریم، حدیث، کتب تفسیر و سیره منبعی در دست نداریم و از منابع مکتوب و مدوّن دوران پیامبر- ص- نیز تاکنون چیزی بدست ما نرسیده و در منابع قبل از آن؛ یعنی نوشته‌های دوران جاهلی سخنی به میان نیامده است و لذا چیزی که در منابع مکتوب ایام جاهلیت در مورد این شهر روایت شده باشد نمی‌دانیم.

اما منابع یونانی، لاتین، سریانی و غیره، جز بطلمیوس () به نامی که مترادف و متشابه با نام «مکّه» باشد اشاره‌ای نکرده‌اند. بطلمیوس از علمای نجوم و جغرافی‌دان (مشهور) در قرن دوم میلادی بود که به نام این شهر با عنوان مَکُرابا () پس از ذکر مکانی که آن را کارنا () خوانده، اشاره کرده است. وی این مکان (کارنا) را پس از ذکر آتریپا () و لاتریپا () و قبل از (شرح) ثوماتا () توصیف کرده است. محققینی که در مورد اسامی این اماکن بحث کرده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که مراد بطلمیوس از () همین شهر (مکه)

ص: ۹۲

است، چنانکه این مسأله را بطور مفصل در فصل ششم از جزء سوّم کتاب خود (تاریخ العرب قبل الاسلام) و در بحث پیرامون عرب و بطلمیوس شرح داده‌ام. (۱)

اگر این نظر یعنی این که مکان () همان مکه است را صحیح بدانیم دالّ بر این است که آنجا بین اعراب در قرن دوم بعد از میلاد مشهور و شهری مقدس بوده که مردم از مکانهای دور و از شهر و بیابان به سوی آن حرکت می‌کردند و بخاطر این قداست و مکانت بوده است که (بطلمیوس) این عالم جغرافی‌دان یونانی نام آن‌را از مسافتی دور شنیده است؛ و همچنین دلیلی است بر این که این مکان قبل از روزگار بطلمیوس نیز موجود و معروف بوده است؛ زیرا معقول به نظر نمی‌رسد که نام این مکان و اشتهار آن بطور ناگهانی (و بی‌مقدمه) به گوش این عالم (جغرافیدان یونانی) که در مکانی ساکن بوده و ذهنیتی از گذشته (این مکان) نداشته، رسیده باشد.

(مکربه/) لفظی عربی است که برای تطابق با زبان یونانی تحریفاتی در آن صورت گرفته است. ریشه «مکربه» یا «مقربه» از تقریب است. نظر ما در هنگام بحث پیرامون حکومت قدیمی سبا این بود که حکام یا بزرگان مذهب (این کشور) کاهن و جادوگر بوده و بنام خدای خود در میان مردم حکم می‌راندهاند. یکی از این حکمرانان خود را به «مُكَّرَب» یا «مُقَّرَبْ» در زبان ما (عربی) ملقب ساخته بود؛ زیرا وی نزدیک‌ترینِ مردم به الهه و مقربترین آنها نزد وی بوده و بخاطر نامیده شدن او به اسم الهه (نزد مردم) از تقدس و احترام برخوردار و بهمین علت لفظ «مکربه» را برای خود بکار گرفته است.

پس این لفظ برای مکه «عَلَمْ» نیست بلکه صفت آن است؛ همانگونه که در «بیت المقدس»، «المقدس» در اصل صفتی برای آن (خانه)

۱- ص ۳۵۳ به بعد.

ص: ۹۳

و بیت) بوده و سپس نزد ما برای شهر (بیت المقدس) عَلَمْ گشته است.

ما در این مبحث از ذکر تاریخ مکه جز آنچه که به تاریخ اسلام و روزگار ولادت رسول خدا- ص- مرتبط است مقصودی نداریم و مسائل قبل از آن مورد نظر ما نیست و لـذا برای کسانی که می‌خواهنـد نسبت به آن دوران، آگاهی بیشتری یابنـد لازم است که به کتب دیگری مراجعه کنند.

در قرآن کریم بگونه‌ای که می‌دانیم (۱) و به شکل دیگری که جز حرف اول آن یعنی میم (م) تفاوتی با آن نـدارد آمده است. در این کلمه، حرف «باء» بجای «میم» نشسته است و «بکّه» بجای «مکّه» آمده است (۲) در حقیقت آن دو، یک نام هستند و این تفاوت (ظاهری) در معنا و مفهوم نبوده و لهجه‌ای از لهجه‌هـای قبایـل عرب است که بـاء بجـای میم قرار داده شـده و در عوضِ آن تلفظ می‌شود. (۳) در لهجه‌هـای عرب، نمونه‌هـای فراوانی از این قبیـل؛ از جمله در بین لهجه‌های اعراب جنوبی، وجود دارد که در عصر حاضر آن لهجه‌ها را شناخته و در نقاط مختلف کشورهای عربی می‌بینیم.

در قرآن کریم مکّه «ام القری» (۴) و «قریه» نیز خوانده شده است (۵)و همراه با «طائف» در سوره زخرف قرین گشته است. (وَ قالُوا لَوْلا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنَ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمْ) (۶) مفسّرین گویند که منظور از «قرتین» در این آیه مکه و طائف است.

سـاکنین مکه هنگام ظهور اسـلام نسب خود را به قریش بازمی‌گرداندنـد، این امر بـدان معنا است که اکثر ساکنین مکه به این نسب منسوب بودنـد؛ بطوری که مردم این دوران در انتساب خود به جـدّ اعلایشان افتخار و مباهات می‌کردند و در این مسأله «اهل وبر» و «اهل مدر» (۷) مساوی بودند.

در قرن شـشم میلاـدی حکـومت مکه در دست قریش بود که آن را از افرادی که قبـل از خود بر آن مسـلط و به نـام خزاعه معروف بودند، خارج

۱- هُوالَّذی کَفَّ ایْدیَهُم عَنْکُم وَ ایْدیَکُمْ عَنْهُمْ ببَطْن مَکَّهٍ مِنْ بَعْد انْ اظْفَرکُمْ ... فتح: ۲۴.

۲- آل عمران: ۹۶ نشوان بن سـعید الحمیری، شـمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلوم «لیـدن ۱۹۵۱» الجزء الاول، القسم الاول، ص ۱۱۷.

۳- عدّه‌ای نیز برای آن دو، تفاوت اندکی قائل هسـتند؛ بدین صورت که بکّه را نام مسجد الحرام یا کعبه و مکّه را نام تمامی شهر و اعم از بکّه دانسـته‌اند زبیـدی، تـاج العروس، ماده «بکّ» ج ۷، ص ۱۱۱؛ فاسـی المکی، شـفاء الغرام باخبار البلد الحرام، ص ۷۷؛ ابن ابی‌شیبه، المصنف، ج ۴، ص ۳۵۷ برای بکّه معانی مختلفی ذکر کرده‌اند؛ از جمله: بکّه از بکّ مشـتق شده یعنی غرور گردنکشان و متکبران را در هم می‌کوبد و یا گردن آنان را می‌شـکند. بکه در جایی به معنی ازدحام نیز آمده است. ابن منظور، لسان العرب، ماده بکّ، ج ۱۰، ص ۴۰۲؛ فاسی المکی، همان کتاب، ص ۷۷؛ فاکهی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۲۸۲؛ ابن ابی شیبه، همان کتاب، ج ۴، ص ۳۵۷؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۷. «مترجم»

۴- شوری: ۷.

۵- محمد- ص-: ۱۳.

۶- زخرف: ۳۱.

۷- وَبر به معنی پشم و پوست است و اهـل وَبَرْ را می‌توان صحرانشـینان، دامـداران و در حقیقت بیابـانگردان دانست که در آن زمان بـدین نام معروف بوده‌اند و در مقابل نیز مَدَرْ بمعنی گل و شـهر آمده است و اهل مدر را در اصـطلاح به شهرنشـینان گویند که این

دو گروه هسته اصلی ساکنین شبه جزیره را در دوران جاهلیت و پس از آن تشکیل می‌داده‌اند و اکنون با گسترش شهرنشینی در شبه جزیره، مردم فراوانی از اهل وَبَر یا صحرانشینان هنوز به همان گونه زندگی می کنند. «مترجم»

ص: ۹۴

ساخته بودند، (۱)کسی که قریش را نسبت به خزاعه حکومت و سلطه داده و مکه را تسلیم آنان (قریش) ساخت رهبری از بزرگان آنان یعنی «قصیّ بن کلاب» (۲) بود که به زیرکی، سیاست و احتیاط معروف گردیده بود. قصی رهبر و تاجری با اموال فراوان بود که نسبت به «بیت الحرام» عنایت و توجه داشت. وی حکومت قریش در این شهر را تثبیت کرد و حتی قوم خویش را بر سایر قبایل نفوذ و سلطه داد. پس قصی را باید اوّلین کسی دانست که حکومت قریش را در مکّه برپا نمود.

چنانچه گفته «مینگانا» (.) را در مورد آنچه که نرسی () سریانی لاهوتی متوفی سال ۴۸۵ میلادی از هجومی که «فرزندان هاجر» بر مکّه و بیت‌الله کردند، گزارشی صحیح بدانیم این اوّلین خبری است که در یکی از کتب قدیم درباره (قریش) وارد شده و بدین علت اهمیت خاص تاریخی دارد؛ زیرا به وجود قریش در شمال جزیرهٔ العرب در قرن پنجم قبل از میلاد اشاره می‌نماید که در میان قبایل عرب شمالی آن‌روز در (زبان) سریانی به نام (فرزندان هاجر) و (الإشماعیلیین) معروف بوده‌اند و ما این خبر را از قبل نمی‌دانسته‌ایم (نمی‌شناختیم).

اگر آنچه که اخباریون از خزاعه و قصی و از تسلط قریش در مکه نقل کرده‌اند، صحت داشته باشد این امر بدین معنا است که روزگار قصی چندان از دوران اسلام دور نبوده و قریش در زمانی که با ایام ولادت رسول خدا- ص- فاصله‌ای نداشته بر این سرزمین سلطه یافته‌اند و از طرف دیگر این که وی برجسته‌ترین و اوّلین رهبر آنان بوده است؛ زیرا اخباریون در مورد رهبری از قریش که به کارهای منسوب به قصی قیام کرده باشد یاد نکرده‌اند.

لفظ «قریش» از نام مردی معروف به «جسل قریش» گرفته شده که در متن حضرمی از دوران ملک (العزّ) پادشاه حضرموت آمده است (۳)

۱- جرهمیان اولین قبایلی بودند که در کنار بیت سکنی گزیدند و حکومت این شهر را در دست گرفتند. حضرت اسماعیل- ع- در میان آنان رشد یافت و با این قبایل وصلت نمود. جرهمیان غالباً از فساد و بت‌پرستی دور بودند تا این که گروهی بنام خزاعه قدرت را از دست آنان خارج کرده و سرزمین توحید را به بت‌پرستی و شرک آلودند. اندکی قبل از ظهور اسلام، قصی بن کلاب جدّ اعلای رسول خدا- ص- قدرت را در مکه از خزاعه خارج ساخت و مجدداً آیین حنیف در این شهر جان گرفت. «مترجم»

۲- قصی بن کلاب کنیه‌اش ابوالمغیره و نامش زید و لقب دومش مُجَّمِّعْ [به علت در دست داشت بسیاری از مناصب کعبه] بود. مادر قصی پس از وفات شوهرش کلاب، به ازدواج ربیعهٔ بن حرام عذری درآمد و ربیعه وی را به سرزمین خود برد. فاطمه فرزند خردسال خویش، زید را با خود برد و چون از سرزمین پدرانش دور گشت او را «قُصَیْ» نامید. چون قصی در خانه ربیعه به جوانی رسید به هنگام ماه حرام با حاجیان قضاعه به مکه آمد تا آنکه بزرگ و بزرگوار شد. در این زمان دربانی و کلیدداری کعبه با قبیله خزاعه بود که پس از جنگی سخت بر آنان پیروز شد و دست ایشان را از اجازه حج کوتاه ساخت. قصی امور کعبه و مکه را بدست گرفت و دست خزاعه را از آن کوتاه کرد و قوم خود را در مکه به قدرت رسانید فاکهی، اخبار مکه، ج ۵، ص ۱۷۲- ۱۷۰. «مترجم»

۳- ۱-،،،، ۳۲۳: ۳۹۶۴.

ص: ۹۵

ملاحظه می‌کنیم که اسامی بتهای بزرگی که هنگام ظهور اسلام در مکه، طائف و مکانهای دیگر حجاز بودند همان اسامی بتهای معروف قبل از اسلام و بلکه قبل از میلاد بوده‌اند که مورد پرستش اعراب شمالی یا اعراب ساکن در عراق و بادیهٔ الشام و قسمت علیای نجد و سرزمینهای شام قرار داشته‌اند و این هماهنگی دلالت روشنی بر وجود روابط روحی بین اعراب حجاز و اعراب سرزمین شام و عراق بوده و مؤید آن است که اتحاد و پیوند ساکنین حجاز با اعراب شمالی قوی‌تر و متین‌تر از اعراب جنوبی بوده است؛ زیرا آنها فرهنگ مخصوص خود بویژه در دوران قبل از اسلام را داشته‌اند که (این فرهنگ) ایشان را از اعراب شمالی و ساکنان حجاز و نجد متمایز می‌ساخته است.

قصی مرد سیاست و زعامتِ صرف نبوده است بلکه به همین اندازه نیز مرد دین بوده و اخباری‌ها مسائلی را به او نسبت می‌دهند که گمان می‌رود آنها را برای تشرع و دینداری قریش قرار داده بود تا از آن پیروی کنند و لذا این قوانین شرعی از سنتهای دینی ساکنین مکه گشته بود (۱) چنانکه در گذشته گفته شد قصی از جمل رؤسایی بوده که سیاست دینی را با سیاست دنیوی جمع نموده و لذا برای قریش دو رهبر بحساب می‌آمده است.

اخباری‌ها برای تعدادی از «قریش» مسائلی از بت‌پرستی ذکر کرده‌اند که آنان بتهای جدیدی را ساخته و یا از خارج بویژه از بازارهای شام می‌آوردند. این امر بخاطر وجود شکلهای زیبای ساخته شده از مرمر در این (مجسمه‌ها) بود. البته بعضی از آنها ساخت همان سرزمین و تعدادی دیگر از سرزمینهای روم یا ایتالیا آورده می‌شد. رؤسای مکه برای تجارت یا برای گردش به سرزمین‌های شام می‌رفتند و چون چشم آنها به این هدایا و مصنوعات می‌افتاد آنها را به سوی مکه آورده و در بیت الحرام قرار می‌دادند و بدینگونه بر تعداد بتها افزوده می‌شد تا این که بر اساس آنچه اخباریون

۱- فرمان قصی نزد قریش اعتبار داشت و به آن عمل کرده و مخالفت آن را نمی‌کردند. وقتی مرد در حجون قبرستان عمومی مکه بخاک سپرده شد آنها قبر او را زیارت کرده و او را بزرگ می‌داشتند بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۲.

ص: ۹۶

گفته‌اند هنگام بعثت پیامبر- ص- تعداد آنها به ۳۶۰ عدد می‌رسید.

مکه در سرزمینی خشک و لم یزرع (۱) واقع است و موقعیت آن بگونه‌ای است که کسی به رفتن آن بدون شک راغب نیست. دامنه‌های کوهها بر آن مشرف و مسلط است و لذا در آن گیاه و نبات و درختان بزرگ که آن (دامنه‌ها) را احاطه کنند و در آن آبشارهایی که از صخره‌های آن جاری شود ندارد و همه آنچه که در آن هست دلالت بر سختی و خشکی و بی‌رحمی آن است. به خاطر واقع شدن (مکه) در این سرزمین خشک، درجه حرارت آن در تابستان بقدری بالا- می‌رود که کسی را که به آن عادت نداشته دچار سختی می‌نماید و جز ساکنین، مردم دیگری را به سوی خود نمی‌کشاند.

قصی و پس از وی عبدالمطلب در خدمت «کعبه» و بیت الحرام و در خدمت کسانی که به سوی این خانه می‌آمدند بودند. در این بیت تعداد زیادی از بتان را در خود جای داده بود بطوری که به علت جمع شدن تمامی بتهای قبایل آن زمان، (بیت الحرام) به انبار و مخزن بتها با جنسها و حجمهای مختلف تبدیل شده بود.

در کنار این بتهای (ساده) و ابتدایی، اشکال و تصاویری مثل تمثال قدیسین، اولیاء، انبیاء و ملائکه را که از سرزمینها شام و مسیحیان آن آورده بودند در خود داشت و آنها این اشکال و تصاویر را در مکه به صورت بتهای مورد پرستش تغییر داده و هریک یا همه آنها در مجموع به قبیله‌ای اختصاص می‌یافت؛ هنگامی که افراد آن قبیله به سوی مکه می‌آمدند، برای عبادت و توجه و کسب رحمت و عطوفت به این بتها متوسل می‌شدند تا برای آنها نزد خداوند شفیع گردند.

تعداد بتهای مکه در سال فتح، ۳۶۰ عدد بود که از سنگ مرمر ساخته شده و اطراف کعبه قرار گرفته بود. بت هبل بزرگترین آنها بود که

۱- «رَبَّنا انّی أسکَنْتُ مِنْ ذریتی بوادٍ غیر ذی زرع عند بیتک المُحرَّم» ابراهیم: ۳۷ این گفته ابراهیم- ع- به خدای خویش است در هنگامی که همسرش هاجر و فرزند شیرخواره‌اش اسماعیل را در کنار بیت الحرام ساکن نمود و آنها را در آن سرزمین خشک و سوزان به خدای بزرگ سپرد. «مترجم»

ص: ۹۷

مقابل بـاب کعبه قرار داشت و اساف و نائله نیز در جایی که شتران را قربانی و ذبـح می کردنـد تعبیه شـده بودنـد. این تعـداد غیر از تصاویر فراوان و تماثیل انبوهی بود که بیت الحرام را بدان‌ها زینت بخشیده بودند. در این سال (فتح مکه) بدستور رسول خدا- ص- تمامی این بتها از بین رفت و اشکال و تصاویر نیز (از درون بیت) محو گردید.(۱)

اخبـاریون از تاریـخ بت‌پرسـتی در مکـه، بـه صـورتی صـحیح، چیزی ضـبط نکرده‌انـد. بعضـی از آنهـا ورود بت‌پرسـتی و تغییر دین اسـماعیل- ع- را به مردی که گمان کرده‌اند «ربیعه» است نسـبت داده‌اند. او ابوخزاعه عمرو بن لحی بوده است. گویند اولین کسـی است که دین اسماعیل را تغییر داد و هبل را در کعبه نصب کرد و اعراب را به عبادت بتها فراخواند (۲). (۳)

اخبـاریون این مسأله را به دیگران نیز نسـبت داده‌انـد. آنها اخبار خویش را در این مورد از منابع مکتوب جاهلی یا از اسـناد تاریخی مدوّن نگرفته‌اند بلکه عمده اخبارشان روایاتی است که بر شنیده‌ها و مطالب شفاهی مبتنی است.

ما در کتب اخباریون متأسفانه توصیف دقیق و روشن و صحیحی از بیت الحرام در عصر جاهلی و حتی عصر رسول- ص- نمی‌یابیم. خلاـصه آنچه که از منـابع آنها برداشت می‌شود این که قصـی اولین کسـی بود که بنای کعبه را پس از ابراهیم تجدیـد بنا نمود. وی کعبه را با چوب و شاخه‌های نخل خرما مسـقف ساخت (۴) و دیگر این که کعبه تا دوران قصـی در بیابان برپا شده بود که کسی به خـاطر تعظیم و بزرگـداشت آن در کنـار بیت بنـایی نمی‌ساخت وقتی که حکومت و امر مکه به وی رسـید، اطراف شـهر را بصورت میدانی مشخص و آن را جزو حرم امن شمرده و علائمی برای آن قرار داد.

مرزها و حـدود آن را مشـخص نمود و برای مردم مباح دانست که بناهای خود را در پشت این محـدوده و از آنجایی که بناها به این مرزها رسیده بود

۱- مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۳۸۳ به بعد، جامع الاصول، ج ۹، ص ۲۶۶.

۲- دیوان حسان بن ثابت، تحقیق هرشفیلد ۱۹۱۰، ص ۱۱؛ فاکهی، اخبار مکه ص ۷۲، ۴۰۲) تحقیق وستنفلد.

۳- اولین حـاکم خزاعی بنـام عمر و لُحَی بت پرستی را در مکه رواج داد. وی طی مسافرتی به سـرزمین «بَلْقاء» بت‌پرسـتان عمالقه را دیـد و از آنـان بتی تقاضـا کرد، عمالقه نیز هُبل را به وی دادنـد که او آن‌را به مکه آورد و مردم را به پرسـتش آن واداشت به گفته پیامبر- ص- وی نخستین کسـی بود که دین حضـرت ابراهیم- ع- را تغییر داده و بتها را به پای داشت ابن هشام، سـیرۀالنبی ص ۷۷. «مترجم»

۴- فی منزل الوحی، ص ۲۰۸.

ص: ۹۸

بسازند. (۱)

در توصیفی که این کتب برای بیت‌الله الحرام در قبل از اسلام و عصر پیامبر- ص- بدست می‌دهند غفلت‌ها و تشویقهایی است. خلاصه آنچه که در آن کتب آمده این است که بنیان کعبه قبل از آن که قریش آن را بنا کنند، از سنگ خشک- و نه از گِل- بود و پوششی بر دیوار آن قرار دادند سپس از خارج دیوار آن را آویختند که از بالای دیوار به داخل آن مرتبط می‌شد. درب آن بر زمین بود و سقف نداشت در داخل آن در سمت راست، چاهی بود که اموال و لوازمی که به کعبه هدیه می‌شد را مثل یک انبار در آن می‌گذاشتند. آنان شاخهای قوچی را میان دیوار آن آویزان کرده بودند و هنگامی که خانه را تمیز می‌کردند، آن دو شاخ را معطر و تمیز می‌نمودند.

بعضی از اموالی که به کعبه هدیه می‌شد را در داخل می‌آویختند مثل افسار چهارپایان و کسانی که می‌ترسیدند دست خویش را در آن قرار داده و لذا از احدی نمی‌ترسید. پوشش کعبه را حریق فراگرفت و آن (کعبه) را از بنیان انداخت سپس بر اثر سیلی دچار ضربه شده و قریش آن را تخریب و در ایام رسول خدا- ص- مجدداً تجدید بنا کردند. آنان سنگها و چوبهایی را در آن بکار برده و آن را مسقف ساختند و سپس دری برای بیت قرار دادند و آن را بلند قرار دادند تا سیل داخل نشود و کسی نیز جز بوسیله نردبان بدان راه نیابد و سپس با ردیفی از سنگ و ردیفی از چوب- که بین سنگ قرار دادند، چنانکه در بعضی از موارد گفته شده- ساختند و سقف کعبه را مسطح نموده و شش ستون در دو ردیف- که در هر ردیف سه ستون بود- قرار دادند.

قریش به ارتفاع کعبه نیز افزودند و آن را از خارج یعنی از زمین تا بالای آن به هیجده ذراع رساندند در حالی که قبل از آن ۹ ذراع بود و آن را از بالاـ تا پایین به ردیفی از سنگ و ردیفی از چوب ساختند. چوبها پانزده ردیف و سنگها شانزده ردیف بود سپس ناودانی برای آب باران قرار دادند که آن را

۱- احمد السباعی، تاریخ مکه، ص ۱۴.

ص: ۹۹

در داخل حجر (اسماعیل) می‌ریخت. پله‌هایی نیز از چوب در داخل آن و در سمت رکن شامی قرار داده بودند که بوسیله آن به پشت‌بام بالا می‌رفتند. و سقف و دیوارهای آن را از داخل آراستند و بر ستونهای آن تصاویر انبیاء، درختان و ملائکه را نصب کرده بودند که در میان آنها تصویر ابراهیم- ع- و پیرمردی که با آلات قمار بازی می‌کرد و همچنین تصویر عیسی بن مریم و مادرش و ملائکه دیده می‌شد.

کسانی که قبل از سال فتح، داخل کعبه را دیده‌اند، گویند که تمثال مریم و عیس- ع- در آن نصب بود که عیسی در دامن مادرش نشسته بود. و همچنین در داخل بیت شش ستون دیده‌اند. تمثال عیسی- ع- و مریم مادرش در ستونی که کنار کعبه بود قرار داشت. هبل و دو شاخ قوچ نیز بر آن نصب شده بود، هنگامی که از بنای آن فارغ شدند آنها را بوسیله بردها و پارچه‌های یمانی پوشانیده بودند (۱). (۲)

از بعضی روایات برداشت می‌شود که دیوار کعبه از حجر اسماعیل- ع- مسقوف بود چنانکه قبلًا از مسقف شدن آن در روزگار قصی یاد کردیم و یا برعکس آنچه که در روایات دیگر آمده و خلاصه آن را قبلًا ذکر کردیم.

روایات تاریخی می‌گوید که قریش در دوران جاهلیت روزهای یکشنبه و پنج‌شنبه خانه خدا را می‌گشودند و پرده‌داران بر در خانه نشسته و بخاطر بزرگداشت و حرمت آن اجازه نمی‌دادند کسی با کفش وارد آن شود و باید کفشهای خود را پایین پله می‌گذاشتند. اولین کسی که کفش و نعلین خود را درآورد و با آنها وارد کعبه نشد ولیدبن مغیره بود که بخاطر بزرگداشت آن در این سال چنین کرد. (۳)

در سال فتح بتها و تصاویر انبیا و ملائکه همگی از بین برده شد و آثار آن نیز همگی محو گردید و این مطلب طبق بیشتر روایاتی است که در مورد سالِ فتح، گزارش شده است. روایاتی نیز ذکر می‌کنند که رسول خدا-

---

۱- ازرقی، اخبار مکه، ص ۱۰۴ به بعد.

۲- در دوران حضرت ابراهیم- ع- ارتفاع کعبه حدود ۴ /۲۱ متر و طول کعبه. ۱۴ /۷ متر و عرض آن ۱۰ /۷۸ متر بوده است. در هنگام جوانی رسول خدا- ص- ارتفاع کعبه را به دو برابر یعنی ۸ /۷۲ متر رسانیده و آن را مسقف نمودند. از طول کعبه نیز حدود سه‌متر کاسته وبر حجر اسماعیل‌اندکی افزودند. بنابر این طول کعبه از بنایی که ابراهیم- ع- ساخته بود کوتاهتر شد. آنگاه در داخل کعبه پایه‌ای پی‌ریزی کرده و دیوار را بر آن قرار دادند، اطراف حجر اسماعیل را نیز سنگ چین نمودند. بنای کعبه همین گونه بود تا آنکه عبدالله بن زبیر کعبه را خراب و به همان اساس ابراهیم- ع- برگرداند وارتفاع آن‌را به ۱۳ /۲۳ متر یعنی سه برابر ارتفاع اولیه رسانید بنگرید، حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۲۸؛ کلینی، فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۷؛ مسلم، صحیح، شرح‌النووی، ج ۹، ص ۹۵- ۹۳. «مترجم»

۳- ازرقی، اخبار مکه، ص ۱۱۸.

ص: ۱۰۰

ص- فرمان به شستن آنها با آب و محو کردن آنها داده و دستان خود را بر تصویر عیسی بن مریم و مادرش قرار داده و فرمود: تمامی این تصاویر را جز آنچه که در زیر دست من است محو نمایید، لذا تصویر عیسی- ع- باقی ماند. روایات دیگری حاکی است که زنی از غسان به هنگام حج اعراب به مکه آمد وقتی تصویر مریم را در کعبه دید گفت پدر و مادرم فدای تو باد، بدرستی که تو عرب هستی، لذا رسول خدا- ص- به محو تمامی تصاویر حتی مریم و عیسی- ع- امر فرمودند لیکن با این اقدام تمامی تصاویر محو نگردید و آثار بعضی از آنها همچنان باقی مانده بود تا اینکه در دوران خلافت عمر از بین رفت. (۱)

مردم مکه تنها به تقرب به بتهای بیت الحرام اکتفا نکرده بلکه آنها را در خانه‌های خود قرار داده و در شب و روز به آنها تقرب می‌جستند و بقیه مردم حجاز نیز چنین می‌کردند. حتی اعراب آنها را با خود حمل کرده و در صورتیکه از جایی به جای دیگر می‌رفتند با خود می‌بردند. هنگامی‌که سال فتح آمد رسول خدا- ص- مردم مکه را به شکستن بتهای بیت الحرام و بتهای خانه‌های خود فرمان داد. (۲) عکرمهٔ بن ابی جهل هنگامی که (در این سال) اسلام آورد از وجود بتی در خانه‌ای از خانه‌های قریش خبری نمی‌شنید جز آنکه بسوی آن رفته و آن را می‌شکست. (در این زمان) در میان قریش فردی در مکه نبود جز آنکه در خانه او بتی یافت می‌شد که یا در داخل مکه ساخته شده و یا از خارج آن وارد شده بود. در مکه مردی زندگی می‌کرد که به او ابوتجاره می‌گفتند، در جاهلیت بت می‌ساخت و آن را می‌فروخت. مردم این شهر و صحرانشینان در بازارها بدنبال بتها می‌گشتند و پس از خرید به سوی خانه‌های خود برده و صاحب یک بت (همه روزه) هنگامی که داخل خانه می‌شد و یا از آن خارج می‌گردید برای تبرک آن را مسح می‌نمود.

۱- پیشین، ص به بعد.

۲- هنگام فتح مکه در سال هشتم هجری پیامبر- ص- پس از آنکه از چهار جهت، مکه را محاصره و بدون کوچکترین خونریزی و درگیری وارد مکه شد به همانگونه که بر شتر نشسته بودند وارد مسجد الحرام شدند. آن حضرت هفت بار پیرامون کعبه به طواف پرداخته و با اشاره چوبدستی خویش به بتهایی که اطراف کعبه بودند آنها را سرنگون می‌ساختند. سپس کلید را از عثمان بن طلحه، حاجب کعبه گرفته و وارد آن شدند. آن حضرت پا بر دوش علی- ع- نهادند و با شعار جاء الحق و زهق الباطل تمامی بتهای داخل کعبه را منهدم ساخته و به بیرون پرتاب کردند و در حقیقت برای اولین بار پس از ابراهیم- ع- این خانه را از لوث وجود شرک پاک کردند. «مترجم»

ص: ۱۰۱

(نوع) بت پرستی قریش، بت پرستی تغییر یافته و متطوّر است که هر دگرگونی را مادامیکه در محدوده بت‌پرستی و جوانب آن باشد می‌پذیرد.

هر بت، و ثن، تمثال و صورت، مورد پذیرش واقع شده و در کعبه گردآوری و انبار می‌شد، آنها به این بتها تقرب می‌جستند، اینکه چه نوعی باشد و از کجا بدست آید اهمیتی نداشته است تا زمانیکه آن‌را تقدیم و هدیه به خدای بیت کنند و آنها را برای تقرب پیروان این خدا شفیع قرار دهند؛ لذا (باید گفت) پرستش و عبادت مردم مکه در این دوران، پرستش شفعاء، واسطه‌ها و مقربین است که در تماثیل، بت‌ها تصاویر و اوثان بر اساس آنچه که گفتیم جلوه‌گر و متمثل شده است.

در جزیرهٔ العرب بتکده‌ها و اماکن فراوان دیگری بود که مردم جاهلی برای تبرک و تقرب به الهه خود به سوی آن می‌آمدند و ما قبلًا هنگام بحث پیرامون زندگی دینی عرب در قبل از اسلام از آن سخن گفته‌ایم. بعضی از این بتکده‌ها بزرگ بودند که مؤمنان و معتقدان به قداست آنها از مکانهای دور به سوی آنها می‌آمدند و قبایل فراوانی به انجام حج در کنار آن می‌پرداختند. در این مکان تمامی بتها و اوثان گردآوری می‌شد، بعضی از آنها کوچک بودند که اختصاص به عبادت یک قبیله یا یک شهر یا قبایل محدودی داشتند. اخباریون به تعدادی از آنها در حجاز و یمن اشاره کرده‌اند. (۱)

مسافران و محققان پیرامون آثار این معابد و بقایای آن تحقیقاتی کرده و در داخل آنها کتیبه‌هایی یافته‌اند که مؤمنان به ارباب این بتکده‌ها و معابد به تدوین آن امر کرده‌اند.

فراوانی این بتها و صور تأثیرات زیادی در مکه داشت و مردم در تقرب به آنها خود را به هلاکت می‌انداختند. تعدادی از صاحبان فکر و اندیشه در مکه و یا کسانی که به آن وارد می‌شدند از جمله معتقدین به اهل

۱- ازرقی اخبار مکه ص ۱۷۸.

ص: ۱۰۲

کتاب از ارزش و فایده بالنسبه این بتها برای انسان تردید می‌کردند که آنها سنگها و تصاویری هستند نه می‌شنوند و نه می‌بینند و هیچ نفع و زیانی ندارند، انسان آنها را با دستان خود ساخته و هاله‌ای از تقدیس و اکرام بر گرد آن کشیده است به گونه‌ای که حتی برای آنها قدرت قائل شده و سرنوشت خود را به آنها سپرده و همچنین گمان می‌کرده است که آنها نزد خدا برای انسان مؤثر و شفیع هستند. لذا این عده قوم خویش را از عبادت این بتها برحذر می‌داشتند و خود نیز از پرستش آنها اجتناب کرده و دوری می‌گزیدند.

در این رابطه فساد رهبران قوم (بت‌پرست) خود و بطلان راهی که در آن بودند را البته با نرمی و مدارا و آرامش بدون آنکه قوم آنها را بر ایشان برانگیزانند گوشزد می‌نمودند.

این امر در زمانی جریان یافت که مردم روم در پایتخت کشور خود در مورد مشروعیت تقدیس تصاویر انبیا؛ حضرت مسیح، مادرش، قدسیین و غیره و در موافقت آنها با اصول دین به مجادله می‌پرداختند. جدال و درگیری تحریک شده امپراطوری، جدالی سخت بعد از آن بود و جدال دیگری بین بزرگان کنیسه در حرمت نصب کردن این تصاویر در کنیسه‌ها یا مباح بودن آن وجود داشت که آنها به دو گروه تقسیم می‌شدند، گروهی معارض که معتقد بودند این تصاویر کفر و گمراهی و الحاد است و گروهی نیز در مورد این تصاویر موافق بودند و در آن مخالفتی برای اعتقادات نمی‌دیدند بلکه برعکس آنها را تذکری برای انسان می‌دانستند که او را به یاد احوال این انبیا و پیامبران انداخته و آنها را در مقابل خود قرار می‌دهد لذا این اقوام در نظر ایشان فرصتی برای خدمت به دین و ایمان بود.

کسانی که بر جدال مسیحیان در مورد تحریم پرستش این تصاویر و یا مباح بودن آنها مطلع هستند، با نظر حنفا در پرستش این بتها و تصاویر بوسیله مردم مکه رابطه‌ای برقرار می‌کنند چنانکه اخباریون گفته‌اند این

ص: ۱۰۳

افراد (حنفاء) از یهودیت و مسیحیت مطلع و حتی بعضی از آنها نیز به زبان عبری و سریانی آگاهی داشتند و بعضی از آنها مردانی از احبار و قسیسین و رهبان بودند که بعید نیست از آن (ادیان) تأثیر پذیرفته باشند، چون این مشاجرات، تند و عمومی بوده و مخصوص قسطنطنیه یا بخشهایی از امپراطوری بیزانس نبود. بعید نیست (اخبار آن) به نصارای جزیرهٔ العرب رسیده و نسبت به آن آگاهی یافته باشند و همانگونه که نصارای امپراطوری روم در این مسأله به دو گروه تقسیم می‌شدند آنان نیز چنین بوده‌اند.

تعدادی از (حنفاء) از دیانت قوم خویش روی گردانده و منکر پرستش بتها و اوثان شده‌اند. در مورد آنها گفته شده است که از عبرانیت و سریانیت آگاهی داشته و کتب اهل کتاب را مطالعه کرده و بر نظرات آنها واقف و آگاه بوده‌اند ولی نه به دین یهود و نه به نصرانیت نگرویده‌اند. آنها از خوردن گوشت خوک و شرب خمر امتناع می کردند. همینگونه نیز از اعمال زیان‌آوری که بعضی از مردم جاهلی انجام می‌دادند پرهیز کرده و با رویگردانیدن از دین قوم خویش از آنها کناره می گرفتند. این عده به احناف یا حنفاء معروف شدند، در گوشه گیری، تأمل و اندیشه زندگی می کرده، پیروان، فرقه، دین و قواعد معین و ثابتی نداشتند و بطور انفرادی عبادت و بت‌پرستی قوم خویش را انکار و از اعمال آنان بیزار و همواره برای همه مردم قصد و نظری مصلحانه داشتند.

رسول خدا- ص- نیز همانند این حنفاء اعتکاف کرده و از پرستش بتها، تصاویر و اوثان، توسط قوم خویش (قبل از بعثت) بیزاری می‌جستند ولی به این که خود را به صحت نظر خویش و فساد عقیده قوم خود قانع نماید، اکتفا ننمود و اگر چنین می کرد همانند یکی از (حنفای دیگر) بود و هیچ مزیّتی بر آنان نمی‌داشت. (آن حضرت) حتی قوم خویش را بر فساد اعتقادشان مورد عتاب و سرزنش قرار می‌داد و آنها را از عبادت سنگهایی که

ص: ۱۰۴

نمی‌بینند و نمی‌شنوند بازمی‌داشت و از اینجا بود که مورد آزار قرار گرفت و قوم، کسانی را برای قتل او و یا وادار نمودن به سکوت؛ به گونه‌ای که پس از آن می‌بینیم، فرستادند.

رسول الله- ص- دارای اندیشه، دین و رسالت بود و بوسیله وحی، به وجوب دعوت مردم به سوی خدا و ابلاغ رسالت خویش به جهانیان مکلّف گردید. آنان (پیروانش) نیز دارای اندیشه، دین و عقیده بودند و این اعتقادات و دین برای آنان حدود و مرزهایی را بوجود آورده بود؛ و برای کسی که می‌خواست در پناه آنها داخل شود گشایش و آرامش بر حیات و امنیت و سلامت نزد آنان و دوستان و پیروانشان فراهم می‌نمود.

خدمت بیت الحرام خدمت بزرگ و شرافت عظیمی بود که برای صاحب آن، مال، احترام و تقدیر به همراه داشت، چنانکه او را از هدیه‌ها و نذورات که مؤمنان به بیت خدای خویش برای رضایت و کسب مهربانی او می‌دادند بی‌نیاز می‌نمودند و همچنین اموال و چارپایان و زراعتهای آنان (خدمه‌های بیت) برکت می‌یافت. خدمت به بیت مختص خاندان قریش بود و از قصی به میراث رسیده و همینگونه از پدران به فرزندان منتقل می‌شد. در این خدمت، خاندان آنها بر سایر مردم تقدم داشتند. (۱) حاجب کعبه در سال فتح عثمان بن طلحه بود و حاجب همان پرده‌دار خانه است که کلید بیت در دست وی قرار داشت. (۲)

بیت الحرام برای ساکنین این شهر روزی و امنیت فراهم می‌کرد؛ روزی را بوسیله حجاجی که برای حج بیت و تقرب به بتها در موسم حج و مواقع دیگر بصورت فردی و یا جماعت می‌آمدند فراهم می‌نمود. هر یک او واردشوندگان به این شهر بتی داشتند که بوسیله آن به خدای خود تقرب می‌جستند و به آمرزش، بهشت، برکت، طول عمر و رزق فراوان برای خود و خانواده امید داشتند. آنان نذور و هدایایی برای بت‌های خود و پرده‌داران و

۱- هنگام ظهور اسلام مناصب فراوانی برای حفظ و صیانت کعبه و انجام مراسم حج وجود داشت. قصی بن کلاب اولین کسی بود که همه مناصب را در اختیار گرفته و لذا به مُجَّمع لقب یافت. وی می‌گفت ای گروه قریش! شما همسایگان خدا و اهل خانه او و اهل حرم او هستید و حاجیان، میهمان خدا و نزدیکان او و زائران خانه او هستند و آنان از هر میهمانی به پذیرایی و احترام سزاوارترند. پس برای آنان در ایام حج خوراکی و آشامیدنی فراهم سازید تا از نزد شما بازگردند. قصی بن کلاب مناصب را به هنگام پیری میان فرزندان خود تقسیم کرد؛ منصب سقایت را به عبدمناف، منصب پذیرایی حاجیان را به عبدالعزّی و دارالندوه را به عبدالدار و دو کنار وادی را به عبد قصی واگذاشت یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۱۸۰ پس از قصی عبدمناف سروری یافت و سیادت در میان فرزندان وی به ارث ماند. برای تصاحب مناصب مهمتر میان فرزندان او یعنی هاشم و عبد شمس نزاعهایی درگرفت ولی سرانجام بین آنان تقسیم گشت و همینطور این مناصب بصورت موروثی دست بدست می‌گشت تا این که رسول خدا- ص- بعثت یافت. «مترجم»

۲- مقریزی، امتاع الأسماع، ج ۱، ص ۳۸۷- ۳۸۵؛ میثمی، جامع الاصول، ج ۹، ص ۲۶۷، ۳۴۲.

ص: ۱۰۵

خدام بیت همراه می‌آوردند؛ با آنان کالاها و لوازمی بود که پس از برطرف ساختن نیاز خود، در بازارهای مکه به فروش می‌رسانده یا با کالاهای دیگری که نیاز داشتند تعویض و مبادله می‌کردند. از اینرو مردم مکه از آن سود برده و بر این اساس روزگار می‌گذرانیدند، گرسنگانشان سیر شده و راه تجارت برای آنان با خارج مکه فراهم می‌گشت.

مکه حرم امن بود و هرکس به آن داخل می‌شد در امنیت قرار داشت؛ قتل و تجاوز در آن جایز نبود. برای کسانی که به آن می‌آمدند، امنیت و آرامش فراهم می‌کرد، اهل مکه نیز تلاش خود را برای خدمت به زائران و حجاج، حفاظت از ایشان، فراهم ساختن وسائل آسایش و خدمت شایسته، پناه دادن حجاج و کسانی که به سوی این شهر با تعداد انبوه می‌آمدند را مبذول می‌داشتند. آنان کوشش نموده و خود را به زحمت می‌انداختند و ضمن انعقاد معاهداتی با قبایل و بزرگان سرزمینهای اطراف، برای حجاج و کسانی که به مکه می‌آیند، امنیت فراهم کنند، بقدر توان خود سعی می‌کردند تا از داخل شدن در اختلافات گذشته (در این ایام) پرهیز نمایند و راه اعتدال و وساطت بین متخاصمین در حل اختلافات و ایجاد صلح پیش گیرند، در هنگام صلح به مکه و حجاج و معتمرین که به سوی این شهر می‌آیند خدمت کنند، در هنگام جنگ آن را به تعویق انداخته، مانع رسیدن جنگ به این شهر شوند و بدین سبب بود که تجارت و روزی آنان قطع نمی‌شد.

و اما قرآن کریم در مورد روزی و رزق قریش از بیت الحرام و رسیدن به آن با امنیت، در سوره قریش اشاره داشته است «لإِيلافِ قريش ایلافهم رحلةُ الشِّتاء و الصیف فلیعبدوا ربَّ هذا البیت الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف». (۱)

همچنین حرمت مکه و قداست و امنیت آن در سوره عنکبوت مورد تأکید قرار گرفته است.

۱- برای آن که قریش با هم انس والفت گیرند، الفتی که در سفرهای زمستان و تابستان ثابت و برقرار بماند پس باید آنها یگانه خدای کعبه را بپرستند از آنجایی که سفرهای زمستانی قریش که به سوی یمن و سفر تابستانی آنان به سوی شام انجام می‌شد، برای ادامه زندگی و حیات آنان بسیار ضروری بود برای این امر همواره می‌کوشیدند تا از اختلاف و درگیری پرهیز کرده و با یکدیگر مسالمت و مدارا نمایند چون در صورت ایجاد اختلال در این مسافرتها، زندگی و معیشت آنان دچار مخاطره می‌شد و اینجاست که خداوند متعال به اهمیت این دو سفر و ایجاد الفت در بین قریش اشاره می‌کند. «مترجم»

ص: ۱۰۶

او لَمْ یَروا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ یُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ». (۱) و همینگونه در سوره قصص یادآور می‌شود: «وَ قالُوا انْ نَتَّبِعِ الهُدی مَعَکَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِیا اوَ لَمْ نُمَکِّنِ لَهُمْ حَرماً آمِناً یُجْبی الَیْهِ ثَمَراتُ کُلِّ شَیءٍ». (۲)

در مکه رودخانه و یا چشمه‌ای جاری نبوده و تنها برای سقایت، از آبِ چاهی که در این سرزمین خشک بدست خود حفر کرده و به چاه زمزم معروف است استفاده می‌کردند. روایات متذکر می‌شوند که عبدالمطلب این چاه را پس از آنکه مسدود شده بود باز کرد. به مردم مکه کمک نمود. به آنان تقدیم داشت. در پاداش به اقدام او در اعاده و حفر چاه، حقوق آن در اختیار اولادش قرار گرفت (پس از چاه زمزم) چاههای کوچک خارج مکه که در فواصلی از آن قرار داشت تأمین کننده آب ساکنین بود. انتقال آب این چاهها بخصوص در تابستان به هنگامی که مردم نیاز بیشتری به آب داشتند امری سخت بود. در این (فصل) حرارت شدیدی چون آتش متعرض انسان می‌شد و این سختی شدید را جز کسی که در این مکان یا مشابه آن ساکن بوده باشد، نمی‌فهمد.

باران در مکه کم می‌بارید و گاهی سالها از آن محروم می‌ماند؛ و وقتی هم می‌آمد، بگونه‌ای بود که گویی درهای آسمان مثل دهانه مشک باز شده و سیلی عظیم به راه می‌افتاد که نه‌تنها برای مردم ساکن و زمینهای آنان فایده‌ای نداشت بلکه آنان را دچار زحمت و اذیت می‌نمود و لذا هیچ گیاه سبزی در آن پدید نمی‌آمد تا به صخره‌های کوهها و زمینهای آن لطافتی بخشد.

بدین لحاظ زمزم نعمت بزرگی برای مردم مکه و کسانی که به آن می‌آمدند بود و تعجبی نیست که وظیفه سقایت و آب دادن در مکه از شریفترین و بزرگترین درجات محسوب و در منزلت و اعتبار با پرده‌داری

۱- آیا کافران اهل مکه ندیدند که ما آن شهر را حرم امن و امان قرار دادیم در صورتی که از اطرافشان مردم ضعیف را بقتل و غارت می‌ربایند آیا با وجود این امنیت باز به باطل می‌گروند و به نعمت حق کافر می‌شوند عنکبوت: ۶۷. «مترجم»

۲- و گفتند اگر ما با تو اسلام را که طریق هدایت است پیروی کنیم ما را از سرزمین خود بزودی برانند، بگو آیا ما حرم مکه را بر ایشان محل آسایش و ایمنی قرار ندادیم تا به این مکان انواع نعمت و ثمرات که ما روزیشان کردیم از هر طرف بیاورند؟ لیکن حقیقت این است که اکثر مردم نادانند قصص: ۵۷. «مترجم»

ص: ۱۰۷

مساوی باشد.

موقعیت (جغرافیایی) و جوّی (آب و هوا) در خوی مردم مکّه تأثیر گذاشته و در آنان جدیّت و شدت، قدرت و اراده، خشونت و تندی را آشکار نموده و آنان را به خدمت کسانی که برای حج می‌آیند ملزم می‌ساخت که تمامی امکانات خود در کمک به آنان را تا زمان بازگشت بسیج کنند و بدینوسیله محروم شدن (زائران) از طبیعت و بخل شدید آن را بکاهند.

ساکنین شهر به این امر اکتفا نکرده و به نقاط مختلف برای تجارت یا وساطت در تجارت دیگران با طمع بدست آوردن (ثروت) کم یا زیاد کوچ می‌کردند و لذا از بزرگترین تاجران و متحرک‌ترین و فعالترین آنان هنگام ظهور اسلام بودند.

در این شهر تعداد زیادی از حبشی‌ها یا بردگان سیاه که از آفریقا و حبشه و غیره وارد شده بودند وجود داشتند. این غلامان بخاطر پیوند طولانی حبشه به جزیرهٔ العرب قبل از اسلام به حبشیان معروف بودند.

حبشه سرزمین بزرگی از ساحلِ مقابلِ سرزمین عرب بود. این بردگان از آنجا به بازارهای نخاسه در سواحل آفریقا و جزیرهٔ العرب وارد می‌شدند. آنان (پس از خرید) در بیشتر حرفه‌های سخت و کارهای طاقت‌فرسا و همچنین نگهبانی از قافله‌های تجاری بزرگ و همراهی آن برای جلوگیری و حفاظت از غارت و یورش اعراب راهزن و قطاع الطریق مورد استفاده قرار می‌گرفتند، در این کاروانها به خدمت بزرگان بوده و خوراک و شراب آنان را فراهم می‌نمودند، کارهایی از قبیل کشیدن آب از چاهها برای آشامیدن و سقایت و نگهبانی و چرای گوسفندان و شتران و کارهای دیگری که نیاز به تخصص، مهارت و هوش زیاد نداشت به آنان سپرده می‌شد. اما برای انجام اعمالی که به مهارت، زکاوت و تجربه نیاز داشت از مردانی که از شمال یعنی عراق، بلاد شام و اروپا می‌آوردند استفاده

ص: ۱۰۸

می کردنـد؛ آنان به اسارت گرفته شـده و در بازارهای نخاسه فروخته می‌شدنـد، سپس برای انجام این گونه کارها جهت خریـداران خود به جزیرهٔ العرب منتقل می گشـتند. این عـده در حکم آلت و ابزار بودنـد که از وارد کننـدگان خریداری می‌شدند تا در اعمالی که تخصص دارند بکار گرفته شوند و همچنین به انجام کارهایی که از عهده آفریقاییها برنمی‌آمد مشغول می‌شدند.

وضـعیت بندگان و بردگان اسف‌بار بود و بویژه وضعیت کسانی که در تملك، افراد قسی القلب و بیرحم بودند. آنان از این بردگان در کارهای سـخت و شاقّ بدون بررسـی و توجه به وضـعیت (جسـمی) آنان، استفاده و بهره‌برداری می کردند. اگر یک برده می‌مرد هر آنچه از زنـدگی، همسر و فرزنـد داشت به تصـاحب مالـك درمی‌آمـد. به اعتبـار این که بنـده وی در حکمِ مِلك او بوده و حق تملـك و ملکیت تـا مـادامی که از مالـك و یـا ورثه او (به عللی نقض نشـده بـود) حقی دائم، مسـتمر و غیر منقطع بـود. و همینطور می‌بینـم که این بردگی، دائمی و همیشـگی بـوده و حـتی از او به فرزنـدانش نیز منتقـل می‌شـده است مگر آنکه کسـی که بر او حق شرعی داشت، از حق خود کوتـاه آمـده و او را آزاد می‌سـاخت، در این صورت در حمایت ارباب و قبیله خود قرار می گرفت. وقتی که وضعیت بر این حال و منوال بود به هیچ فقیری ترحّم و بر هیچ یتیمی مهربانی نمی‌شد و لذا به ناچار فقرا و ضعفا آرزوی سرزمین دیگری می کردنـد که به مصـلحت اربابانشـان نبود ولی چه کسـی امکـان این کـار را داشت؟ و آنهم طبقه ضـعیفی که هیـچ توان و قدرتی از خود نداشت؟ این عده کاری جز تضـرع به سوی الهه خویش نمی‌توانسـتند انجام دهند تا گشایشی برای آنان فراهم نموده و از این وضع بـد و فلاکت‌بار رهایی‌شان بخشـد. پس عجیب نیست که در این هنگام (بردگان مـذکور) به اسـلام روی آورده و در پناه آن قرار گیرند. پیامبر- ص- را مورد تأیید قرار داده

ص: ۱۰۹

خود را در راه دفاع از او قربانی سازند؛ زیرا اسلام به انصاف در حق مظلومین و پرداخت حقوق یتیمان و درماندگان تأکید نموده و کمک به فقرا را بر اغنیا واجب ساخته بود. «خُذْ مِنْ اموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكّيهِم» (۱) «وَالَّذين فى أموالهم حقٌّ معلومٌ للسّائل والمحروم». (۲)

و می‌بینیم که در قرآن کریم کمک به سائل (محتاج) و محروم، مهربانی بر یتیم، مقابله و برخورد سخت با کسانی که اموال یتیمان را غصب کرده، به مال ناتوانان تجاوز و به فقرا کمکی نمی‌کنند، سفارش و تأکید شدید شده است. (۳) دستور به اینگونه برخورد سخت و شدید دلالت بر اوضاع بد اجتماعی که در این دوران در مکه حاکم بود دارد و این (اوضاع نامطلوب) به علت حرص بر مال و فقر شدید بود و بدیهی است که فقر نیز سبب و عامل اصلی ظهور این اوضاع و سلب حقوق ضعفا و عدم کمک به فقرا بوده است به حدّی که حتی بعضی از مردم (جاهلی) از ترس فقر و گرسنگی، به قتل فرزندان خود اقدام می‌کردند و مسأله زنده بگور کردن آنان که در قرآن کریم از آن یاد شده است جز بیانگر این وضعیت و حالات (اسفبار) نیست.

وضعیت فقر دردناکی که در آن روز در حد گسترده‌ای قرار داشت.

«وَلاتَقْتُلُوا اولادَكُمْ مِنْ امْلاقٍ، نَحْنُ نَرْزُقُكُم وَ ايّاهُمْ وَلاتَقْرَبُوا الفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنْ». (۴) «وَلاتَقْتُلُوا اولادَكُم خَشيَةَ امْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ ايّاكُمْ، انَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطأً كبيراً» (۵) «وَلاتَقْرَبُوا مالَ اليَتيم الّا بِالَّتى هِىَ احْسَنَ حَتّى يَبلُغَ اشُدَهُ وَ اوفُوا بِالْعَهْدِ انَّ الْعَهْدِ كانَ مَسْئُولا» (۶) «وَلاتَقْرَبُوا مالَ اليَتيم الّا بِالَّتى هِىَ احْسَن حتّى يَبْلُغَ اشُدَّهُ وَ اوفُوا الكَيْلَ وَالْميزانَ بِالقِسط». (۷)

فقر و تنگدستی و غنیمت شمردن فرصت برای ثروتمند شدن،

۱- توبه: ۱۰۴.

۲- معراج: ۲۴.

۳- پیامبر- ص- نیز خود یکی از یتیمان بود و خداوند به یتیمی و بی‌پناهی وی اشاره نموده و می‌فرماید: حال که چنین است پس یتیم را از خود مرنجان و سائل و محتاج را از خود مران «مترجم».

۴- انعام: ۱۵۱.

۵- اسراء: ۳۱.

۶- اسراء: ۳۴.

۷- انعام: ۱۵۲.

ص: ۱۱۰

مردم را به گونه‌ای قرار داده بود که بـدنبال رسـیدن به سودهـا و ثروتهـا- بـدون بررسـی و توجه به راه دستیـابی آن- بودنـد. پس تا زمانی که سود آرزو و هدف بود در راه رسـیدن به آن هیچ اندیشه (صـحیحی) نداشـتند و در حقیقت، هدف، ابزار و وسیله را توجیه می کرد و لـذا می‌بینیم که فروشـنده به وسائل مختلفی از جمله غش، تزویر و کم‌فروشـی متوسل می‌شد تا به سود برسد و ما در قرآن کریم می‌بینیم که مردم را از این امر بازداشـته است «وَافُوا الْکیـلِ وَالْمیزانِ بِالْقِسْطْ» (۱) «وَیْـلٌ لِلْمُطفِّفِین، الَّذینَ اذَا اکْتالُوا عَلَی النَّاسِ یَسْتَوفُونَ وَ اذا کالُوهُمْ أُو وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ. الا یَظُّنُ اوُلئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَومٍ عَظیم».

در اینجا آیات دیگری نیز هست که به حرصـی که عامه مردم را در آن عهد فراگرفته بود، اشاره دارد. و همه اینها حاکی از محکوم ساختن غش کنندگان و طمع کاران و حریصان است و در قرآن کریم، مسـلمانان و مؤمنین به وجوب پرهیز از این حرص و انصاف و تفکر نسبت بـه خـود ملزم گردیده‌انـد. نزول ایـن آیـات دلیـل بر اوضـاع و احـوال بـه ایـن دوران بـوده و بیـانگر فقر و تنگـدستی و خودپرستی است که به علت فقر بر نفوس غلبه یافته است.

پی نوشت‌ها:

۱- انعام: ۱۵۲.

ص: ۱۱۱

حجراسماعیل

در قسمت شمالی کعبه، دیواری قوسی شکل، از سنگ مرمر سفید، با ارتفاع یک متر و سی سانتیمتر دیده می‌شود که از نزدیکی زاویه شمالی کعبه (رکن عراقی) آغاز و به نزدیکی رکن غربی (شامی) ختم می‌شود؛ این‌جا حِجْر اسماعیل و خانه و مأوای فرزند خلیل است، که از زوایای گوناگون، قابل بررسی است، و از نقطه نظر تاریخ حوادثی بی‌شمار به خود دیده است. در این سلسله مقالات، مباحث زیر مورد بررسی اجمالی است (که تفصیل آن به حول الهی در کتابی مستقل خواهد آمد):

۱- حِجْر در لغت،

۲- حجر اسماعیل در قرآن،

۳- حجر اسماعیل در روایات،

۴- حجر اسماعیل در فقه،

۵- حجر اسماعیل در بستر تاریخ.

*** ۱- حجر در لغت

لغت‌نویسان برای واژه «حِجْر» معانی مختلف ذکر کرده‌اند؛ از جمله:

«منع و بازداشتن»، «فراگیری»، «عقل»، «دامن»، «پناه و حمایت»، «حطیم»، «اسب مؤنث» و «حرام» می‌باشد.

در معجم مقاییس اللّغه آمده است: حِجْر «بازداشتن و فراگیری چیز» ی را گویند. همچنین به «عقل» حجر گویند؛ چون انسان را از انجام کارهای ناشایست بازمی‌دارد، و به «حطیم» مکه نیز حجر گویند، و آن عبارت از مکانی گرد (قوسی شکل) در نزد کعبه است. (۱)

۱- معجم مقاییس اللغهٔ، ج ۲، ص ۱۳۸.آقایان اهل سنت حجر اسماعیل را حطیم نامیده‌اند، و ما برحسب روایات ونصوص، آن را در مکانی حدّ فاصل میان در کعبه و حجرالأسود می‌دانیم.

ص: ۱۱۲

فیومی با ذکر این سه معنا، برای کلمه «حجر»، انسانِ ممنوع از تصرف را «محجور» معرفی کرده است. (۱) و همین معانی را فیروزآبادی نیز ذکر نموده است. (۲)

جوهری گوید: «حِجر عبارت از دیواری است که بواسطه آن، محدوده جا و مکانی را مشخص سازی». (۳)

ابن منظور با ذکر معنای «منع» برای حجر، از ازهری نقل می کند:

«گفته می‌شود: «ایشان در حِجر فلانی هستند»؛ یعنی آنان در حمایت، امان و پناه اویند.»

و «تاج العروس» از جمله معانی آنرا «دامن انسان» و «حرام» ذکر کرده است. (۴)

از مجموع کتابهای لغت استفاده می‌شود که معنای غالب واژه حجر، «منع و بازداشتن» می‌باشد، و بکار بردن آن در «عقل»، «فراگیری»، «حرام»، «دامن» و «پناه» نیز خالی از وجودِ معنای منع نیست، چه آن که در همه این معانی، معنای بازداشتن وجود دارد و با توجه به همین معنا است که در فقه، بابی تحت عنوان «کتاب الحَجر» باز شده است که بر اساس آن، انسان به واسطه کوچکی سن، دیوانگی، بندگی، بیماری، سفیه بودن و مفلس شدن، ممنوع از تصرف در اموال خود می‌شود، که تفصیل آن در کتابهای فقهی نگاشته شده است. بنابر این ربط این معنا با مورد بحث، روشن می‌شود.

مرحوم طریحی می‌نویسد: «اسماعیل فرزند ابراهیم پیامبر- علیهما السلام- مادر خود را در حِجْر دفن نمود، و اطراف آن را سنگ‌چین کرد تا قبر مادر زیر پای مردم واقع نگردد». (۵)

نتیجه آنکه: در واقع اسماعیل با این کار خود ایجاد مانع نمود، واین همان معنای غالب کلمه حجر است، و اگر معانی دیگر آن نیز مورد نظر

۱- المصباح المنیر، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲- القاموس المحیط، ج ۲، ص ۴.

۳- الصحاح، ج ۲، ص ۶۲۴.

۴- تاج العروس، ج ۱۰، ص ۵۳۶- ۵۳۰.

۵- مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۶۰.

ص: ۱۱۳

باشد. باز قابل تطبیق است.

۲- حجر اسماعیل در قرآن

کلمه «حجر» در پنج جای قرآن مجید آمده است که در چهار مورد نظر به معنای لغوی (۱) و در یک مورد نظر به مکانی خاص دارد، (۲) و در رابطه با خصوص «حجر اسماعیل» باید گفت که اضافه حجر بر اسماعیل در قرآن کریم وجود ندارد، لیکن با توجه به عموم یک فقره از آیه شریفه، و با کمک از یک روایت، شمول آن بر این مکان شریف، استفاده می‌شود.

خداوند متعال در مقام بیان اهمیت و عظمت خانه خود می‌فرماید:

«انَّ اوّل بَیْتٍ وُضِعَ لِلنّاس لَلَّذی ببکّة مبارکاً و هدیً للعالمین، فیه آیاتٌ بیِّنات مقام ابراهیم و مَنْ دَخَلَهُ کان آمِنا ولِلّهِ علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا». (۳) «اولین خانه‌ای که برای مردم بنا گردید همان خانه‌ای است که در مکه قرار دارد، که در آن برکت و هدایت مردم و آیات و نشانه‌های آشکار است، مقام ابراهیم در آنجا است، و هرکس که داخل آنجا شود، در امان می‌باشد و حج و زیارت آن خانه بر مردم واجب است، هرکسی که توانایی و استطاعت آن را بیابد».

نکاتی در این آیات شریفه وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

خداوند متعال می‌فرماید: اولین خانه‌ای که برای مردم بنا گردید، کعبه است. بنای این خانه از جهت تکوین و تشریع قابل لحاظ است:

از جهت تکوین: در رابطه با مسأله «دحو الأرض» است و این که گسترش زمین از این نقطه آغاز شده است. در روایت آمده که: «موضع البیت بکّة» (۴)؛ یعنی بکه جایگاه کعبه است.

۱- فرقان: ۲۳ و ۵۳؛ فجر: ۵؛ انعام: ۱۳۸.

۲- حجر: ۸۰.

۳- آل عمران: ۹۶ و ۹۷.

۴- تفسیر نوارالثقلین، ج ۱، ص ۳۶۷، ح ۲۵۳.

ص: ۱۱۴

و از جهت تشریع: اولین مکانی که برای عبادت خداوند در نظر گرفته شد؛ عبارت از این مکان شریف است، که این مطلب با آنچه که امین الاسلام طبرسی در شأن نزول آیه شریفه، به نقل از مجاهد نقل کرده، سازگار است.

مجاهد می‌گوید: مسلمانان با یهود در مقام تفاخر برآمدند، یهودیان گفتند: بیت المقدس افضل و با عظمت‌تر از کعبه است؛ زیرا آنجا زمین مقدس و محل هجرت پیامبران است، مسلمانان گفتند: کعبه فضیلت بیشتری دارد؛ پس از آن خداوند این آیه را نازل فرمود: «ان اوّل بیت ...» (۱)

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: اولین قبله‌گاه، کعبه بوده است؛ چه آنکه کعبه توسط ابراهیم بنا گردید و برای عبادت قرار داده شد، به خلاف بیت المقدس که توسط سلیمان در چندین قرن پس از ابراهیم ساخته شد. (۲)

البته کار ابراهیم را باید بازسازی و بنای مجدد نامید؛ چرا که او اولین سازنده بیت الله نبوده است.

شیخ صدوق- ره- از ابوبصیر به نقل از امام صادق- علیه السلام- روایت کرده است: «حضرت آدم- علیه السلام- کسی است که کعبه را بنا نمود و پایه و اساس آن را نهاد». (۳) و این مطلب مؤیدهایی در روایات دارد که از جمله آنها، روایت عمران بن عطیه است و در بحث «امام باقر- ع- در حجر اسماعیل» خواهد آمد.

قرآن کریم در مقام ذکر خصوصیات این مکان شریف می‌فرماید:

«مبارکاً»؛ این خانه در بردارنده خیر کثیر است؛ مانند ثوابها، آمرزش گناهان، رزق فراوان و ...

«و هدی للعالمین»؛ این خانه مایه هدایت خلایق است.

فقره مورد استشهاد بحث اینجاست که می‌فرماید:

۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۷.

۲- تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۵۰.

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۳۵، ح ۲۲۸۶.

ص: ۱۱۵

«فیه آیات بینات»؛ در این مکان باعظمت نشانه‌های آشکار وجود دارد.

و پس از آن می‌فرماید:

«مقام ابراهیم»؛ سخن در رابطه با مقام ابراهیم و آیات بینات است.

بر طبق قرائت موجود که آیات به صورت جمع است (نه آیت) باید گفت که ذکر مقام ابراهیم بعد از آن، از باب ذکر خاص بعد از عـام، و یـا بـدل بعض از کـل است، و عطف بیان نیست، بنابر این می‌توان نتیجه گرفت که مقام ابراهیم فرد شاخص و نمونه برجسته آیات بینات بوده و خود تنها آیت نیست، اینجاست که باید سراغ دیگر مصادیق آیات بینات رفت.

شیخ طوسی به نقل از مجاهد آیات بیّنات را این گونه می‌شمارد:

مقام ابراهیم، در امان بودن انسان خائف و گریزان در آن، از بین نرفتن سـنگریزه‌ها با کثرت رمی‌کنندگان، پرواز نکردن پرندگان بر بالای خانه، شفا یافتن بیماران بواسطه نوشیدن آبش، تعجیل در سزای هتک کنندگان به حرمت آن و هلاکت اصحاب فیل. (۱)

شیخ طبرسی می‌فرماید: مفسّرین آن را شامل مقام ابراهیم، حجرالأسود، حطیم، زمزم، مشاعر، ارکان کعبه، امنیت برای انسانها و حتی حیوانات می‌دانند. (۲)

طبری در تفسیر خود می‌نویسد: اهل تأویل در تأویل این فقره از آیه (فیه آیاتٌ بیِّناتٌ) و در مصادیق آن اختلاف کرده‌اند. بعضی از آنان گفته‌اند که آیات بیّنات عبارت از مقام ابراهیم و مشعر الحرام است.

طبری پس از ذکر روایـاتی این قول را از ابن عبـاس نقـل می‌کنـد و پس از آن می‌نویسـد: قتاده و مجاهـد گفته‌انـد: «مقام ابراهیم از جمله آیات بینات است» و سـرانجام این نظر را می‌پـذیرد، و آن را اولی الأقوال بالصواب و نزدیکترین گفته‌های به واقع معرفی کرده است. وی سپس سؤالی را مطرح

۱- تفسیر التبیان، ج ۲، ص ۵۳۶.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۷۸.

ص: ۱۱۶

می‌کند که اگر مقام ابراهیم از جمله آیات باشد، موارد دیگری را که بتوان از آیات بینات شمرد و در حق آنها این لفظ را اطلاق کرد، چیست؟ و خود جواب می‌دهد: از جمله آنها حَجَر و حطیم است. (۱)

بیضاوی مواردی شبیه به آنچه که شیخ طوسی ذکر فرموده آورده است. (۲)

قرطبی نیز مواردی چون: مقام ابراهیم، حجرالأسود، حطیم، زمزم و مشاعر را ذکر کرده و از ابوجعفر نحاس نقل کرده است که آیات بینات شامل:

صفا، مروه، پرواز نکردن پرندگان بر فراز آن و کیفیت نزول باران در مسجد نسبت به جاهای دیگرِ زمین می‌شود. (۳)

جلال الدین سیوطی روایاتی را نقل می‌کند که بر اساس آنها، آیات بینات عبارت از: مقام ابراهیم، مشعر، امنیت، وجوب حج بر مستطیع، کعبه، صفا و مروه می‌داند. (۴)

در تفسیر «روح البیان» نیز مواردی شبیه به آنچه که بیضاوی نقل کرده آمده است. (۵)

از مجموع آنچه نقل شد، استفاده می‌شود که با تکیه بر ظهور جمع آیات بینات، این معنا تنها در یک نشانه بارز- که البته از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است- یعنی مقام ابراهیم، که اثر پای آن پیامبر عظیم الشأن را در خود حفظ کرده است منحصر نمی‌شود، و بی‌تردید حجر اسماعیل یکی از مصادیق بارز آن بشمار می‌آید، و اهمیت حجر از برخی از مواردی که مفسّران در ذکر مصادیق آن عنوان کرده‌اند، بمراتب بیشتر است، و با توجه به این نکته که بعضی از اهل سنت حجر اسماعیل را حطیم می‌نامند، و ما بر اساس نقل آن را در جای دیگر مسجد می‌دانیم، شمول آن بر مورد بحث را طبری و قرطبی تصریح نموده‌اند.

در این میان آنچه که مهم است وجود یک روایت از معصوم- علیه

۱- تفسیر جامع البیان، ج ۴، ص ۸ و ۹.

۲- تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۱۷۱.

۳- تفسیر الجامع لأحکام القرآن، ج ۱، ص ۹۰.

۴- تفسیر الدر المنثور، ج ۲، ص ۵۴.

۵- تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۶۷.

ص: ۱۱۷

السلام- می‌باشد. و بدیهی است که معصومین- علیهم السلام- بهترین مفسّران آیات الهی‌اند، و فهم قرآن از دریچه عترت بهترین و مطمئن‌ترین راه است، (۱) و آن روایت می‌تواند مورد بحث و محور کلام باشد.

شیخ کلینی- اعلی اللّه مقامه- به سندش از ابن سنان نقل می‌کند که او می‌گوید: از حضرت امام صادق- علیه السلام- درباره این قول خداوند که فرمود: «فیه آیات بینات» سؤال کردم، حضرت فرمود: آنها عبارتند از:

«مقام ابراهیم»- که ابراهیم بر آن ایستاد و اثر دو پای او بر آن باقی ماند- و «حجرالأسود» و «خانه اسماعیل». (۲)

این روایت را عیاشی نیز در تفسیر خود آورده است. (۳)

تنها سؤالی که ممکن است مطرح شود این است که: در روایتِ ابن سنان سخن از خانه اسماعیل است، و این ربطی به حِجْر ندارد!

در پاسخ می‌گوییم: حجر اسماعیل همان خانه اسماعیل است.

مفضل بن عمر از حضرت امام صادق- علیه السلام- نقل کرده است: «الحِجْرُ بیت اسماعیل»؛ (۴) یعنی حِجْر خانه اسماعیل است.

بنابر این دیگر هیچ اشکالی در شمول این آیه شریفه بر حجر اسماعیل باقی نمی‌ماند.

۳- حجر اسماعیل در روایات

۱- حجر اسماعیل از آیات بینات

تفصیل مطلب به مناسبت ذکر روایت ابن سنان در فصل قبل گذشت.

۲- فضیلت نماز در حجر اسماعیل

نماز در مسجد الحرام از فضیلت بسیار والایی برخوردار است، تا آنجا که برطبق بعضی از روایات، دو رکعت نماز در آن، با صدهزار رکعت در

۱- امام باقر- علیه السلام- به قتاده فرمود: «ویحک یا قتادة، انما یعرف القرآن من خوطب به»؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۱۱، ح ۴۸۵؛ از او بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۳۷.

۲- الکافی الفروع، ج ۴، ص ۲۲۳، ح ۱؛ از او جامع احادیث الشیعه، ج ۱۰، ص ۹۳، ح ۲۱۴.

۳- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۷، ح ۹۹؛ از او تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۰۱، ح ۲۶.

۴- الکافی، ج ۴، ص ۲۱۰، ح ۱۴؛ از او وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۰، ح ۳.

ص: ۱۱۸

جای دیگر برابری می‌کند.

صامت از امام صادق- علیه السلام- و آن حضرت از پدران بزرگوارش- علیهم السلام- روایت کرده است:

«الصلاهٔ فی مسجد الحرام تعدل مأهٔ الف صلاهٔ». (۱)

«نماز در مسجد الحرام با صدهزار نماز [در مکانهای دیگر] برابر است».

در روایت دیگر از امام صادق- علیه السلام- چنین آمده است:

«من صلّی فی المسجد الحرام صلاهٔ واحدهٔ قبل اللّه- عزّ وجلّ- منه کلّ صلاهٔ صلیها الی ان یموت، والصلاهٔ فیه بمأهٔ الف صلاهٔ». (۲)

«هر کس یک نماز در مسجد الحرام بجای آورد، خداوند نمازهای گذشته و آینده او را تا دم مرگ قبول خواهد کرد، و نماز در آن با صدهزار نماز برابر است.»

این دو روایت اصل فضیلت بجای آوردن نماز در مسجد الحرام را بیان می‌کند، ولی سخن در این است که در خود مسجد الحرام نیز اختلاف در مرتبه فضیلت وجود دارد.

ابو عبیده می‌گوید: به امام صادق- علیه السلام- عرض کردم: آیا نماز در تمامی حرم یکسان است؟ حضرت فرمود: ای ابوعبیده، نماز در تمامی نقاط مسجد الحرام یکسان نیست، چگونه در حرم یکسان باشد؟ ... (۳)

در رابطه با موقعیت حجر اسماعیل از برخی روایات استفاده می‌گردد که فضیلت نماز در آن، در مقایسه با نقاط دیگر مسجد الحرام، در رتبه سوم قرار دارد، و بر همین اساس نیز مرحوم حرّ عاملی بابی را در «وسائل الشیعه» گشوده است. (۴)

۱- جامع احادیث الشیعه، ج ۴، ص ۵۰۴، ح ۱۶۰۱.

۲- همان، ج ۴، ص ۵۰۷، ح ۱۶۱۴.

۳- وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۳۹، ح ۵.

۴- همان، ج ۳، ص ۵۳۸، کتاب الصلاهٔ، ابواب احکام المساجد، باب ۵۳، باب جواز استدبار المصلی فی المسجد للمقام و استحباب اختیار الصلاهٔ فی الحطیم، ثم المقام الاول، ثم الحجر، ثم مادَنی البیت.

ص: ۱۱۹

حسن بن الجهم می‌گوید: از حضرت امام رضا- علیه السلام- پرسیدم: بهترین جای مسجد الحرام که نماز در آن فضیلت دارد کجاست؟

فرمود: حطیم، که در حد فاصل میان حَجَر و در کعبه واقع شده است، پرسیدم: پس از آن کجاست؟ فرمود: در نزد مقام ابراهیم. عرض کردم: پس از آن را بیان کنید، فرمود: در حِجر، سپس سؤال کردم: پس از آن کجا؟

فرمود: هرچه که به کعبه نزدیکتر باشد. (۱)

لیکن در برخی دیگر از روایات این فضیلت را در رتبه دوم قرار داده است؛ مانند روایتی که شیخ صدوق- ره- از حضرت امام صادق- علیه السلام- چنین نقل کرده است: «اگر بتوانی که همه نمازهای واجب و غیرواجب را در حطیم بجای آوری چنان کن، که آنجا بهترین مکان روی زمین است، و در بین در کعبه و حجرالأسود واقع شده است، و اینجا مکانی است که خداوند توبه آدم را پذیرفت، بعد از آن نماز در حِجْر با فضیلت‌تر است، و پس از آن در حد فاصل میان رکن عراقی و در کعبه که جایگاه اوّلِ مقام بوده است، و بعد از آن نماز در پشت مقام ابراهیم- در جایگاه فعلی آن- و سرانجام هرچه که به کعبه نزدیک‌تر باشی افضل است. (۲)

بر طبق همین ترتیب در فقه رضوی مطلبی ذکر شده است. (۳)

علامه مجلسی- ره- نیز از خط شیخ محمد بن علی الجبعی از خط شیخ- ره- از حضرت امام صادق- علیه السلام- روایتی را بر همین چینش نقل کرده است. (۴)

اما بر اساس روایت مضمره‌ای که زراره نقل می‌کند حِجر و مقام، در عرض یکدیگر، در رتبه پس از حطیم قرار دارند. (۵)

اضافه بر اینها، سیره عملی معصومین- علیهم السلام- به خوبی روشن‌کننده اهمیت، و بیان کننده فضیلت والای این مکان شریف است، و نمونه‌های آن در فصل آخر بحث خواهد آمد.

۱- الکافی، ج ۴، ص ۵۲۵، ح ۱؛ از او وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۳۸، ح ۲.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۲۱۷۰.

۳- الفقه المنسوب للإمام الرضا، ص ۲۴۴.

۴- بحارالأنوار، ج ۹۹، ص ۲۳۱، ح ۷.

۵- الکافی، ج ۴، ص ۵۲۶، ح ۹؛ از او جامع احادیث الشیعه، ج ۴، ص ۵۰۶، ح ۱۶۱۳.

ص: ۱۲۰

تذکر این نکته مناسب است که استحباب بجای آوردن نماز در حجر اسماعیل، مربوط به غیر از نماز طواف واجب است، که تفصیل آن را در فصل چهارم ملاحظه خواهید نمود.

و در میان حجر اسماعیل بهترین نقطه آن زیر ناودان است. در فقه رضوی آمده است: «و اکثر الصلاة فی الحجر، و تعمّد تحت المیزاب»؛ (۱) «نماز را بسیار در حجر اسماعیل بجای آور، و قصد کن زیر ناودان را.

ابو بلال مکی می‌گوید: حضرت صادق- علیه السلام- را دیدم که داخل حجر شد، و در فاصله دو ذراع از کعبه (زیر ناودان) مشغول نماز شد، عرض کردم: من تاکنون هیچ یک از اهل بیت شما را ندیده‌ام که در مقابل ناودان نماز بخواند! حضرت فرمود: اینجا محل نماز شبّر و شبیر دو فرزند هارون است! (۲) ۳- دعا در حجر اسماعیل

مسجد الحرام از بهترین جاها برای دعا و راز ونیاز و تضرع بدرگاه ربوبی است. کاهلی از امام صادق- علیه السلام- نقل کرده است: «أکثروا من الصلاة و الدعاء فی هذا المسجد»؛ (۳) «نماز و دعا را زیاد در این مسجد (مسجد الحرام) بجای آورید».

حجر اسماعیل از جاهای برگزیده مسجد جهت دعا و انابه است، و شاهد بر آن علاوه بر روایات، سیره عملی معصومین- علیهم السلام- می‌باشد.

در فقه‌رضوی آمده‌است: «وادع عنده کثیراً»؛ (۴) «در نزد آن (حجر اسماعیل) بسیار دعا کن».

علامه مجلسی- ره- به نقل از یک مجموعه خطی، پانزده مکان مناسب برای دعا را در مکه اینگونه شمرده است: زیر ناودان، نزد مقام، نزد

۱- الفقه المنسوب للامام الرضا- ع-، ص ۲۲۲؛ از او بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۳۰.

۲- الکافی، ج ۴، ص ۲۱۴، ح ۹؛ از او وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۳۹، ح ۴.

۳- جامع احادیث الشیعه، ج ۴، ص ۵۰۶، ح ۱۶۱۰.

۴- الفقه المنسوب للامام الرضا- ع-، ص ۲۲۲.

ص: ۱۲۱

حجرالأسود، بین مقام و در کعبه، داخل کعبه، نزد چاه زمزم، بر روی صفا و مروه، در مشعر، نزد جمرات سه‌گانه و هنگام دیدن کعبه. (۱)

فقیه محدّث، قطب الدین راوندی، نقل می‌کند: امام صادق- علیه السلام- با گروهی از مردم، زیر ناودان در حجر نشسته بودند که پیرمردی پریشان خاطر به نزد ایشان آمد، و پس از عرض سلام گفت: من دوستدار شما اهل‌بیت بوده و از دشمنان شما بیزارم، گرفتاری بزرگی گریبان‌گیر من شده است و بدان جهت، به این خانه پناه آورده‌ام، ابتدا پرده کعبه را گرفتم، سپس به سمت شما آمدم، و امیدوارم که آن سبب نجات من باشد، آنگاه به گریه افتاد، و خود را بر روی حضرت انداخت، و مشغول بوسیدن سر و پای آن حضرت شد، امام خود را کنار می‌کشید، و بسیار ناراحت شد، آن‌قدر که اشک از چشمان مبارک حضرتش سرازیر شد، آنگاه حضرت رو به مردمی که حاضر بودند نمود و فرمود: این برادر شماست که از شما یاری می‌طلبد، دستانتان را- برای دعا- بردارید، حضرت دستان خود را بلند کرد، و ما نیز چنان کردیم، آنگاه چنین دعا فرمود:

«اللهم انّک خلقت هذه النفس من طینهٔ اخلصتها، و جعلت منها اولیائک و اولیاء اولیائک و ان شئت ان تنحی عنها الآفات فعلت، اللّهم و قد تعوذنا ببیتک الحرام الذی یأمن به کلّ شیء، و قد تعوذنا و أنا اسألك، یا من احتجب بنوره عن خلقه، اسألك بحق محمد و علی و فاطمه والحسن و الحسین، یا غایهٔ کل محزون و ملهوف و مکروب و مضطر مبتلی، ان تؤمنه بأماننا ممّا یجد، و ان تمحو من طینته ما قدّر علیها من البلاء، و ان تفرّج کربته یا أرحم الراحمین». (۲) ۴- آب ناودان و شفای بیماران

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۹.

۲- الدعوات، ص ۲۰۴، ح ۵۵۷؛ از او بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۲، ح ۱۷.

ص: ۱۲۲

ناودان کعبه در جهت شمال کعبه قرار دارد، و آب بارانِ بام کعبه به داخل حجر اسماعیل می‌ریزد، این آب جهت مداوای بیماران تأثیر عجیب و اقتضای شفابخشی دارد. در روایت نیز آمده است: «ماء المیزاب یشفی المریض»؛ (۱) «آب ناودان کعبه، بیمار را شفا می‌دهد».

صارم می‌گوید: یکی از برادران ما در مکه بیمار شد، و آن‌قدر بیماری او شدت گرفت که به حالت احتضار افتاد. امام صادق-ع- را در راه دیدم، حضرت فرمود: صارم! فلانی چگونه است؟ گفتم: در حال جان دادن است، فرمود: اگر من بجای تو بودم به او آب ناودان می‌خورانیدم، من به جستجوی آب رفتم، ولی کسی آن را نداشت. در این حال بودم که هوا متغیر و ابر و رعد و برق نمایان شد. باران آغازیدن گرفت، به مسجد آمدم، کسی را یافتم که ظرفی بهمراه داشت، یک درهم به او دادم و ظرف را از وی ستاندم، مقداری آب فراهم کرده و به سرعت سراغ برادر بیمارم رفتم، آب میزاب را به وی خورانیدم، چیزی نگذشت که سلامتی خود را بازیافت. (۲) ۴- حجر اسماعیل در فقه

حجر اسماعیل در فقه احکام مختص به خود دارد که به چند نمونه آن بطور خلاصه اشاره می‌شود:

۱- آیا نماز واجب را می‌توان در حجر خواند؟

سلار دیلمی در رابطه با مکان نمازگزار بحث کرده و آنها را بر چهار دسته تقسیم نموده است:

۱- جاهایی که خواندن نماز در آنها ثواب دارد مثل مشاهد مشرفه، مساجد.

۲- جاهایی که خواندن نماز در آنها مباح است، که عبارت از هر مکان غیر غصبی است که هیچ نهیی در رابطه با خواندن نماز در آن وارد

۱- بحارالانوار، ج ۶۲، ص ۲۸۶، ح ۷۲.

۲- همان، ج ۶۶، ص ۴۵۷، ح ۴۴.

ص: ۱۲۳

نشده باشد.

۳- جاهایی که ثواب خواندن نماز در آنها کم می‌شود، مثل کلیساها و کنیسه‌ها.

۴- جاهایی که خواندن نماز در آنها حرام است، مثل مکان غصبی. (۱)

با توجه به این مقدمه ممکن است در نظر ابتدایی، به ذهن خواننده محترم چنین بیاید که چرا این سؤال در رابطه با حجر اسماعیل مطرح می‌شود؟ و اگر نگوییم که بواسطه ویژگی ممتاز و مختص به خود، دارای استحباب فوق العاده است، لااقل بخاطر جزء بودن برای مسجد الحرام، در قسم اول این تقسیم قرار دارد، پس شکی در جواز و بلکه در استحباب آن نباید کرد؟

لیکن ریشه مطلب در جای دیگر نهفته است، و آن این که:

«آیا حجر اسماعیل جزء کعبه بوده است یا نه؟».

روایات متعددی وجود دارد که جزء بودن حجر برای کعبه را نفی می‌کند. معاویهٔ بن عمار می‌گوید از امام صادق- علیه السلام- پرسیدم: آیا حجر جزء کعبه است؟ و آیا قسمتی از آن جزء کعبه است؟ حضرت فرمود:

خیر، حتی به اندازه سر ناخن چنین نیست، لیکن اسماعیل مادر خود را در آن دفن کرد، و بخاطر آن که زیر پای مردم قرار نگیرد اطراف آن را سنگ‌چین کرد ... (۲)

در روایت زراره نیز جزء بودن حجر از کعبه بطور صریح نفی شده است. (۳)

برخی از فقها؛ از جمله یحیی بن سعید حلّی تصریح کرده‌اند که: «و لیس فی الحجر شیٔ من البیت»؛ «در حجر چیزی از کعبه وجود ندارد» (۴) و مرحوم آیت الله حکیم این مسأله را نظر اکثر فقها می‌داند و مستند آن را

۱- المراسم، ص ۶۵.

۲- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۲۹، باب ۳۰، ح ۱.

۳- همان، ج ۳، ص ۵۴۰، ح ۲.

۴- الجامع للشرایع، ص ۲۳۰.

ص: ۱۲۴

صحیحه معاویة بن عمّار قرار داده است. (۱)

در بین اهل سنت نیز این مسأله مورد اختلاف است، از ذکری نقل شده است که در بین ایشان سه نظر وجود دارد:

۱- تمامی حجر جزء کعبه است.

۲- قسمتی از حجر جزء کعبه است.

۳- هیچ نقطه حجر جزء کعبه نیست. (۲)

حکم نماز واجب در حجر اسماعیل

روشن شد که بر طبق روایات، حجر اسماعیل از کعبه خاجر بوده، و بنابر این نماز در آن نه تنها مانعی نداشته که استحباب آن نیز ثابت است.

یونس بن یعقوب می گوید: به امام صادق- ع- عرض کردم که من در حجر مشغول نماز بودم، در این هنگام کسی به من گفت: نماز واجب را اینجا مخوان؛ زیرا که در حجر قسمتی از بیت (کعبه) وجود دارد، حضرت فرمود: او دروغ گفته است، هر قدر که می‌خواهی در آن نماز بخوان». (۳)

روایت ابو بلال مکی نیز دلالت بر فعل امام می کرد، و ظاهر سؤال شخص سؤال کننده نیز در مورد نماز واجب است، که امام نیز در مقام پاسخ به علت بجا آوردن نماز در درون حجر فرمود: اینجا مصلّای شبر و شبیر فرزندان هارون است. (۴) ۲- لزوم طواف در خارج حجر اسماعیل

فقها یکی از واجبات طواف را قرار دادن حجر اسماعیل در طواف دانسته‌اند. شیخ طوسی، (۵) شهید، (۶) مقدس اردبیلی،(۷) صاحب جواهر، (۸) صاحب ریاض (از غنیه) (۹) و سبزواری (۱۰) ادعای اجماع کرده‌اند.

اصل وجوب را عده زیادی از فقها؛ از جمله ابن ادریس، (۱۱) محقق

۱- مستمسک العروة الوثقی، ج ۵، ص ۱۷۵.

۲- همان.

۳- همان، ج ۳، ص ۵۴۰، ح ۱؛ جامع احادیث الشیعه، ج ۴، ص ۵۱۱.

۴- همان، ج ۳، ص ۵۳۹، ح ۴.

۵- الخلاف، ج ۲، ص ۳۲۴، مسأله ۱۳۲.

۶- محکی ذکری در مستمسک العروة الوثقی، ج ۵، ص ۱۷۵.

۷- مجمع الفائده و البرهان، ج ۷، ص ۷۹.

۸- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۲۹۲.

۹- ریاض المسائل، ج ۱، ص ۴۰۶.

۱۰- کفایة الاحکام، ص ۶۶.

۱۱- السرائر، ج ۱، ص ۵۷۲.

ص: ۱۲۵

حلی، (۱) علامه حلّی، (۲) ابن براج، (۳) ابن حمزه، (۴) ابن سعید، (۵) شهید اول، (۶) شهید ثانی (۷)«۷» و امام خمینی (۸) در کتب خویش ذکر نموده‌انـد، و حتّی می‌توان گفت که غـالب اهل تسـنن نیز بر این رأی هسـتند، چه آن که شافعیه، مالکیه و حنابله بر این نظر می‌باشند، (۹) و تنها از ابو حنیفه نقل خلاف شده است. (۱۰)

از ذکر ادلّه مسأله، صرف نظر نموده، تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که روایات صحیحه با کمک و معاضدت سیره عملی معصومین و اجماع، در اثبات وجوب طواف در خارج حجر کفایت می‌کنـد، و توقف بر اثبات جزئیت همه حجر یا قسمتی از آن، برای کعبه ندارد.

۳- هنگام طواف حرکت روی دیوار حجر اسماعیل جایز نیست

این مسأله در واقع گرفته شـده از مسأله قبلی است، با توجه به این که حجر اسـماعیل بایـد داخل طواف قرار گیرد، اگر طواف کننده بر روی دیوار حجر حرکت نمایـد در حقیقت واجب را امتثال نکرده است، از این رو بسیاری از فقهـا این فرع را پس از ذکر مسـأله قبلی، عنوان کرده‌انـد؛ از جمله ابن حمزه در «الوسـیله»، محقق حلی در «شـرایع الإسـلام»، علامـه حلی در «قواعـد الأحکام» و «تحریر الأحکـام» و «منتهی المطلب»، و ابن براج در «المهـذب»، ابن سـعید در «الجـامع للشـرایع»، صـاحب جواهر در «جواهر الکلاـم» و امـام خمینی در «تحریر الوسـیله»، این فرع را با صـراحت مطرح ساخته‌اند، و لازمه کلام شـیخ در «الخلاف» و ابن ادریس در «السـرائر» نیز همین مطلب است. (۱۱) ۴- بجا آوردن نماز طواف واجب در حجر اسماعیل جایز نیست

بیان این سخن مبتنی بر روشن شدن دو مطلب است:

الف: آیا نماز «طوافِ واجب»، واجب است؟

۱- المختصر النافع، ص ۹۳؛ شرایع الإسلام، ج ۱، ص ۲۶۷.

۲- قواعـد الأحکام، ج ۱، ص ۸۳؛ تحریر الأحکـام، ج ۱، ص ۹۸؛ تبصـرة المتعلمین، ص ۶۷؛ ارشاد الأذهان، ج ۱، ص ۳۲۴؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۶۹۱.

۳- المهذب، ج ۱، ص ۲۳۳.

۴- الوسیله، ص ۱۷۳.

۵- الجامع للشرایع، ص ۱۹۷.

۶- اللمعة الدمشقیة چاپ شده در متن الروضة البهیه، ج ۲، ص ۲۴۹.

۷- الروضة البهیه فی شرح اللمعة الدمشقیه، ج ۲، ص ۲۴۹.

۸- تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۴۳۳.

۹- الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۵۴؛ الخلاف، ج ۲، ص ۳۲۴، مسأله ۱۳۲.

۱۰- الخلاف، ج ۲، ص ۳۲۴، مسأله ۱۳۲؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۶۹۱.

۱۱- آدرس مصادر یاد شده همان است که در فرع قبلی عنوان شد.

ص: ۱۲۶

ب: آیا باید نماز طواف واجب را در مکانی خاص بجا آورد؟

در پاسخ به پرسش اول باید گفت که اکثر فقها می گویند: واجب است. شیخ طوسی می‌فرماید: دو رکعت نماز طواف در نزد اکثر اصحاب ما واجب است. ابو حنیفه و مالک و اوزاعی و ثوری نیز این نظر را دارند، (۱) علامه حلی نیز این نظر را به اکثر علما نسبت می‌دهد. (۲) از جمله کسانی که چنین فرموده‌اند: شیخ طوسی، (۳) ابوصلاح حلبی، (۴) ابن براج، (۵) ابن ادریس، (۶) ابن حمزه، (۷) علامه حلی، (۸) شهید اول، (۹) شهید ثانی، (۱۰) مقدس اردبیلی (۱۱) و صاحب ریاض (۱۲) می‌باشند.

و در پاسخ پرسش دوم باید گفت: بر طبق فرمایش صاحب جواهر، مشهور بین فقها این است که باید آن را در مکانی خاص- پشت مقام فعلی ابراهیم- بجا آورد، (۱۳) علامه حلی نیز آن را به اکثر علما نسبت داده و قول مالک و ثوری را نیز همین می‌داند، (۱۴) و شهید ثانی آن را قول مشهور بین اصحاب و مورد اتفاق متأخرین معرفی کرده است، (۱۵) و لذاست که علاوه بر فقهایی که متعرض نظرشان نسبت به اصل وجوب نماز طواف شدیم، محقق حلی، (۱۶) و به تبع ایشان صاحب جواهر، (۱۷) شهید ثانی، (۱۸) و همچنین امام خمینی (۱۹) متعرض تحدید مکان نماز طواف در مقام ابراهیم شده‌اند.

با توجه به این دو مطلب، روشن می‌شود که نماز طواف واجب را نمی‌توان در حجر اسماعیل بجا آورد، و علاوه بر آن روایتی است که شیخ طوسی از محمد بن سنان، از عبدالله بن مسکان (که از اصحاب اجماع است) از ابوعبدالله الابزاری نقل می کند که از حضرت امام صادق-ع- درباره مردی که بر اثر فراموشی، دو رکعت نماز طوافِ واجبِ خود را در حجر خوانده است سؤال کردم، حضرت فرمود:

باید آن دو رکعت را پشت مقام دوباره انجام دهد؛ چون خداوند می‌فرماید: «وَ اتَّخَذُوا مِنْ مَقامِ ابراهیم مصلّیً»، (۲۰) از ذکر ادلّه مسأله که

۱- الخلاف، ج ۲، ص ۳۲۷، مسأله ۱۳۸.

۲- منتهی المطلب، ج ۲، ص ۶۹۱.

۳- النهایهٔ، ص ۲۴۲ و ۲۷۲.

۴- الکافی فی الفقه، ص ۱۵۷.

۵- المهذب، ج ۱، ص ۱۲۸.

۶- السرائر، ج ۱، ص ۵۷۶.

۷- الوسیلهٔ، ص ۱۷۲.

۸- قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۸۳؛ منتهی المطلب، ج ۲، ص ۶۹۱؛ تبصرهٔ المتعلمین، ص ۶۷.

۹- البیان، ص ۶۸؛ اللمعهٔ الدمشقیه چاپ شده در متن الروضهٔ البهیه، ج ۲، ص ۲۵۰.

۱۰- الروضهٔ البهیهٔ، ج ۲، ص ۲۵۰.

۱۱- مجمع الفائده و البرهان، ج ۷، ص ۸۷.

۱۲- ریاض المسائل، ج ۱، ص ۴۶۰.

۱۳- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۱۴.

۱۴- منتهی المطلب، ج ۲، ص ۶۹۱.

۱۵- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۳۸.

۱۶- شرائع الاسلام، ج ۱، ص ۲۶۸؛ المختصر النافع، ص ۹۳.

۱۷- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۱۴.

۱۸- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۳۸.

۱۹- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۳۶.

۲۰- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۸۰، باب ۷۲، از ابواب الطواف، ح ۲.

ص: ۱۲۷

عبارت از بیان آیه و روایات و پیروی از فعل معصوم است، می گذریم.

مطالب عنوان شده در رابطه با نماز طواف واجب بود، اما نماز طواف مستحبی را بسیاری از فقها؛ از جمله شهید ثانی (۱) و صاحب جواهر (۲) و مراجع معظم معاصر (۳) تصریح کرده‌اند که می‌توان در هر جای مسجد خواند، و صاحب جواهر می‌فرماید: من مخالفی را از جهت نص و فتوا نیافته‌ام. (۴) ۵- استحباب دو رکعت نماز قبل از احرام حج در حجر اسماعیل

این مسأله در فرع بعدی روشن می گردد.

۶- استحباب احرام حج از میان حجر اسماعیل در روز ترویه

روز هشتم ذی الحجهٔ را روز ترویه می‌نامند. معمولًا در این روز حجاج محرم شده و به سوی عرفات رهسپار می گردند. باید از مکه احرام بست، لیکن فضیلت آن در احرام بستن از کنار مقام ابراهیم و یا در میان حجر اسماعیل است.

در صحیحه معاویهٔ بن عمار از امام صادق- علیه السلام- چنین نقل شده است:

«وقتی که روز ترویه شد غُسل کن، آنگاه دو لباس (احرام) خود را بر تن نموده و با پای برهنه و وقار کامل، داخل مسجد الحرام شو، سپس دو رکعت نماز در نزد مقام و یا در میان حجر (اسماعیل) بجا آور و در آنجا بنشین تا وقتی که زوال خورشید (هنگام ظهر) فرا رسد، و نماز واجب خود را بخوان، پس از آن آنچه را که در مسجد شجره در وقت محرم شدن گفتی بگو و برای حج محرم شو، در حالی که آرامش و وقار خود را نگاه داشته باشی ...» (۵)

همانطوری که صاحب جواهر فرموده است، امر در این روایت حمل

۱- مسالك الافهام، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۲۰.

۳- آراء المراجع، ص ۲۷۰.

۴- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳۲۰.

۵- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲، باب ۱ از ابواب احرام الحج، ح ۱.

ص: ۱۲۸

بر استحباب شده است، (۱)بر طبق این روایت برای کسی که می‌خواهد احرام حج ببندد، انجام چند کار مستحب است که دو مورد آن در رابطه با مورد بحث است:

۱- انجام دو رکعت نماز در مقام ابراهیم و یا در حجر اسماعیل،

مقدس اردبیلی می‌فرماید: ظاهر آن است که این دو رکعت برای احرام اوست، و بعد احتمال می‌دهد که جهت تحیت- مسجد- باشد.(۲)

۲- احرام حج در نزد مقام ابراهیم و یا در حجر اسماعیل،

و بر همین اساس محقق حلی (۳) و ابن سعید (۴) و علّامه حلی (۵) و سید کاظم یزدی (۶) و مرحوم آقای حکیم (۷) استحباب محرم شدن در یکی از این دو مکان را بیان فرموده‌اند، ولی علامه حلّی در دو کتاب دیگر خود، تنها به استحباب احرام بستن در زیر ناودان (حجر اسماعیل) بسنده کرده است. (۸) مقدس اردبیلی پس از ذکر صحیحه معاویهٔ بن عمار بر علّامه اعتراض می کند که از این روایت تخییر بین مقام و حجر استفاده می‌شود، و چه بسا به خاطر مقدم داشتن مقام بر حجر در روایت، سزاوارتر بودن مقام نیز فهمیده شود، پس این که ایشان تنها «تحت المیزاب» (حجر اسماعیل) را ذکر کرده است جای تأمل دارد. (۹) پی‌نوشت‌ها:

۱- جواهر الکلام، ج ۱۹، ص ۳.

۲- مجمع الفائدهٔ و البرهان، ج ۷، ص ۱۸۶.

۳- المختصر النافع، ص ۷۹.

۴- الجامع للشرائع، ص ۲۰۴.

۵- قواعد الاحکام، ج ۱، ص ۸۵؛ تحریرالاحکام، ج ۱، ص ۱۰۱.

۶- العروهٔالوثقی، ج ۲، ص ۳۶۳.

۷- مستمسک العروهٔ الوثقی، ج ۱۱، ص ۲۰۴.

۸- تبصرهٔ المتعلمین، ص ۷۰؛ ارشاد الاذهان، ج ۱، ص ۳۲۸.

۹- مجمع الفائدهٔ و البرهان، ج ۷، ص ۱۸۶.

ص: ۱۲۹

با یاران پیامبر– ص– در مدینه «حنظله»

حنظله

شب عروسی است، داماد از پیامبر اجازه خواسته که جشن شب زفاف را برگزار کند، آنگاه به میدان نبرد برای رزم با کفار حاضر شود. (۱)

عروس «جمیله» دختر سردسته منافقین مدینه (عبداللّه بن ابیّ) (۲) و داماد «حنظله» پسر (ابوعامر) (۳) فاسقِ کافر است.

پدر حنظله دشمنی را تا بدانجا رسانده که به مکه رفته و کفار قریش را برای جنگ با پیامبر برانگیخته و همراه آنان برای جنگ با مسلمانان به مدینه آمده و اکنون در سپاه آنانست.

و پدر عروس هم از منافقینی است که در فرصتهای مناسب به پیامبر و یارانش ضربه زده و اکنون به تفرقه‌افکنی بین سپاه اسلام پرداخته و سیصد نفر (۴) از یاران پیامبر را از جنگ با کفار منصرف و به شهر برگردانده است.

پیامبر «ابن ام مکتوم» (۵) را برای اقامه نماز در مدینه به جای خود گذاشت و با هزار تن از مسلمانان به سوی احد، (۶) برای مقابله با کفار قریش عزیمت نمود و به حنظله اجازه داد تا در مدینه بماند و پس از مراسم عروسی به سپاه اسلام بپیوندد.

*** سکوت سنگینی شهر مدینه را فراگرفته. همه ذهن‌ها متوجه احد و جنگی است که فردا در آنجا آغاز خواهد شد.

در وجود حنظله هم غوغایی بپاست؛ عشق حضور در جبهه و نبرد با کفار، در رکاب پیامبر لحظه‌ای او را آرام نمی‌گذارد.

اما چه کند؟ چون چنین شبی را از قبل برای جشن عروسی برگزیده‌اند.

شب فرا رسید و چادرِ سیاهش را همه جا پهن کرد، غوغای روز هم

۱- بنا به نقل علی بن ابراهیم، هنگامی که حنظله برای مراسم ازدواجش از پیامبر اجازه خواست، این آیه نازل شد: «انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنوک اولئک الذین یؤمنون بالله و رسوله و فاذا استأذنوک لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم واستغفر لهم اللّه ان اللّه غفور رحیم». آیه ۶۲ سوره نور، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۱۱۰.

۲- «عبدالله بن ابی» رئیس قبیله خزرج مدینه بود. با آمدن پیامبر به مدینه، موقعیت اجتماعی خود را از دست داد و با نفاق به دشمنی با پیامبر برخاست. در قرآن مجید آیاتی در مذمت او وارد شده، الوافی بالوفیات، ج ۱۷، ص ۱۱ و ۱۲ چاپ بیروت.

۳- «ابوعامر» از افراد قبیله اوس مدینه بود، در زمان جاهلیت به راهب معروف بوده، و پس از ظهور اسلام به دشمنی با پیامبر پرداخت و به کفار مکه پیوست. پیامبر او را فاسق نامید؛ زمانی که مکه به دست مسلمانان فتح شد، ابوعامر به سرزمین روم گریخت و به هرقل پادشاه آنجا پناهنده شد، و در سال ۹ یا ۱۰ هجری در حال کفر از دنیا رفت. اسدالغابه، ج ۲، ص ۶۶ چاپ دارالشعب.

۴- الروض الانف، ج ۳، ص ۱۴۹ چاپ مکتبهٔ الکلیات الأزهریهٔ.

۵- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۶۴ چاپ مکتبهٔ العلمیه، بیروت.

۶- «احُد» نام کوهی است که در فاصله تقریباً ۶ کیلومتری شهر مدینه است. و جنگ پیامبر با کفار مکه در سال سوم هجری در کنار آن واقع شده و به همین مناسبت به جنگ احُد مشهور شده است.

ص: ۱۳۰

فروکش کرد و شهر غرق در بهت و سکوت شد، تنها خانه‌ای که رفت و آمد بیشتری داشت و شلوغ بود، خانه حنظله بود.

حنظله جسمش در میان جمع، اما روحش در کنار پیامبر و یارانش بود. با تمام شدن جشن، خانواده‌های عروس و داماد آنها را تنها گذاشتند.

این زوج جوان و با ایمان، رؤیای شیرین زندگی مشترک خود را آغاز نمودند.

سحرگاهان نوای ملکوتی مؤذن ندای تکبیر سر داد.

حنظله و همسرش به نماز ایستادند.

خدا می‌داند حنظله چه حالی داشت.

تا نمازش تمام شد، برخاست که از همسرش خداحافظی کند و عازم میدان نبرد شود. (۱)

اما جمیله دامنش را چسبید که: کجا؟ لااقل بگذار صبح شود!

حنظله در پاسخ به خواسته مشروع همسر جوانش تسلیم شد. و دوباره در بستر آرمید.

ساعاتی گذشت. ناگهان صدای فریاد کسی که باقیمانده‌های در شهر را برای حضور در جبهه فرامی‌خواند، سکوت را درهم شکست و حنظله را هم متوجه خود کرد. (۲)

حنظله بلند شد که خود را آماده کند؛ همسرش هم آب آورد تا او غسل کند.

هنوز یک طرف بدنش را بیشتر نشسته بود که دوباره فریادِ درخواست کمک، شیرازه افکارش را پاره کرد. صبرش لبریز شد و عنان طاقت از دست بداد.

غسل را نیمه تمام گذاشت و با عجله لباس پوشید و بسوی در شتافت. جمیله بی‌صبرانه پیراهنش را چسبید و در حالی که نفس در

۱- مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۷۳ چاپ مؤسسه اعلمی بیروت.

۲- الروض الانف، ج ۳، ص ۱۶۴ چاپ مکتبهٔ االکلیات الازهریهٔ.

ص: ۱۳۱

سینه‌اش حبس شده بود و به سختی سخن می‌گفت، با چشمان پر از اشک او را سوگند داد که:

حنظله! ... صبر کن، و فوراً بیرون دوید و چهار نفر از پیرمردانی را که بخاطر فرسودگی و مرض از شرکت در جنگ معذور بودند، با خود به داخل خانه آورد. (۱)

حنظله با دیدن آنها، جا خورد و پرسید:

جمیله! چه می‌کنی؟، با اینها چکار داری؟!

جمیله گفت: خواستم آنها شاهد باشند که تو همسر من هستی که اگر طفلی بدنیا آمد ...

حنظله همه چیز را فهمید، از شرم سرش را پایین انداخت؛ آنها، در حالی‌که بی‌اختیار قطره‌های اشک بر گونه‌هایشان می‌غلتید با نگاه یکدیگر را وداع کردند.

حنظله با شتاب می‌رفت اما جمیله برای مدتی چون میخ به زمین چسبیده، قدرت حرکت نداشت و با نگاهش او را بدرقه می‌کرد.

وقتی حنظله از دیده‌ها پنهان شد جمیله با دست اشکهای صورتش را پاک کرد و متوجه اطرافیان شد.

از او پرسیدند: این چکاری بود که تو کردی؟

او گفت:

دیشب در خواب دیدم: آسمان شکافته شد و حنظله وارد آن شد.

سپس آن شکاف بهم آمد. با خود گفتم حتماً این نشانه شهادت اوست؛ پس بهتر است شاهد بگیرم تا خدای نکرده بعداً اختلافی پیش نیاید. (۲)

غم تنهایی و جدایی برای جمیله بسیار سنگین بود و لحظه‌ای از یاد همسرش غافل نمی‌شد.

***

۱- مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲- همان مدرک، ج ۱، ص ۲۷۳.

ص: ۱۳۲

حنظله به میدان جنگ رسیده بود.

پیامبر مشغول تنظیم صفوف لشکر اسلام بود. (۱)

ابوسفیان، سردسته کفار رجز می‌خواند و مبارز می‌طلبید.

حنظله که برای دیدن چنین صحنه‌ای لحظه‌شماری می‌کرد، بی‌صبرانه بر او حمله بُرد و با شمیر اسبش را زخمی کرد. اسب رم کرد، ابوسفیان نقش زمین شد و فریاد برآورد: ای گروه قریش من ابوسفیانم، مرا دریابید.

حنظله بار دیگر یورش برد تا کارش را یکسره کند. (۲)

با شنیدن صدای ابوسفیان یارانش به سوی او شتافتند. یکی از کفار نیزه خو را در بدن حنظله نشاند.

حنظله با همین حال به سوی آن کافر شتافت و او را به درک واصل کرد. ابوسفیان از این فرصت استفاده کرد و در میان سیاهی لشکر، خود را پنهان نمود.

خونریزی زیاد، رمق از جان حنظله کشید، او نقش زمین شد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

هنگامی که حنظله شهید شد، پیامبر به اصحاب فرمود:

من ملائکه را دیدم که بین زمین و آسمان با آبی زلال در ظرفهای نقره او را غسل می‌دهند. (۳)

یکی از یاران پیامبر گفت:

لحظه شهادت حنظله، من به جنازه‌اش نزدیک شدم، دیدم قطراب آب از موهای سر و صورتش می‌چکد. (۴) اما هر چه در آن اطراف نگاه کردم نشانی از آب نیافتم. این قصه را برای پیامبر بازگو کردم.

پیامبر کسی را فرستاد سراغ همسرش و از او راجع به حنظله سؤال کرد.

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۷۴.

۴- همان، ج ۱، ص ۲۷۴.

ص: ۱۳۳

همسرش جمیله گفت: حنظله وقتی از خانه به میدان جنگ می‌رفت نگذاشت غسلش تمام شود و با حال جنابت وارد میدان نبرد شد. (۱)***

در میدان رزم بدن حنظله کنار پیکر حمزه و عبدالله بن حَجْش قرار گرفته بود. (۲)

ابوعامر پدر حنظله هنگامی که از کنارشان می‌گذشت، نگاهی به بدن پسرش کرد و او را خطاب نمود که:

فرزندم اگر من بودم، تو را از همکاری با پیامبر برحذر می‌داشتم.

به خدا سوگند: تو فرزند خوبی برای پدرت بودی، در زندگی اخلاقی پسندیده داشتی، در مرگت هم با بزرگان قومت کشته شده‌ای، و اگر خدا جزای خیری بدهد تو نیز از آن بی‌نصیب نخواهی بود.

هان مواظب باشید. گرچه حنظله با من مخالف بود اما هرگز نباید بدنش را مُثله کنید. (۳) پی‌نوشت‌ها:

۱- همان، ج ۱، ص ۲۷۴.

۲- انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۳۳۰. تحقیق دکتر محمد حمیدالله. چاپ دارالمعارف مصر.

۳- همان.

ص: ۱۳۴

حرم جناب ابراهیم فرزند رسول خدا- ص-

از جمله بقعه‌ها و گنبد و بارگاهها که در داخل بقیع به وسیله وهابیان منهدم گردیده است، ساختمان بقعه وحرم متعلق به جناب ابراهیم فرزند رسول خدا- ص- می‌باشد. و از این جهت که پیکر جناب ابراهیم در کنار قبر عثمان بن مظعون صحابه جلیل القدر رسول خدا- ص- به خاك سپرده شده و هر دو قبر در کنار هم قرار گرفته‌اند. این بقعه همانگونه که به بقعه جناب ابراهیم مشهور شده است، گاهی به عثمان بن مظعون هم نسبت داده می‌شود.

چگونگی حرم و ضریح جناب ابراهیم

وضعیت حرم جناب ابراهیم در کتب تاریخ و مدینه‌شناسی، از اوایل قرن هفتم مطرح و در مقاطع مختلف از آن سخن گفته شده است ولی قبل از تاریخ یاد شده، آیا این بقعه به چه شکل بوده و اصلًا دارای ساختمان بوده است یا نه، در این مورد مطلبی بدست نیامده است ولی آنچه مسلم است و با اهمیتی که رسول خدا- ص- به هنگام دفن این دو بزرگوار، برای حفظ و بقای قبر آنان قائل بوده است، این دو قبر در میان مسلمانان در طول تاریخ مشخص و دارای احترام و از قبوری بوده که مسلمانان زیارت این دو قبر را همانند قبور سایر شخصیتهای مذهبی از اعمال مستحب و جزء وظائف مهم می‌دانستند و طبعاً در حفظ اصل قبرها و در ایجاد سقف و سایه‌بان در روی آنها تلاش می‌نمودند.

ابن جبیر (متوفای ۶۱۴) در مورد این بقعه می گوید: «و أَمامَهُ قَبْر

ص: ۱۳۵

السّلالة الطاهرة ابراهيم بن النبى- ص- و عليه قبة بيضاء» (۱) در مقابل قبر مالک بن انس قبر سلاله رسول خدا است و در روی این قبر گنبدی است سفید رنگ. مشابه همین جمله را ابن بطوطه جهانگرد دیگر (۷۵۶) ذکر نموده است. (۲)

ابن جبیر در مورد ضریح جناب ابراهیم پس از آن که زیبایی و استحکام ضریح ائمه بقیع را با این بیان توصیف می‌کند که: اصل این ضریح از چوب اما بدیعترین و زیباترین نمونه‌ای است از نظر فن و ظرافت و نقاشی. برجسته از جنس مس بر آن ترسیم و میخکوبی‌هایی به جالبترین شکل در آن تعبیه شده که نمای آن‌را هرچه زیباتر و جالبتر نموده است.

می گوید: «و على هذا الشكل قبر ابراهيم بن النبى». (۳)

«قبر ابراهیم فرزند پیامبر نیز به همین شکل است.»

پس از ابن جبیر، ابن نجار مدینه شناس (متوفای ۶۴۳) نیز از بقعه و ضریح جناب ابراهیم یاد نموده و چنین می گوید:

«و قبر ابراهيم بن النبى و عليه قبة و ملبن ساج». (۴)

«قبر ابراهیم فرزند پیامبر دارای گنبد و ضریحی از چوب ساج می‌باشد».

محمد بن احمد مطری (متوفای ۷۴۱ ه) در کیفیت ساختمان این بقعه می گوید: «و عليه قبة فيها شباك من جهة القبلة و هو مدفون عند جنب عثمان بن مظعون رضى اللّه عنه». (۵)

«در روی بقعه ابراهیم گنبدی است و در دیوار سمت جنوبی این بقعه، شبکه‌هایی وجود دارد و او در کنار قبر عثمان بن مظعون دفن شده است».

از گفتار سمهودی (متوفای ۹۱۱) معلوم می‌شود که این بقعه و ضریح در زمان وی نیز به همان شکلی بوده که مطری و دیگر مدینه

۱- رحله ابن جبیر، ص ۱۴۴.

۲- رحله ابن بطوطه، ص ۱۱۹.

۳- رحله، ابن جبیر، ص ۱۴۴.

۴- اخبار المدینه، ص ۱۵۵.

۵- التعریف بما انسته الهجرة من معالم دار الهجرة، چاپ قاهره، ص ۴۶.

ص: ۱۳۶

شناسان قبل از وی یاد نموده‌اند؛ زیرا او می‌گوید:

«و قبره علی نعت قبر الحسن و العباس و هو ملصق الی جدار المشهد القبلی و فی هذا الجدار شباک». (۱)

(ضریح) ابراهیم همانند (ضریح) حسن-ع- و عباس است و این ضریح چسبیده به دیوار جنوبی حرم و در این دیوار شبکه‌هایی وجود دارد.

سید اسماعیل مرندی که در سال ۱۲۵۵ هجری مدینه را زیارت نموده و در کتاب خود از این بقعه چنین یاد می‌کند و دیگر قبه حضرت ابراهیم پسر حضرت رسول خدا است که یک ضریح دارد. (۲)

نایب الصدر شیرازی هم که در سال ۱۳۰۵ ه. سفر حج نموده است، در شمار بقعه‌های موجود در بقیع می‌گوید: و بقعه ابراهیم بن النبی- ص- بر سر در آن چند شعر ترکی است و یک مصرع آن که فارسی است نقل می‌شود: «شهزاده سلطان رسل ابراهیم». (۳)

ابراهیم رفعت پاشا که برای آخرین بار در سال ۱۳۲۵ و تقریباً بیست سال قبل از تخریب آثار مذهبی در حجاز، بقیع را زیارت نموده، از این بقعه چنین نام می‌برد: «گنبد و بارگاه عباس و حسین بن علی- علیه السلام- از همه گنبد و بارگاههای موجود در بقیع؛ مانند گنبد ابراهیم و ... بزرگتر و مرتفع‌تر است.» (۴)

خلاصه: آنچه از گفتار این مورخان و نویسندگان از قرن هفتم تا قرن چهاردهم هجری بدست آمد، این است که قبر شریف جناب ابراهیم سلاله پاک رسول خدا- ص- و جناب عثمان بن مظعون یکی از باوفاترین صحابه‌ها و یاران آن حضرت؛ همانند سایر قبور اقوام پیامبر اسلام- ص- در بقیع دارای بقعه و گنبد و بارگاه بوده است و قبر جناب ابراهیم که دارای زیباترین ضریح همانند ضریح ائمه بقیع- علیهم السلام- و در سمت جنوبی این بقعه و متصل به دیوار قرار گرفته و در این سمت از دیوار شبکه‌هایی نیز

۱- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۸.

۲- توصیف مدینه به نقل فصلنامه میقات حج، شماره ۵، ص ۱۱۸.

۳- سفرنامه نایب الصدر شیرازی، ص ۲۳۰.

۴- مرآت الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۶.

ص: ۱۳۷

تعبیه شده بود که ارتباط زایرین با داخل حرم بوسیله این شبکه حفظ می گردد.

و بالأخره توجه زائرین و حجاج که در طول تاریخ از نقاط مختلف جهان به مدینه منوّره مشرف می‌شدند، به این بقعه شریف و قبر مبارک منعطف می گشت و اگر در اثر کثرت و ازدحام زائرین، امکان وارد شدن به داخل این حرم وجود نداشت، طبعاً از بیرون حرم و از مقابل شبکه، قبر فرزند رسول خدا را زیارت و در این محل به دعا و راز و نیاز با خداوند متعال می‌پرداختند.

و اینک در مورد این حرم شریف تذکر دو موضوع ضروری به نظر می‌رسد: یکی معرفی سایر مدفونین در این محل و دومی بیان تاریخ بنای این بقعه و بارگاه.

سایر مدفونین در بقعه ابراهیم

بطوری که در گفتار بعضی از مورخان و مدینه‌شناسان ملاحظه فرمودید و در آینده نیز به آن خواهیم رسید، قبر جناب ابراهیم در کنار قبر عثمان بن مظعون و هر دو زیر یک گنبد قرار داشتند. ولی بعضی از مورّخان علاوه بر قبر عثمان بن مظعون وجود قبر تعدادی دیگر از صحابه را نیز در این بقعه گزارش کرده‌اند؛ از جمله قبر عبدالرّحمان بن عوف.

ابن نجار در ضمن روایتی می گوید: «عایشه در آخرین روزهای زندگی عبدالرحمان بن عوف، بر وی پیام داد که در صورت تمایل می تواند وصیّت کند در داخل حرم پیامبر دفن شود، ابن عوف در پاسخ این پیام گفت:

«گذشته از این که نمی‌خواهم خانه رسول خدا و محل زندگی عایشه را بوسیله دفن شدن، در مضیقه قرار دهم من با عثمان بن مظعون پیمانی دارم که هر یک از ما جلوتر از دنیا رود، دوّمی هم در جوار او به خاک سپرده شود.

ص: ۱۳۸

ابن نجار پس از نقل این روایت می گوید: «بنابر این، قبر ابن عوف هم مانند ابن مظعون در کنار قبر ابراهیم در داخل بقعه او قرار دارد». (۱) قبر اسعد بن زراره

عباسی از علمای قرن یازدهم پس از اشاره به بقعه جناب ابراهیم و عثمان بن مظعون می گوید: «و نقل می کنند در این بقعه غیر از قبر این دو شخصیت، قبر چند تن دیگر از صحابه واقع شده است. یکی از آنها اسعد بن زراره و دیگری سعد بن ابی‌وقاص که در عقیق بدرود حیات گفت و جنازه‌اش به مدینه منتقل و در این محل بخاک سپرده شد و همچنین قبر عبدالرحمن بن عوف و عبداللّه بن مسعود و خنیس بن حذافه سهمی در داخل حرم جناب ابراهیم واقع گردیده است». (۲)

علی حافظ (۳) از مؤلفان قرن اخیر پس از ذکر افراد پنجگانه یاد شده، می گوید: «و بنابر تأیید بعضی از مورّخان، قبر فاطمه بنت اسد نیز در این محل و در داخل حرم ابراهیم واقع شده است». (۴)

سمهودی مدینه‌شناس معروف که یک قرن قبل از عباسی می‌زیسته است می گوید: «در طرف شمال قبر جناب ابراهیم و در داخل حرم او، شکل دو قبر جدید به چشم می‌خورد که نه ابن نجار و نه هیچیک از مدینه‌شناسان بعد از وی از این دو قبر یاد ننموده‌اند».

سمهودی اضافه می کند: «همانگونه که قبلًا اشاره نمودیم، مورّخان می گویند: قبر ابراهیم در کنار قبر عثمان بن مظعون قرار گرفته و عبدالرّحمان بن عوف هم طبق وصیت خود در این مکان بخاک سپرده شده است و لذا مناسب است این دو صحابه نیز مانند ابراهیم در این محل زیارت شوند». (۵)

از گفتار سمهودی ظاهر می‌شود که به عقیده وی، بجز ابن مظعون و

۱- اخبار مدینهٔ الرسول، ص ۱۵۶.

۲- عمدهٔ الاخبار فی مدینهٔ المختار، ص ۱۵۲.

۳- فصول من تاریخ المدینهٔ المنوره، ص ۱۶۹.

۴- در بحث تاریخ حرم ائمه بقیع، مردود بودن این احتمال را توضیح داده‌ایم مراجعه شود.

۵- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۹.

ص: ۱۳۹

ابن عوف، از صحابه کسی در داخل بقعه ابراهیم دفن نشده است و چند تن از صحابه که بعضی از مورّخان از آنها یاد نموده‌اند، که در مجاورت ابراهیم و در داخل بقعه او بخاک سپرده شده‌اند، قبر آنان در مجاورت او ولی در خارج بقعه، و نه در داخل آن، قرار دارد».

و اما تاریخ بنای این بقعه و ضریح

همانگونه که قبلًا آوردیم، ساختمان حرم و ضریح جناب ابراهیم از اوایل قرن هفتم و به وسیله ابن جبیر مطرح شده است و او هم از وضع موجود این حرم و ضریح و از آنچه خود شاهد آن بوده یاد نموده است اما آیا همان بقعه و ضریح در چه تاریخ و به وسیله چه کسی ساخته شده و همچنین این حرم قبل از این بنا و در طول قرنهای اول به چه شکل بوده، در گفتار نویسندگان و مورخان در این مورد مطلب صریحی وجود ندارد و لیکن از شواهد و قرائن موجود در گفتار آنان و تصریح بعضی از بزرگان شیعه می‌توان در مورد تاریخ تقریبی و نسبت به بانی این بقعه و ضریح اظهار نظر نمود.

مرحوم علامه قاضی نوراللّه شوشتری پس از آنکه مجد الملک را بانی ساختمان حرم ائمه بقیع معرفی می‌کند، می‌گوید: «و چهار طاق عثمان بن مظعون را که اهل سنت چنین پندارند، که مقام عثمان بن عفان است، او بنا کرده است و مشهد امام موسای کاظم و امام محمد تقی در مقابر قریش در بغداد را هم او بنا نموده است و مشهد سید عبدالعظیم حسنی در ری و غیر آن از مشاهیر سادات علوی و اشراف فاطمی- علیهم السلام- از آثار او است». (۱)

۱- مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۸.

ص: ۱۴۰

و اما در مورد ضریح جناب ابراهیم

بطوری که ملاحظه فرمودید، ابن جبیر جهانگرد معروف و سمهودی مدینه‌شناس مشهور، در ضمن توصیف از ضریح ائمه بقیع و معرفی ضریح ابراهیم به مشابهت و هم‌قرین بودن آن دو، تکیه و تأکید نموده‌اند و این گفتار و تشبیه، که نشانگر شباهت تام از نظر فنی و مواد اولیه و استحکام و ظرافت و نقوش و خطوط موجود در این دو ضریح است طبعاً گویای این حقیقت هم می‌باشد که آنها در یک زمان و در زیر نظر یک صنعتکار و به دست یک استاد کار ساخته شده‌اند.

بطور خلاصه در ارتباط با ساختمان حرم و ضریح جناب ابراهیم سه موضوع قابل توجه است:

۱- ایجاد گنبد و بارگاه و ساخته شدن ضریح ائمه بقیع به وسیله مجد الملک بوده که در محل خود توضیح داده شد.

۲- قاضی نوراللّه شوشتری تصریح می‌کند که حرم جناب ابراهیم نیز به وسیله مجد الملک ساخته شده است.

۳- و بالأخره شباهت‌هایی که در میان دو ضریح وجود داشته است.

و از مجموع این سه مطلب می‌توان چنین نتیجه گیری نمود که بانی ضریح جناب ابراهیم، مانند حرم او و مانند حرم و ضریح ائمه بقیع، مجد الملک براوستانی است که در اواخر قرن پنجم هجری ساخته شده است.

سنت رسول اللّه- ص- در تدفین ابن مظعون و ابراهیم- ع-

این بود آنچه در مورد تاریخ بقعه و بارگاه و قبر جناب ابراهیم و عثمان بن مظعون بدست ما رسیده است و در اختیار خوانندگان ارجمند قرار دادیم.

ص: ۱۴۱

ولی در مورد این دو شخصیت، موضوع مهم و نکته حساس و جالبتر، از جنبه تاریخ، توجّه به سنّت رسول خدا و توجه به روش آن حضرت در کیفیت تشییع و تدفین آنها و فراگرفتن احکام اسلامی در اجرای سنت عملی آن بزرگوار در مورد تدفین و مراسم پس از آن، نسبت به همه مسلمانان مخصوصاً آنان که از قداست و معنویت بیشتری برخوردارند و با رسول خدا پیوند خانوادگی و یا افتخار صحابگی آن حضرت را دارند و همچنین کسانی که دارای خدمات ارزنده به اسلام و قرآن می‌باشند.

زیرا مسلّم است که مراسم تشییع و تدفین ابن مظعون و ابراهیم بدستور مستقیم و به مباشرت شخص رسول خدا انجام گرفته و در حقیقت آن حضرت این بخش از دستورات آیین خویش را عملًا بعنوان درس و برنامه همگانی در این دو مراسم تعلیم فرموده است و تمام مسلمانان موظّفند این درس را همانند سایر برنامه‌های دینی فرا گیرند و از سنت رسول خدا- ص- پیروی و دستور او را اجرا و عملی سازند که «ما آتاکُم الرَّسُول فَخُذُوه و مانهاکم عَنْهُ فَانْتَهُوا».

بیان این برنامه عملی و توضیح این سنت جاودانی ایجاب می‌کند که مروری داشته باشیم به بیوگرافی ابن مظعون و جناب ابراهیم و نگاهی بر مراسم تشییع و تدفین پیکر پاک این دو شخصیت بزرگوار؛ آنچنان که در منابع حدیثی و تاریخی نقل گردیده است.

عثمان بن مظعون در مکه

صحابه بزرگ؛ عثمان بن مظعون، کنیه‌اش ابوسائب از سابقین در اسلام و چهاردهمین فرد است که در مکه به ندای توحید پیامبر- ص- لبیک گفته و اسلام را پذیرفته است و یکی از مسلمانان مجاهد و مبارز و از کسانی بوده است که دفاع از حریم اسلام و فداکاری در حمایت از شخص

ص: ۱۴۲

رسول خدا- ص- را در رأس وظایف و برنامه‌های زندگی خویش قرار داده است.

بنا به گفته بعضـی از مورخان، وی افتخار اخوّت و برادری رضاعی با رسول خدا- ص را هم داشته است و او از آن عده از مسلمانها است که (هاجر الهجرتین) در اثر فشار مشـرکین مکه، هم در هجرت به حبشه شـرکت نمود و هم جزء مهاجرین به مدینه بود. و طبق گفتار بعضی از مورّخان سرپرستی مهاجرین حبشه از طرف رسول خدا- ص- بر وی محول شده بود.

ابن مظعون و ردّ پناهندگی مشرکان

عثمان بن مظعون در مراجعت ازحبشه با این که در جوار و پناه ولید بن مغیره یکی از سرشـناسان مشـرک مکه قرار گرفت و از ایذاء و اذیت مشـرکان در امان بود اما برای هماهنگی با سایر مسلمانان و اعلان استقلال و عظمت اسلام و تحقیر شرک و بت‌پرستی جوار او را مردود اعلان نمود و تمام عواقب و آثار خطرناک آن را جانانه پذیرا گردید و به ولید چنین گفت:

«من اینـک از جوار تو خـارج می گردم؛ زیرا دوست دارم هماننـد پیـامبر و مسـلمانان دیگر، بجز خـدا، در پناه کسـی نباشم و از ولید خواست که این موضوع در میـان مردم مکه اعلاـن شود، از این رو به همراه وی وارد مسـجد الحرام گردیـد و در میان سـران قریش خارج شدن خویش را از پناه ولید اعلان نمود. (۱) عثمان بن مظعون در مدینه‌ابن مظعون پس از هجرت به مدینه، گذشته از این که یکی از یاران عابد و زاهد رسول خدا- ص- بحساب می‌آمد یکی از چند نفر از صحابه بود

۱- طبقات ابن سـعد ۳ ق، ج ۱، ص ۲۸۶؛ اصابه، ج ۲، ص ۴۶۴؛ استیعاب، ج ۳، ص ۸۵؛ تاریخ الإسـلام ذهبی، حوادث سال دوم هجرت.

ص: ۱۴۳

که از دیگر یاران آن حضرت نسبت به احکام آشناتر و از این لحاظ در میان سایرین معروفتر بودند.

ابن مظعون در زهد و دوری از لذائذ زندگی، به اینجا رسید که تصمیم گرفت حتّی بعضی از مباحات را نیز ترک کند، از این رو از معاشرت با همسرش نیز خودداری ورزید. همسر او شکایت به نزد رسول خدا برد، آن حضرت او را از این عمل منع و به انجام وظایف نسبت به زن و فرزند تشویق فرمود.

ابن مظعون جزء کسانی بود که در دوران جاهلی نیز لب به شراب نمی‌زد و شعارش این بود: «شخص عاقل هیچگاه به چیزی که عقل را زایل و موجب تمسخر دیگران می گردد نزدیک نمی‌شود».

و او جزء چند تن از صحابه است که تصمیم گرفتند برای مبارزه با گناه و دوری از معصیت، خود را «اخصاء» و غریزه جنسی خود را بطور کلّی از بین ببرند و در این مورد نیز با مخالفت رسول خدا مواجه گردیدند و رسول خدا فرمود: «یا ابن مظعون علیك بالصّوم فانّها مجفرة»؛ «بر تو باد روزه گرفتن که شکننده غریزه جنسی است».

ابن مظعون جزء بدریون از یکصد و سیزده نفر صحابه است که در جنگ بدر شرکت جسته و این افتخار و از خودگذشتگی را بر افتخارات دیگرش افزوده است.

بهرحال، وی معیار و الگوی فضیلت و زهد و تقوا و از خودگذشتگی معرفی شده است و لذا در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «السلام علی عثمان بن امیرالمؤمنین سمّی عثمان به مظعون». (۱) گریه رسول خدا در مرگ عثمان بن مظعون عثمان بن مظعون در ذی حجه سال دوم هجرت، پس از آن که در

۱- تلخیص از اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۸۶؛ اصابه، ج ۲، ص ۴۶۴؛ استیعاب، ج ۳، ص ۸۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۹؛ فروع کافی، ج ۲، ص ۵۶، ۵۷.

ص: ۱۴۴

جنگ بدر شرکت نمود، بدرود حیات گفت و او اوّل کسی است از مهاجرین، که در بقیع بخاک سپرده شد. (۱)

مورّخان و شرح حال نویسان از جمله ابن عبدالبر (متوفای ۴۶۳) و ابن اثیر (متوفای ۶۳۰) از ابن عباس نقل نموده‌اند که رسول خدا- ص- به هنگام مرگ عثمان بن مظعون، در بالین وی نشسته بود، صورت به صورت او گذاشت، چون سر برداشت اشک در دیدگان آن حضرت حلقه زده بود و دوّمین بار صورت به صورت او گذاشت چون سر برداشت اشک و اندوه آن حضرت برای همه حاضرین مشهود بود و سوّمین بار صدای ناله و شیونِ آن حضرت بلند گردید و حاضرین با دیدن این منظره گریه و شیون سر دادند. (۲) بوسه رسول خدا بر پیشانی ابن مظعون

در منابع شیعه از امام صادق- ع- (۳) و در منابع اهل سنت از عایشه (۴) روایت شده است که رسول خدا- ص- پس از تغسیل و تکفین ابن مظعون، در حالی که اشک می‌ریخت بر پیشانی او بوسه زد «فلما غسل و کفن قَبّله رسول اللّه بین عینیه» (۵) در مسند احمد بن حنبل و طبقات گفتار عایشه چنین نقل شده است: «انّ رسول اللّه قَبّل عثمان بن مظعون و هو میت، قال فرأیت دموع النبی تسیل علی خدّ عثمان بن مظعون». (۶)

و همچنین این نکته از گفتار محدّثان و مورّخان به وضوح بدست می‌آید که رسول خدا- ص- بهنگام مرگ و دفن پیکر ابن مظعون و بعدها تا آن حضرت زنده بود، با قول و عملش و با گفتار و کردارش بر حفظ اثر قبر و ابقاء نام این صحابه جلیل القدر توصیه و تأکید می‌فرمود و بر سر تربت وی حاضر می‌گردید و یاد او را زنده و برای وی از خداوند متعال اعلای درجه و نزول رحمت درخواست می‌نمود.

۱- و اولین کسی که از انصار در بقیع دفن شده است اسعد بن زراره می‌باشد.

۲- استیعاب، ج ۳، ص ۸۷؛ اسد الغایهٔ، ج ۳، ص ۳۸۳.

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۱، احکام الاموات؛ فروع کافی، ج ۱، ص ۷۲ و ۷۳؛ تنقیح‌المقال، ج ۲، ص ۲۴۹.

۴- سنن ترمذی کتاب الجنائز، ح ۹۹۴؛ استیعاب، ج ۳، ص ۸۵.

۵- سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۱۷۹؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۰۰؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۸۷؛ استیعاب، ج ۳، ص ۸۵؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۹.

۶- مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۵۵ و ۵۶ و ۲۰۶؛ طبقات، ج ۳، ق ۱، ص ۲۸۸.

ص: ۱۴۵

نمونه‌هایی از گفتار و عمل رسول خدا- ص- در این مورد

پیامبر اسلام- ص- بهنگام مرگ ابن مظعون، چنین فرمود: «ادفنوا عثمان بن مظعون بالبقیع یکن لنا سلفاً فنعم السلف سلفنا عثمان بن مظعون». (۱)

و این جمله را بهنگام دفن پیکر او نیز تکرار نمود: «نعم السلف الصالح عثمان بن مظعون». (۲)

و بهنگام مرگ فرزند عزیزش ابراهیم فرمود: «الحقوه بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون». (۳)

بکار گیری و تکرار کلمه «سلف صالح» مخصوصاً بهنگام دفن ابراهیم و پس از گذشت هشت سال از وفات ابن مظعون تأکید بر این است که باید یاد ابن مظعون بعنوان یادگاری از گذشتگان صالح و نمونه‌ای از صحابه فداکار رسول خدا زنده و جاوید بماند و نام و خاطره او از خاطره‌ها محو نگردد.

نصب سنگ بر قبر ابن مظعون

پس از این که پیکر عثمان بن مظعون دفن گردید، رسول خدا- ص- با دست مبارکش قطعه سنگی را بعنوان نشانه و علامت بر قبر وی نصب و با این عمل خویش نیز همانند گفتارش یاد او را زنده و قبر او را برای همیشه مشخص فرمود.

ابن عبدالبر می‌گوید: «و اعلم النّبی- ص- قبره بحجر و کان یزوره». (۴) رسول خدا قبر عثمان را با قطعه سنگی مشخص فرمود و همیشه این قبر را زیارت می‌نمود. و هم او از عبیداللّه بن رافع چنین نقل می‌کند:

«فوضع رسول اللّه حجراً عند رأسه و قال هذا فرطنا». (۵) همین جمله را ابن سعد در طبقات هم نقل نموده است. (۶)

۱- تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۱۰۰؛ استیعاب، ج ۳، ص ۸۵؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۸۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۹.

۲- همان.

۳- همان.

۴- استیعاب، ج ۳، ص ۸۵.

۵- همان.

۶- طبقات، ج ۳، ق ۱، ص ۲۸۹.

ص: ۱۴۶

در دعائم الإسلام از امیرالمؤمنین نقل می کند: «انّ رسول اللّه- ص- لما دفن عثمان بن مظعون دعا بحجر فوضعه عند رأس قبره و قال یکون عَلَماً لیدفن الیه قرابتی». (۱)

در تاریخ الکامل می گوید: «و جعل رسول اللّه- ص- علی رأس قبره حجراً علامةً لقبره». (۲)

سمهودی در ضمن نقل اصل موضوع و این که رسول خدا- ص- قطعه سنگی را بر روی قبر ابن مظعون نصب نمود به کیفیت این سنگ، به قبر نیز اشاره می کند و می گوید: «این قطعه سنگ نه قطعه سنگ معمولی بلکه قسمت پایین یک هاون سنگی بود که پس از شکسته شدن و غیر قابل استفاده بودن، رسول خدا- ص- آن را بر قبر عثمان بن مظعون نصب نمود «فجعل رسول اللّه- ص- اسفل مهراس علامهٔ علی قبره» آنگاه فرمود: «لأجعلنک للمتّقین اماماً». (۳) سرگذشت این سنگ قبر

این بود گفتار رسول خدا- ص- در مورد عثمان بن مظعون و این بود عملکرد آن حضرت در مراسم تدفین وی و نصب نمودن سنگ قبر بر روی قبر او و تا علامتی بر آن قبر باشد و آیندگان آن را بشناسند و نسبت به صاحبش عرض ادب و احترام نمایند و خاطره او را بعنوان سرمشق زنده بدارند.

و این قطعه سنگ تا دوران خلافت معاویهٔ بن ابی سفیان در روی این قبر قرار داشت و صحابه رسول خدا و مسلمانان طبق دستور و ارشاد رسول خدا- ص- به وسیله این علامت، قبر ابن مظعون را می شناختند و مانند خود آن حضرت به زیارتش می شتافتند ولی در دوران معاویه که مروان بن حکم امارت مدینه را به دست گرفت، دستور داد این علامت و این قطعه

۱- بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۲.

۲- الکامل، ج ۲، ص ۹۷ و ۹۸.

۳- وفاء الوفا، ج ۳، ص ۹۱۴.

ص: ۱۴۷

سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشتند و در روی قبر عثمان بن عفان نصب نمودند. مروان می‌گفت: «واللّه لایکون علی قبر عثمان بن مظعون حجر یعرف به»؛ «بخدا سوگند برای من قابل قبول نیست که در قبر عثمان بن مظعون علامتی باشد و با آن شناخته شود».

و این عمل از نظر افکار عمومی آنچنان زننده و مورد اعتراض بود که افراد سرشناس از بنی‌امیه نیز اظهار مخالفت نمودند و به مروان گفتند: «چرا قطعه سنگی را که با دست رسول خدا نصب شده بود، بجای دیگر منتقل نمودی» ولی مروان به این اعتراضها توجهی نکرد و در پاسخ آنان گفت:

عثمان فعثمان! چه فرق می‌کند آن عثمان یا این عثمان و گاهی چنین گفت: «اما واللّه اذ رمیت فلا یرد» به خدا سوگند پس از این تغییر مکان قابل برگشت نیست. (۱) ابراهیم از تولد تا وفات

این بود اجمالی از تاریخ زندگی عثمان بن مظعون و نکات برجسته‌ای از زهد و عبادت و مبارزه و استقامت او در برابر کفر و شرک و همچنین نکاتی درباره مرگ و مراسم تدفین و احترام و تجلیل رسول خدا- ص- از این صحابه جلیل و گریه آن بزرگوار در کنار پیکر او.

و اینک اجمالی از بیوگرافی جناب فرزند رسول خدا و نکاتی از تولد و عاطفه و محبت رسول خدا- ص- نسبت به این فرزند عزیزش و چگونگی انتقال و تدفین این طفل شانزده ماهه و گریه رسول خدا و سایرین در کنار پیکر و بهنگام دفن این دُردانه پیامبر- ص-.

مراسم تولد

رسول خدا- ص- در ذیقعده سال ششم هجری که از جنگ حدیبیه

۱- اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۸۷؛ تاریخ المدینه ابن زباله به نقل وفاء الوفا، ج ۳، ص ۸۹۴ و ۹۱۴؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۱۰۲؛ عمدة الاخبار، ص ۱۵۲.

ص: ۱۴۸

مراجعت فرمود، نـامه‌ای به وسـيله يکی از اصـحابش به نام حاطب بن ابی بلتعه به مقوقس پادشاه اسـکندريه ارسال داشت که رسول خـدا- ص- در اين نامه او را به توحيـد و قبول اسـلام فراخوانـده بود. مقوقس گرچه اسـلام را نپـذيرفت ولی احترام و ادب کامل را نسبت به نامه رسول خدا و پيک آن حضرت مراعات نمود و هنگام دريافت نامه گفت از اين پيام عطر خير و نيکی استشمام می‌شود و دسـتور داد نامه رسول خدا در ميان صـندوقی از عاج محفوظ بماند و به همراه پاسخ اين نامه دو کنيز به نام ماريه و سـيرين که هر دو خواهر و از زيبايی برخوردار بودند با هدايای ديگر به محضر رسول خدا- ص- ارسال نمود. اين دو خواهر پس از ورود به مدينه طبق دعوت و هـدايت شـخص رسول خدا به آيين اسـلام گرويدند و در تاريخ جزء زنان مؤمنه و بافضـيلت شـناخته می‌شوند. رسول خدا ماريه را برای خود نگهداشت و سـيرين را به حسان بن ثابت شاعر معروف اهدا نمود. حسان از سيرين دارای فرزندی شد به نام عبدالرّحمان که با ابراهيم فرزند پيامبر پسرخاله می‌باشند. (۱) انتقال ماريه به خارج از مدينه

از روزهای اول ورود ماريه به خانه رسول خدا- ص- بعضی از همسران آن حضرت به وی با چشم حسادت نگاه می‌کردند و تحمل اين بـانوی جوان و تـازه وارد برای آنـان سـخت می‌نمود بـا ظاهر شـدن اثر حمل در وی، اين حالت شديـدتر و اظهار ناراحتی بيشتر گرديد؛ بطوری‌که رسول خدا- ص- برای حفظ توازن در ميان همسران و در داخل زندگيش مصلحت را در اين ديدند که ماريه را علی‌رغم علاقه و محبت فوق‌العاده‌ای که به وی داشـتند به خارج مـدينه منتقل و از ساير همسـرانش جـدا سازنـد، از اين رو ماريه در ميان بستانی که متعلق به پيامبر و در ميان قبيله بنی‌مازن و در

۱- طبقات ابن سعد، ج ۱، ق ۱، ص ۸۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۸؛ البداية و النهايه، ج ۵، ص ۳۰۷.

ص: ۱۴۹

نزدیکی مسجد قبا قرار داشت اسکان داده شد که این محل بعدها به نام مشربه ام ابراهیم (۱) مشهور گردید و پس از چند ماه ابراهیم در این محل متولّد شد.

انتقال ماریه به خارج از مدینه را مورّخان چنین نقل نموده‌اند:

«و غار نساء رسول‌اللّه، واشتدّ علیهن حین رزق منها الولد»؛ (۲) بعضی از همسران پیامبر نسبت به ماریه حسد ورزیدند مخصوصاً آنگاه که دارای فرزند شد.

و صاحب طبقات نقل می‌کند: «پیامبر خدا ماریه را از محیط زندگیش دور ساخت؛ زیرا تحمّل وی برای همسران آن حضرت سخت بود و آنان حسد ورزیدند اما نه مثل عایشه. (۳)

و باز در طبقات و سایر کتب تاریخ، از خود عایشه نقل شده است که رسول خدا- ص- یک روز ابراهیم را به نزد من آورده، فرمود: «عایشه ببین این طفل چقدر به من شبیه است» گفتم هیچ شباهتی به تو ندارد، فرمود:

چقدر سفید (مانند من) و چاق است» گفتم طفلی که شیر گوسفند بخورد چاق و سفید می‌شود. (۴)

بهرحال ابراهیم در میان قبیله بنی‌مازن و در محل مشربه متولد گردید و سلمی همسر ابو رافع مامایی او را به عهده گرفت و لذا اولین کسی‌که مژده ولادت ابراهیم را به رسول خدا رسانید ابو رافع بود و آن حضرت غلامی بعنوان مژدگانی بر وی هدیه فرمود. رسول خدا- ص- در روز هفتم ولادت ابراهیم گوسفندی عقیقه نمود و شخصی به نام ابوهند موی سر وی را تراشید و بدستور پیامبر به وزن موها نقره به مساکین داده شد. سپس در داخل خاک دفن گردید. و در همین روز پیامبر خدا این فرزند را ابراهیم نامید و فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و گفت: السلام علیک یا ابا ابراهیم و من هم نام جدم ابراهیم را بر وی انتخاب نمودم. (۵)

۱- مشربه ام ابراهیم در دو کیلومتری سمت شرقی مسجد قبا واقع است. به مناسبت نماز خواندن رسول خدا- ص- در این محل تبدیل به مسجد گردیده و مورّخان این مسجد را جزء مساجد اطراف مدینه معرفی نموده‌اند و اینک این مسجد و محوطه متعلق به آن، تخریب و به صورت گورستانی جهت ساکنین آن منطقه درآمده، با دیواری مرتفع و قفل بزرگی بر درب آهنی آن که هیچ زائری نتواند وارد این محوطه شود. این وضع را اینجانب در ذیقعده ۱۴۱۳ ه. مشاهده نمودم.

۲- طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۶۸؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۴؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۷؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۸۶.

۳- «ان رسول‌اللّه جحب ماریه وقد ثقلت علی نساء النبی- ص- و عزن علیها ولامثل عایشه» طبقات ابن سعد، ج ۱، ق ۱، ص ۸۶.

۴- «فقال انظری الی شبهه بی فقلت ما أری شبهاً فقال الا ترین الی بیاضه و لحمه قلت من سقی البان اضأن سمن و ابیضّ. طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۸۶؛ البدایه و النهایه، ج ۵، ص ۳۰۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۷.

۵- طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۸۷.

ص: ۱۵۰

پس از تولـد ابراهیم هر یـک از همسـران انصار درخواست نمودنـد که رسول خـدا وظیفه پرسـتاری و شـیر دادن به ابراهیم را بر وی محول نماید و در این مورد به همدیگر سبقت می‌جستند، بالأخره این افتخار نصیب بانویی به نام امّ برده همسر ابوسیف گردید. خانه ابویوسف که شغل آهنگری داشت در همان محله بنی‌مازن و در نزدیکی مشربه ام ابراهیم قرار گرفته بود و ام ابراهیم را به نزد ماریه در مشـربه و به حضور رسول خـدا- ص- در مـدینه می‌برد و پس از دیدار آنان به خانه‌اش برمی‌گرداند و گاهی رسول خدا شخصـاً برای دیدن فرزندش به خانه امّ برده می‌رفت. (۱) محبت پیامبر نسبت به ابراهیم

انس بـن مالـک خـدمتگزار رسـول خـدا- ص- می‌گویـد: «مـن نسـبت به فرزنـد مهربـانتر از رسـول خـدا کسـی را ندیـده‌ام؛ زیرا به هنگامی که ام برده ابراهیم را پرستاری می‌نمود، گاهی رسول خـدا- ص- با این فاصـله دور، به خانه او می‌رفت و ابراهیم را در بغل می‌گرفت و او را می‌بوسید، سپس به دایه‌اش تحویل می‌داد و یک روز که رسول خدا- ص- باز قصد خانه امّ برده را داشت، من نیز به همراه او حرکت کردم، چون به خـانه ابویوسف رسـیدیم، دیـدم خـانه او پر از دود است. من به سـرعت وارد خانه شـدم واو را از ورود رسول خدا مطلع ساختم، او هم با عجله دست از کار کشید و کوره آهنگری را تعطیل نمود تا دود فضای خانه، آن حضرت را آزرده نسازد ولی رسول خدا- ص- با همین وضع وارد گردید و فرزندش را در بغل گرفت و به سینه چسبانید.

گریه رسول خدا و ماریه در کنار بستر ابراهیم

ابراهیم در خانه امّ برده مریض شد و در روز سه‌شنبه یازدهم

۱- طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۸۷؛ استیعاب، ج ۱، ص ۴۳؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۹.

ص: ۱۵۱

ربیع‌الاول سال دهم هجری که هیجده ماهه و بنا به قولی شانزده ماهه بود، از دنیا رفت. در منابع حدیثی متعدد نقل شده است: در دقایق آخر عمر وی و آنگاه که در حال نزع بود، رسول خدا- ص- در کنار بسترش نشسته بود و در حالی که اشکش بصورتش جاری می گردید چنین فرمود:

«تدمع العین و یحزن القلب و لانقول الّا ما یرضی الرّب و انا بک یا ابراهیم لمحزونون»؛ «قلبم اندوهناک و چشم گریان است و چیزی بجز رضای حق نمی گویم ای ابراهیم اینک در فراقت شدیداً اندوهناکیم.» (۱)

و در حدیث دیگری آمده است که آن حضرت پس از آن که فرمود:

«تدمع العین ...» این جمله را هم اضافه نمود: «و لو لا انّه وعد صادق و وعد جامع و ان الآخر لاحق بالاوّل لوجدنا علیک یا ابراهیم اشد من وجدنا و انابک لمحزونون»؛ «اگر مرگ وعده حق و همگانی نبود و اگر قرار نبود پسینیان به پیشینیان ملحق شوند، اندوه ما در فراقت، بیش از این می‌شد و در عین حال در فراقت شدیداً اندوهناکیم.» (۲)

و باز در حدیث دیگری که ابی داود متن آن را نقل نموده، چنین آمده است: «ففاضت عینا رسول اللّه- ص- فقال له سعد ما هذا؟ قال- ص- انّها رحمهٔ وضعها اللّه فی قلوب من یشاء و انّما یرحم اللّه من عباده الرحماء»؛ (۳) چون اشک پیامبر- ص- جاری شد، سعد عرض کرد: یا رسول‌اللّه این گریه چرا؟ فرمود این رحمت و عاطفه است که خداوند در دل کسانی که می‌خواهد قرار می‌دهد و خداوند از بندگان خویش بر آنها رحم می کند که در دلشان رحم باشد.»

عبدالرحمان بن حسان بن ثابت از مادرش سیرین نقل می کند که به هنگام مرگ ابراهیم من و خواهرم ماریه در کنارش بودیم با اینکه با ناله و شیون گریه می کردیم اما از سوی رسول خدا- ص- مخالفت به عمل نمی‌آمد ولی پس از مرگ او از شیون و فریاد کردن نهی نمود. (کلّما صحت انا

۱- این دو حدیث از منابع حدیثی در صحیح بخاری ج ۱، کتاب الجنائز، حدیث ۱۲۴۱؛ صحیح مسلم، ج ۲؛ کتاب الفضائل، ح ۲۳۱۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، کتاب الجنائز، ح ۱۵۸۹؛ سنن ابی داود، ج ۲ کتاب الجنائز، باب البکاء علی المیّت، مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۴. و از منابع تاریخی و رجالی استیعاب، ج ۱، ص ۴۴؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۹ نقل شده و در طبقات ابن سعد، ج ۱، ق ۱، ص ۸۸ و ۸۹ در طی ده روایت با مضامین متعدد نقل گردیده است.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۱، ق ۱، ص ۹۲؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۹؛ استیعاب، ج ۱، ص ۲۴.

۳- سنن ابی داود، کتاب الجنائز باب البکاء علی المیت.

ص: ۱۵۲

و اختی ما ینهانا فلما مات نهانا عن الصیاح). (۱) انتقال پیکر ابراهیم پس از مرگ ابراهیم که در محله بنی مازن در خارج مدینه بوقوع پیوست، به رسول‌خدا- ص- عرض کردند اینَ نَدْفَنُهُ؟؛ در کجا به خاکش بسپاریم؟ آن حضرت فرمود: «الحقوه بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون (۲) طبق این دستور پیکر طفل شانزده ماهه برای خاکسپاری در بقیع به مدینه منتقل گردید.

کیفیت انتقال جسد ابراهیم را در طبقات بدینگونه نقل می‌کند: «و حمل من بیت امّ برده علی سریر صغیر»؛ (۳) و از خانه امّ برده در میان تابوت کوچکی به مدینه حمل شد.

و در استیعاب نیز مشابه همین جمله را نقل نموده است: «و حمل علی سریر صغیر و صلّی علیه رسول‌اللّه- ص-» (۴) ولی ابن کثیر مفسر و مورخ معروف به جزئیاتی از نقل و تشییع جنازه ابراهیم اشاره دارد، او می‌گوید: «لما توفی ابراهیم ابن رسول‌اللّه- ص- بعث علی بن ابی طالب الی امّه ماریهٔ القبطیهٔ و هی فی مشربهٔ فحمله علی فی سفط و حمله بین یدیه علی الفرس ثم جاء به الی رسول‌اللّه- ص-». (۵)

بنابراین، انتقال جسد ابراهیم در میان صندوقچه‌ای چوبین (تابوت صغیر) و بوسیله امیر مؤمنان- ع- در حالی‌که سوار بر اسب بوده، انجام گرفته است.

غسل پیکر ابراهیم

بنا به نقل ابن عبدالبر، پیکر ابراهیم را مرضعه و پرستارش امّ برده غسل داد. (۶) ولی مشهور این است که مراسم غسل وی به وسیله فضل بن

۱- طبقات ابن سعد، ج ۱، ق ۱، ص ۹۲؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۹؛ استیعاب، ج ۱، ص ۲۴.

۲- تاریخ المدینه ابن شبه، ص ۱۰۰؛ استیعاب، ج ۳، ص ۸۵؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۳۸۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴۹.

۳- طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۹۲.

۴- استیعاب، ج ۱، ص ۴۳.

۵- البدایه و النهایه، ج ۴۵، ص ۳۱۱.

۶- استیعاب، ج ۱، ص ۴۳.

ص: ۱۵۳

عباس انجام گرفته است. و در این مراسم رسول خدا- ص- و عمویش عباس در گوشه‌ای نشسته بودند و چگونگی آن را نظاره می‌کردند «غسله فضل بن عباس و رسول اللّه و العباس جالسان». (۱) گریه رسول خدا- ص- به هنگام تکفین ابراهیم

در سنن ابن ماجه از انس بن مالك نقل می‌کند چون ابراهیم از دنیا رفت رسول خدا- ص- به هنگام کفن کردن جسد وی فرمود: «بر کفن نپیچید تا برای آخرین بار او را ببینم، آنگاه در کنار او نشست‌و روی‌جنازه‌خم‌شد و گریه نمود (لاتدرجوه فی‌اکفانه حتی‌انظراليه فأتاه فأنكب عليه وبکی). (۲)

این گریه رسول خدا در تاریخ ابن کثیر با توضیح جالبتری نقل شده است؛ زیرا او این جمله را نیز اضافه نموده است: «فبکی حتّی اضطرب لحياه و جنباه»؛ (۳) رسول خدا آن چنان گریه می‌نمود که چانه و شانه‌های آن حضرت از شدت گریه تکان می‌خورد.»

تشییع جنازه

ابن کثیر در ضمن جمله‌ای به تشییع جنازه ابراهیم اشاره می‌کند و می‌گوید: «فغسله و کفنه و خرج به و خرج معه النّاس» (۴) این جمله نشانگر این است که پس از مراسم تغسیل و تکفین آنگاه که جسد را به سوی بقیع حرکت داده‌اند مردم نیز در پشت سر جنازه به همراه رسول خدا- ص- به حرکت درآمده و همانند خود آن حضرت در تشییع جنازه ابراهیم شرکت نموده‌اند.

نماز رسول خدا بر ابراهیم

روایتی که در سنن ابو داود از عایشه نقل شده، می‌گوید: «رسول خدا

۱- طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۹۲؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۴۰.

۲- سنن ابن ماجه، کتاب الجنائز، ح ۱۴۷۵.

۳- البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۳۱۰.

۴- البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۳۱۱.

ص: ۱۵۴

بر جنازه ابراهیم نماز نخوانده است.» (۱) ولی مضمون روایات دیگری که خود ابوداود و سایر محدثان و مورخان و در منابع حدیثی و تاریخی آورده‌اند، این است که پیامبر اکرم- ص- بر پیکر فرزند صغیرش ابراهیم همانند اشخاص بزرگ نماز میت بجای آورده و سپس به خاک سپرده است. (۲)

در سنن ابن ماجه این حدیث چنین نقل شده است: «لما مات ابراهیم ابن رسول‌اللّه صلّی علیه رسول‌اللّه و قال ان له مرضعاً فی الجنهٔ».

در ضمن حدیثی در سنن ابی داود، محل اقامه این نماز نیز تعیین گردیده است: «لما مات ابراهیم ابن النبی- ص- صَلّی عَلَیْهِ رسول‌اللّه فی المقاعد». (۳)

ابن کثیر از مسند ابویعلی از ابن ابی اوفی نقل می‌کند که «صلّی رسول‌اللّه- ص- علی ابنه وصلیت خلفه و کبر علیه اربعاً». (۴)

کیفیت دفن ابن کثیر می‌گوید به هنگام دفن ابراهیم امیر مؤمنان- ع- وارد قبر شد و کف قبر را آماده و جسد را دفن نمود. «فَدَخل علّیٌ فی قبره حتی سوی علیه و دفنه.» (۵)

ولی به نقل دیگری که در طبقات و استیعاب آمده است، فضل بن عباس و اسامهٔ بن زید با هم وارد قبر شده‌اند: «قیل ان الفضل بن عباس غسل ابراهیم و دخل فی قبره هو و اسامهٔ بن زید». (۶)

به نظر می‌رسد هر دو مطلب درست باشد که در مرحله اوّل فضل بن عباس با همکاری اسامه و در مرحله آخر امیر مؤمنان شخصاً در آماده سازی قبر و دفن جسد ابراهیم اقدام نموده‌اند. و نقل ابن کثیر مؤید مطلبی است که در بعضی از منابع شیعه نقل شده که رسول خدا به امیر مؤمنان- ع- دستور داده است صورت ابراهیم را او به خاک بگذارد.

۱- سنن ابی داود، ج ۲، باب الصلاهٔ علی الطفل.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، کتاب الجنائز باب «جاء فی الصلاهٔ علی ابن رسول‌اللّه، ح ۱۵۱۱؛ سنن ابی داود، ج ۲ کتاب الجنائز باب فی الصلاهٔ علی الطفل، المصنف، ج ۳، ص ۵۳۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ق ۱، ص ۹؛ استیعاب، ج ۱، ص ۴۵؛ اسدالغابهٔ، ج ۱، ص ۴۰.

۳- از گفتار یاقوت حموی در معجم‌البلدان معلوم می‌شود که در مدینه چند محل بعنوان «مقاعد» یعنی میدان و محل نشست عمومی شناخته می‌شد و معروفترین آنها مقاعدی بود که در مقابل دکانهایی در نزدیکی خانه عثمان بن عفان واقع شده است.

۴- البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۵، ص ۳۱۰.

۵- البدایهٔ و النهایهٔ ج ۵، ص ۳۱۱.

۶- طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۹۲؛ استیعاب، ج ۱، ص ۴۶.

ص: ۱۵۵

گریه رسول خدا- ص- و مسلمانان در کنار قبر

در تاریخ ابن کثیر در ضمن بیان مراسم دفن ابراهیم از سومین گریه رسول خدا سخن به میان آمده است که در این مرحله، حزن و اندوه وگریه آن بزرگوار موجب اندوه شدید مسلمانان شرکت کننده در مراسم دفن گردیده و در کنار قبر با صدای بلند گریه نموده‌اند و آن حضرت مجدداً فرموده است:

«چشممان گریان و قلبمان محزون ولی چیزی‌که موجب خشم خداست بر زبان نمی‌آوریم و اینک ای ابراهیم در فراقت شدیداً محزون هستیم» (بکی رسول‌اللّه و بکی المسلمون حوله حتی ارتفع الصوت ثم قال تدمع العین و یحزن القلب و لانقول ما یغضب الرب و انّا علیک یا ابراهیم لمحزونون). (۱)

عبدالرّحمان حسان بن ثابت هم نقل می‌کند که مادرم سیرین (خواهر ماریه) می‌گفت به هنگام دفن ابراهیم من در کنار قبر بودم وگریه می‌کردم و کسی هم از گریه من ممانعت نمی‌نمود: (و انا ابکی عنده قبره و لاینهانی احد). (۲) نصب سنگ و ریختن آب بر قبر ابراهیم

رسول خدا- ص- به هنگام دفن ابراهیم در میان خشتها که در داخل قبر چیده می‌شود شکافی مشاهده فرمود و شخصاً قطعه کلوخی به جفار داد که در میان آن خشتها قرار بدهد، آنگاه فرمود: «انّها لاتضرّ لاتنفع ولکنّها تقر عین الحی» و پس از پوشانیدن قبر در گوشه‌ای از آن، قطعه سنگی دید آن را برداشت و با دست مبارکش خاک قبر را تسطیح و هموار نمود و چنین فرمود: «اذا اعمل احدکم عملًا فلیتقنه فانّه مما یسلی نفس المصاب.

آنگاه دستور داد مشک آبی آوردند و بر روی قبر ریختند و سپس

۱- البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۵، ص ۳۱۱.

۲- طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۹۲.

ص: ۱۵۶

سنگی بعنوان علامت بر بالای قبر ابراهیم نصب نمود.

صاحب طبقات نقل می‌کند: «امر رسول‌اللّه- ص- بحجر فوضع عند قبره ورش علی قبره الماء». (۱)

در مورد ریختن آب در جای دیگر چنین نقل می‌کند: به هنگام دفن ابراهیم رسول خدا خطاب به شرکت کنندگان در این مراسم فرمود: «کسی هست یک مشک آب بیاورد؟» یکی از انصار مشک آبی حاضر نمد، آن حضرت فرمود: «بریز روی قبر ابراهیم» (قال- ص- من أحد یأتی بقربه ماء فاتی رجل من الأنصار بقربه ماء فقال رشها علی قبر ابراهیم.) (۲)

صاحب استیعاب و اسدالغابه از زبیر بن بکار نقل می‌کنند که:

«ورش علی قبره ماء و علم علی قبره بعلامهٔ و هو اول قبر رش علیه الماء.» (۳) جلوگیری رسول خدا- ص- از نفوذ بدآموزیهای فکری- عقیدتی

در همان روزی که ابراهیم از دنیا رفت اتفاقاً کسوف آفتاب هم بوقوع پیوست یک عده از افراد بی‌اطلاع این موضوع را با حادثه فوت او مرتبط دانسته و در میان خود مطرح نمودند که این کسوف به جهت مرگ ابراهیم و در اثر این مصیبت بزرگ که متوجه رسول خدا- ص- و مسلمانان گردیده به وجود آمده است، چون این مطلب به سمع مبارک رسول خدا- ص- رسید پس از اقامه نماز آیات در میان مسجد سخنرانی نمود و این موضوع بی‌اساس و این فکر انحرافی و موهوم را تخطئه و مورد انتقاد قرار داد و از این طریق از نفوذ بدآموزیهای فکری عقیدتی جلوگیری فرمود و در ضمن مطالبی در این زمینه چنین اظهار داشت: «آفتاب و ماه از آیات خداوند هستند و کسوف و خسوف در آنها هم روی حساب و نظم دقیق است»

۱- طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۹۱.

۲- طبقات، ج ۱، ق ۱، ص ۹۱.

۳- استیعاب، ج ۱، ص ۴۶، اسدالغابهٔ، ج ۱، ص ۴۰.

ص: ۱۵۷

هیچگاه در اثر مرگ و زندگی اشخاص ولو شخصیتهای بزرگ واقع نمی گردد و نباید مسلمانان این تصور باطل و این انحراف فکری را ولو در حق ابراهیم فرزند عزیز پیامبر خدا- ص- و دُردانه آن حضرت به خود راه دهند.

این گفتار و هدایت رسول‌اللّه با مضامین و با اسناد مختلف در منابع حدیثی و تاریخی نقل شده است. در متن یک حدیث چنین آمده است:

«کسفت الشمس علی عهد رسول اللّه یوم مات ابراهیم فقال الناس کسفت الشمس لموت ابراهیم فقال رسول‌اللّه- ص- ان الشّمس و القمر لایخسفان لموت أحد و لا لحیاته و لکنّهما آیتان من آیات اللّه فاذا رأیتموها فصلّوا. (۱)

و در متن حدیث دیگری به سخنرانی عمومی آن حضرت در این مورد اشاره شده و چنین آمده است: «قم قام فخطب النّاس فاثنی علی اللّه بما هو أهله ثم قال ان الشمس و القمر آیتان من آیات اللّه لایخسفان لموت أحد و لا لحیاته فاذا رأیتموها فافزعوا للصّلوة.» (۲) پی‌نوشت‌ها:

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ح ۹۹۵ و ۹۹۶؛ صحیح مسلم، ج ۲، ح ۹۱۱، ۹۱۴ و ۹۱۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ح ۱۲۶۱؛ طبقات ج ۱، ق ۱، ص ۹۲.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ح ۹۰۱ موطأ مالک ج ۱، ص ۱۵۰؛ اسدالغابهٔ ج ۱، ص ۳۹؛ استیعاب، ج ۱، ص ۳۵؛ البدایهٔ و النهایهٔ ج ۵، ص ۳۱۱.

ص: ۱۵۸

در زیارت مدینه منوره

محیی لاری (قرن دهم هجری)

در وفای حال حاج و مشرَّف شدن به روضه مطهره

ای قدم از سر به رهش ساخته پا ز سر دغدغه بشناخته

بی‌سر و بی‌پا شده بشتافتی ره به حریم حرمش یافتی

کوکب اقبال تو مسعود بود عاقبت کار تو محمود بود

بخت تو زد تخت بر اوج سپهر سود به نعلین تو رخ ماه و مهر

شاهد مقصود ترا ره نمود بر تو چه درها که ز دولت گشود

ای شده محرم به حریم وصال وقت طلب آمد و گاهِ سؤال

لب بگشا بهر دعای ثواب هست درین وقت دعا مستجاب

هرچه به غیب و به شهادت درست از صدقات سر آن سرو رست

باش ز گرد سر او صدقه جوی جز به حریم حرمش ره مپوی

وجه نبی را چو مواجه شوی بی‌خبر و واله و بی‌خود شوی

توجه به جانب قرةالعین رسول یعنی بتول (سلام اللَّه علیها)

بار دگر ز آن سویِ حجره خرام بانگ برآور به صلات و سلام

میوه دل قرهٔ عینِ رسول زهر گردونِ نبوت بتول

سیده جمله زنانِ بهشت مانده، در پای نبی سر به خشت

ص: ۱۵۹

لب بگشا بهر دعا و ثواب هست در این وقت دعا مستجاب

لب بگشا کآنچه ترا در دل است یک به یک از تربت او حاصل است

در توجه نمودن به جانب بقیع که مرقد ارباب قبول است

شو متوجه به زمین بقیع عرش برین بین و مقام رفیع

هر طرفی نور دهد زان زمین همچو نجوم از فلک هفتمین

این همه چون انجم و او آفتاب رفته ز خورشید همه در نقاب

چونکه نهی بر در دروازه گام ورد زبان ساز صلات و سلام

زنده دلان بین که ز خود مرده‌اند سر به گریبان عدم برده‌اند

گر بگشایند ز عارض نقاب تیره نمایند مه و آفتاب

بر در دروازه که دین را در است مقبره عمّه پیغمبر است

گنبد عباس که خلد آشیانست قبه‌ای از نور، به عالم عیانست

چادر دُر از دُرج نبوت درآن بحر سخا کان مروت در آن

از فلک جود سخا و کرم کرده قران چار ستاره به هم

پرده گشاییم ز جمال سخن صادق و باقر علی‌ست و حسن-ع-

خفته در آغوش هم از یکدلی زاده معنی و نبی و علی

چون به میان فاصله‌شان اندکیست مرقد این چار تو گویی یکیست

مشهد عباس علیه السلام دور از ایشانست بقدر دو گام

طی کنی از جمله سرای سپنج مشکل اگر یابی ازین پنج گنج

در عقب منزل این پنج تن کرد بنا فاطمه بیت الحزن

چونکه گذر کرد ز عالم رسول کرده در آن خانه نشیمن بتول

دود دلش چونکه کشیدی علم دوده از آن دود گرفتی قلم

خون دل از دیده فشاندی برون مرثیه گفتی و نوشتی به خون

آن حُجَر چند که مانده سیاه هست سیاهیش از آن دود آه

ص: ۱۶۰

سوز دلش چون علم افروختی ز آتش آن لوح و قلم سوختی

هر یک از آن سنگ به چشم بدی در ره معنی حجر الاسودی

سرمه آن سنگ دهد نور دل مردمک دیده ازو منفعل

بر سر آن ره که طریق هُداست حجره ازواج رسول خداست

ساحتِ آن گنبدِ فردوس بود حور به گیسو کندش رفت ورود

باز بنه گام دگر زان طرف کاخ صفا بنگر و کان شرف

نیست مجال قدم اجنبی خفته در آن گوهر صلب نبی

کرده در آن مخزن عنبر سرشت جای بهر گوشه طیور بهشت

خیل صحابه چه بزرگ و چه خُرد بیش از آن است که بتوان شمرد

در ته آن خاک که کانها دروست آن نه بدنهاست که کانها دروست

مقبره‌ای کز همه اینها جداست مقبره مادر شیر خداست

پای خسارت منه آنجا دلیر خفته در آن بیشه یکی شیر شیر

یک طرفش ظل ظلیل عقیل وز طرفی مالک امام خلیل

کان گهر معدن زر هر یکی زینت مه زیور خور هر یکی

این همه در سایه آن آفتاب رفته به خلوتگه عزت به خواب

روز قیامت که بود نفخ صور این همه خیزند در استار نور

خلق جهان مانده همه در مغاک از شرف اینها زد و سر بر سماک

سر چو برآرند ز جیب غبار چشم گشایند به دیدار یار

بخت اگر یار شود عن قریب خاک شوم بر سر کوی حبیب

توجه به جانب قبا و نخلستان

ای خَضِر راه خدا مرحبا خیز که شد شنبه روز قبا

تا به قبا هست قریب دو میل طی نتوان کرد رهش بی‌دلیل

نخل به نخل است همه پی ز پی سر به سر آورده چو در بیشه نی

ص: ۱۶۱

هر یک از آن نخل چو سرو روان از ثمر افکنده به بر گیسوان

در ته هر نخل همه زرع و کشت چون نشود رشک زمین بهشت

هست در این عرصه مکان دگر خوابگه ناقه خیر البشر

بئر اریس است مسمی چو گل هست در او خاتم ختم رسل

چشمه زرقاست که چرخ کبود آمده پیشِ ره او در سجود

در صفت قصر رفیع قبا کرده دلم پیرهن و جان قبا

بئر رسول‌ست کز آب حیات لب به لب استاده چو جوی فرات

کعبه به صد جای ز شوق قُبا ساخته پیراهن عزّت قَبا

هشت کَرَتْ بهر نوافل قیام چو رسی از ره سوی مسجد خرام

هر که به شنبه کند آنجا نزول عمره برآورد به قول رسول

دیدار مسجد فتح و مساجد اطراف آن

پنجم شنبه که بود روز چار پای نه و دست تمنا برآر

مسجد فتحست بنای رسول جای دعایَشت و محل قبول

ساز قدم از سر و پا کن ز غین رو به سوی مسجد ذوقبلتین

مسجد دو قبله که در آن زمین بود در آن روز رسول امین

پهلوی مسجد چَهِ عثمان بود چَه نه سرچشمه حَیْوان بود

بر سر این چاه وضویی بساز داخل مسجد شو و سنت گزار

پس به سوی مسجد اربعه گذر تا شوی از فیض همه بهره‌ور

مسجد اول بود از مصطفی قبله حاجات و محل دعا

باقی دیگر همه بی‌اشتباه هست ز اصحاب رسالت‌پناه

داخل هر یک شو و بهر نماز روی نِه آنجا به زمین نیاز

بر سر آن ره به مساجد قریب کوه بلند است به غایت مهیب

در کمرش هست یکی غار تنگ کرده نبیّ نوبتی آنجا درنگ

ص: ۱۶۲

هر که به اخلاص شود داخلش مرتبه خاص شود حاصلش

پس سوی آبار نبی شو روان زانکه تنش را دهد آبش توان

سیر ز هر چاه بیاشام آب تا شوی اندر دو جهان کامیاب

در بیان زیارت شهدای احد که چون لاله به خون آغشته و نقاب تراب بر سر کشیده

سعی نما باز که روز دگر بر شهدای احد آری گذر

لاله از ایشان شده خونین کفن داغ نهاده به دل خویشتن

جمله به خون جگر آغشته‌اند بی‌خبر از هستی خود گشته‌اند

خورده می از جام شهادت همه رفته زدنیا به سعادت همه

بوی وفا می‌دهد از خاک‌شان غرقه به خون تربت نمناکشان

مهر کیا سر زده زان سرزمین تخم وفا بار نیارد جز این

دامن گردون که شفق گون بود از اثر سرخی آن خون بود

روز قیامت که برآرند سر با جگر خشک و کفنهای تر

شسته به خون روی چو اوراق گل سرخ ز سر تا به قدم جزء و کل

حمزه که قربان شده در راه دوست سیّد هر جا که شهیدیست اوست

سرخی کوه احد از خون او ریگ به ریگش همه تسبیح گو

کوه احد نیست که کوهیست وُد گفت پیمبر که نُحبّ احد

هست یکی کوه ولیکن سیاه سر به فلک بر زده چون دود آه

کوه چنان، فرش زمینش چنین من سخن از کوه کنم یا زمین

سر به سر طَیّبه وجب بر وجب هر عجب از وی عجب و من عجب

طَیّبَه که بطحا شد از و با صفا خاک وی آغشته به مهر وفا (۱)

پی‌نوشت:

۱- به نقل از: فتوح الحرمین، محیی لاری به کوشش رسول جعفریان، قم، انصاریان، ۱۳۷۲.

ص: ۱۶۳

مصاحبه با آقای دکتر شهیدی

س- منشأ اصلی اختلافات فرقه‌ای بخصوص در قرون اخیر در بین مسلمین چه بوده و حضرت عالی چه پیشنهاداتی برای رفع یا کاهش اختلافات مؤثر می‌دانید؟

ج- چنانکه می‌دانید این اختلاف‌ها ریشه عمیق و سابقه طولانی دارد و می‌توان گفت پس از رحلت رسول- ص- نشانه‌های اختلاف پدید آمد و در عصر عثمان نیرو گرفت و از حکومت معاویه به جدایی کشید. در طول تاریخ کشمکش و گاهی جدالها را موجب شد و در سده دهم و یازدهم هجری به اوج رسید. اما در سده اخیر اندکی کاهش یافت. علت آن به نظر بنده گذشته از تعصباتی که گهگاه بوسیله دشمنان اسلام تقویت می‌شود، آگاه نبودن عموم مسلمانان از حقیقت مذهب یکدیگراست.

در نیم قرن اخیر که وسایل ارتباط جمعی موجب شده است تا جهانیان از یکدیگر باخبر شوند و خود را چون یک واحد انسانی به حساب آورند تعصبات- لااقل در میان طبقه دانشمند- ضعیف شده و جای خود را به استدلال علمی داده است. به عقیده بنده هر اندازه ارتباط علمای اسلامی با یکدیگر بیشتر شود و هر اندازه که حقیقت مذهب را روشنتر نشان دهند، از اختلاف‌ها کاسته خواهد شد.

س- مراسم حج چه نقشی را در جهت وحدت مسلمین می‌تواند داشته باشد؟

ج- حد اقل آن آشنایی مسلمانان با یکدیگر است ولی در وضع فعلی این ارتباط کمتر میسّر می‌شود؛ زیرا قسمت عمده

ص: ۱۶۴

این حاجیان بی‌سوادند تا چه رسد به اینکه زبان همدیگر را بدانند و از مشکلات یکدیگر مطلع شوند! ولی بهرحال حضور یک میلیون یا بیشتر از مسلمانان در خانه خدا و مراسم باشکوه نماز و دعای آنان خود جلوه‌ای خاص دارد.

س- منظور از روح بخشیدن به مراسم حج و به تعبیر حضرت امام خمینی- ره- برگزاری حج ابراهیمی چیست؟

ج- متأسفانه حج برای بسیاری از مسلمانان در آدابی ساده خلاصه شده که اگرچه از نظر فقهی درست و مجزی است اما غرض اصلی حج چیز دیگری است. امام- رضوان الله علیه- می‌خواهد مسلمانان، گذشته از انجام اعمال ظاهری حج، از حقیقت عرفانی حج هم آگاه شوند و بقول ناصر خسرو حج حاجیان چنین نباشد که:

رفته و مکه دیده آمده باز محنت بادیه خریده به سیم

س- رسالت محققان و پژوهشگران در گسترش فرهنگ حج و احیای ابعاد مختلف آن چیست؟

ج- آگاه ساختن مسلمانان- یا لااقل بیشتر آنان- از حقیقت حج است ولی تا شرایط فرستادن حاجی در استطاعت مالی آنان خلاصه شود، حج به معنای واقعی آن و آنچنانکه امام صادق- ع- آن را وصف فرمود تحقق نخواهد یافت.

س- در پایان مایلیم از پیشنهادات و نظرات حضرتعالی در زمینه هرچه بهتر و باشکوهتر برگزار شدن این آیین محمدی- ص- و احیاناً ذکر کاستی‌ها و نواقصی که مشاهده می‌فرمایید استفاده کنیم.

ج- آنچه به نظر من مهم است و بارها تذکر داده‌ام آموزش حاجیان است پیش از فرستادن آنان به این سفر- نه تنها آموزاندن مناسک بلکه- آگاه ساختن آنان از اهمیّت این سفر. نظر من این است که در کنار آزمایش

ص: ۱۶۵

جسمی حاجیان، آزمایش علمی و عقلی هم از آنان به عمل آید و کسانی را که اصلًا نمی‌دانند کجا می‌روند و برای چه می‌روند موظف کنند، یکسال یا بیشتر قبل از مراسم حج در این کلاسها حاضر شوند و آموزش بینند تا سفر آنان از سفر تجارتی به سفر روحانی و الهی مبدل شود، انشاءاللَّه.

ص: ۱۶۶

سفرنامه ابن بطوطه

رحله ابن بطوطه

آن شب خواب دیدم که بر بال پرنده بزرگی نشسته‌ام و آن پرنده در سمت قبله پرواز می‌کرد، بعد جهت خود را تغییر داده به سمت راست متمایل شد و آن گاه به ترتیب در جهت مشرق و جنوب به پرواز درآمد. سپس مدت درازی رو به سمت مشرق رفت و در زمین تاریک سرسبزی فرود آمد و مرا فرو گذاشت. «ابن بطوطه»

زندگی

ابوعبداللّه، محمد بن عبداللّه بن محمد لواتی طنجی، معروف به ابن بطوطه، به ۷۰۳ قمری در طنجه زاده شد. (۱) او به خاندانی روحانی تعلق داشت با سابقه‌ای دیرین در امر قضا و داوری براساس مذهب مالکی. در زادگاه خود به تحصیل علوم دینی پرداخت و اصول داوری و قواعد قضاوت را آموخت و از آن بعدها در زندگانی خود بهره‌ها گرفت. ابن بطوطه علاوه بر علوم دینی، به ادبیات و سرودن شعر پرداخت و بعدها زبانهای فارسی و ترکی را آموخت. (۲)

از این بخش از زندگانی ابن بطوطه چیزی دانسته نیست و ظاهراً به روال معمول طالبان علم، روزگار می‌گذرانده است، تا آنکه در بیست و دو سالگی سودای سفر به مکه و ادای فریضه حج زندگیش را دگرگون ساخت.

پس در سال ۷۲۵ ه. تن به غربت و دوری از خانواده داد و تنها به شوق دیدار خانه خدا و زیارت آرامگاه پیامبر اکرم، «چون پرنده‌ای که لانه‌اش را رها می‌سازد»، زادگاه خود را ترک گفت. (۳)

جهانگرد ما در آغاز عزم زیارت و سپس بازگشت به وطن خود را داشت،

۱- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹ جلد ۳، ص ۱۲۰.

۲- دائرةالمعارف الاسلامیة، تعریب محمد ثابت الأفندی [و دیگران] تهران: انتشارات جهان [بی‌تا] افست شده از نشر سال ۱۹۳۳ م، ج ۱، پانوشت صفحه ۹۹.

۳- رحله ابن بطوطه، بیروت: دارصادر، ۱۹۸۶ صفحه ۱۴.

ص: ۱۶۷

لیک این سفر عزم او را دگرگون کرد و او از مکه به عراق رفت، نجف، واصل و بصره را دیده و از آنجا راهی آبادان شد. زان پس همچنـان سـرزمین ایران را پیمود تـا به شـیراز رسـید و مـدتی مقیم آن دیـار گشت و به زیارت قبر سـعدی شـتافت و از آن «زیارتگه رندان جهان همت خواست».

مسافر ما راهِ رفته را بازگشت و به عراق آمد و از آن جا دوباره قصد حج کرد و در سال ۷۲۸ به مکه رسید و تا سال ۷۳۰ مجاور آن شهر مکرّم بود و سه سـال پیاپی حـج کرد و سـپس راه یمن را در پیش گرفت. از آن‌جا به مقـدیشو [مگادیشو] (در سومالی) رفت و پس از آن به عمان پا نهاد و از طریق جزیره هرمز مجـدداً وارد خاک ایران شـد و از طریق بحرین به قطیف و حسا [احساء] (که پیش از آن هَجَر خوانده می‌شد) و یمامه رفت و باز راه خانه معبود را در پیش گرفته در سال ۷۳۲ به مکه مکرمه رسید و حج بگزارد.

پس از پایـان مراسـم حـج عزم بـازگشت به وطن را داشت، لیکن از آنجـا که تقـدیر را طرحی دیگر در سـر بـود، ابن بطـوطه سـر از آسـیای صـغیر درآورد. انطاکیه را دید، به قونیه رفت و به سـر تربت ملای روم شتافت. آن‌گاه آسیای صغیر را پشت سرگذاشت و تا جنوب روسـیه پیش رفت. سـپس به قسـطنطنیه رفت، آن گاه از طریق ایران به غزنین و کابل رفته، گام به دره سند نهاد و به شبه قاره هنـد پا گـذاشت و مقرب دربار محمد شاه فرمانروای آن سـرزمین شد و همراه با هیأت نمایندگی او به چین رفت و در آن جا مدتی ماندگار شد و به شغل قضا پرداخت.

در بازگشت از چین برای بار سوم به ایران آمد و از شـهرهای لار، فسا، شیراز، اصفهان و شوشتر دیدن کرد و به نجف و سپس کوفه و حلّه رفت.

از حله به بغداد و از آن شهر به شام و مصر رهسپار گردید و باز راه مکه را در پیش گرفت و به عَیذاب رفت و از طریق دریا به جده رسید و در بیست و دوم شعبان سال ۷۴۹ وارد شهر مقدس مکه شد. پس از برگزاری مراسم حج و

ص: ۱۶۸

زیارت مرقد مطهر پیامبر اکرم- ص- راه وطن را در پیش گرفت و در سال ۷۵۰ به فاس پایتخت مراکش و دربار ابوعنان پادشاه سلسله مرینی پا نهاد.

سپس به زادگاه خود طنجه رفت و از آن جا راه اندلس را در پیش گرفت و از غرناطه (عروس شهرهای اندلس) دیدن کرد و به فاس بازگشت. از آن جا این رحالّه آخرین سفر خود را آغازید و در قارّه سیاه فرو رفت و تا تومبوکتو و نیجریه پیش رفت و بدین ترتیب «نخستین جهانگردی بود که در داخل آفریقا سفر کرد و گزارشی از سفر خود به جای گذاشت». (۱)

پس از آن، ابن بطوطه به فرمان ابوعنان در سال ۷۵۴ به دربار او بازگشت و در همان جا مستقر شد و پس از بیست و نه سال جهانگردی و زیر پا نهادن عمده سرزمینهای مسکون آن روزگار، آرام گرفت و از آن جا که یادداشتهای سفر ابن بطوطه طی حوادث مختلف از جمله اسارت در دست هندوان از میان رفته بود، او دیده‌ها و شنیده‌های خود را بر منشی و دبیر دربار معروف به ابن جُزّی املا- کرد. ابن جزی با تحریر و تلخیص و گاه تفصیل- و حتی در مواردی تحریف- گفته‌های (۲) ابن بطوطه، کتاب خواندنی و دلکش «تحفة الأنظار فی غرائب الامصار و عجائب الأسفار» را تدوین کرد که بعدها نام مأنوستر «رحله ابن بطوطه» را به خود گرفت.

ابن بطوطه پس از سفر طولانی خود بیست و پنج سال بزیست و در سال ۷۷۹ درگذشت. (۳) شخصیت

تنها اثر به جا مانده از ابن بطوطه همین رحله اوست و با مطالعه آن خصوصیات او را جا به جای این کتاب درمی‌یابیم؛ او متفکری بزرگ یا اندیشمندی عمیق نیست (۴) و تن به تدقیقات علمی و نظری نمی‌دهد. لیکن سخت حواس خود را به کار گرفته دیده‌ها و شنیده‌های خویش را به حافظه

۱- دو وو، بارون کارا، متفکران اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۹۸.

۲- سفرنامه ابن بطوطه. ترجمه محمد علی موحد، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، ج ۱، مقدمه مترجم، صفحه ۳۸.

۳- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۳، صص ۱۲۱ و ۱۲۳.

۴- رحله ابن بطوطه، مقدمه کرم البستانی، ص ۶.

ص: ۱۶۹

می‌سپارد. در میان منقولاتش سخن از «رخ» (۱) و «هیولا» و دیگر افسانه‌ها می‌رود و نشان می‌دهد که چقدر ابن بطوطه متأثر از فرهنگ جوامعی که در میان آنها زیسته، بوده است. با این همه، مهمترین ویژگی ابن بطوطه کنجکاوی حیرت‌انگیز و عطش کاهش ناپذیر دانستن است. حوادثی که بر او رفت؛ اسارتها، گرسنگیها و بیماریها و هول جان می‌توانست هرکس دیگری را از ادامه سفر و پا نهادن به جاهای ناشناخته باز دارد، اما ابن بطوطه همه خطرات را به جان می‌خرد و هر ترسی بر شجاعت و جسارتش می‌افزاید و حدود سی سال از زندگی خود را صرف دیدن روی زمین می‌کند.

او مسلمانی سنی براساس معتقدات مذهب مالکی است، به امامان و بزرگان شیعه ارج می‌دهد و به زیارت اماکن مقدسه مانند کربلا و نجف می‌رود، لیکن همان ذهنیت رایج را درباره شیعیان دارد و از آنان با عنوان «رافضی» یاد می‌کند و حرکات افراد نادان و جاهلی را معیار ارزیابی کلیت این مذهب قرار می‌دهد. (۲)

ابن بطوطه همچنین دلبستگی خاصی به تصوف و صوفیان ابراز می‌دارد. در رحله خود از درویشان نامدار و کرامات آنان یاد می‌کند و خود در هر شهری به دیدار آنها می‌شتابد و در خانقاهها و زاویه‌های آنان اقامت می‌گزیند و از دست پیران آنها خرقه می‌گیرد. (۳) سفرنامه

او جهانگرد مسلمانی است که بیشترین سرزمینها را پیموده است و آن چه را دیده یا شنیده، در رحله‌اش ثبت کرده است.

به دلیل آن که یادداشتهای سفر از میان رفته بود و ابن جُزّی در تدوین و تحریر این سفرنامه دست برده بود، طبیعتاً اشتباهات متعددی از

۱- سفرنامه، ج ۲، صص ۶۷۰ و ۷۵۸.

۲- سفرنامه، ج ۲، صص ۵۹ و ۶۵.

۳- سفرنامه، ج ۱، ص ۲۱۳.

ص: ۱۷۰

نظر تاریخی، ترتیب و توالی سفر و حتی اعلام و نامها در این کتاب راه یافت و همین مسأله باعث شد تا عده‌ای درباره ارزش آن به بحث بپردازند و در صحت برخی مطالب تشکیک کنند. (۱)

با این همه بی‌گمان دقیقترین و روشن‌ترین بخش سفرنامه همان است که به حج مربوط است؛ زیرا ابن بطوطه به دلیل اعتقادات استوار و شدید مذهبی سفرهای متعددش به مکه، با دقت مشاهدات خود را نقل می‌کند. این بخش همچنین با آن چه دیگر رحاله‌ها نوشته‌اند بویژه ابن جبیر منطبق است. لذا از همان آغاز کمتر کسی در این مورد به چون و چرا پرداخته است.

این سفرنامه به زبانهای پرتغالی، فرانسوی، انگلیسی، آلمانی و فارسی ترجمه شده است. برخی ترجمه‌ها با تلخیص و برخی کامل منتشر شده است. (۲) ترجمه فارسی آن توسط دکتر محمد علی موحد با دقت و امانت صورت گرفته و در سال ۱۳۴۸ اولین چاپ آن با مقدمه‌ای ممتع از ایشان چاپ و در دو جلد منتشر شده است. برای رعایت فضل تقدم ایشان در این کار، در این جا گزیده قسمتهایی از سفرنامه را که به حج مربوط است از ترجمه ایشان نقل می‌کنیم:

آغاز سفر

«روز پنج شنبه، دوم ماه رجب سال ۷۲۵ به قصد حج و زیارت قبر پیامبر یکه و تنها از زادگاه خود «طنجه» بیرون آمدم. نه رفیقی بود که با او دمساز باشم و نه کاروانی که با آن همراه گردم. میل شدید باطنی و اشتیاقی که برای زیارت آن مشاهد متبرکه در اعماق جانم جایگزین بود مرا بدین سفر برانگیخت». (ص ۶)

۱- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۱۲۵.

۲- زرکلی، خیرالدین. الاعلام بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴ ج ۶، ص ۲۳۶.

ص: ۱۷۱

از دمشق تا مدینه

«در اول شوال سال ۷۲۶ کاروان حجاز به خارج دمشق رهسپار گردید و در قریه معروف «کسوه» فرود آمد ... از کسوه به قریه بزرگ «صنمین» رفتیم و از آن پس به شهر کوچک «زرعه» ... و از آن جا به شهر کوچک «بصری» رفتیم. کاروان حج بطور معمول چهار روز در بصری توقف می‌کند تا بقیه حاجیان هم که برای کارهای خود در دمشق مانده‌اند برسند ...

حُجاج آذوقه و لوازم و مایحتاج خود را از این محل تهیه می‌کنند و از آن جا به برکه «زیره» می‌روند و یک روز در آن جا اقامت می‌کنند و سپس به «لجون» می‌روند ... پس از لجون به حصن «کرک» می‌رسند ... کاروان مدت چهار روز در خارج کرک در محلی موسم به «ثنیه» توقف کرد تا خود را آماده ورود در صحرا گرداند. آخر حد بلاد شام «معان» بود که بعد از وصول بدان از طریق عقبهٔ‌الرضوان وارد صحرا شدیم ... پس از دو روز به ذات الحج رسیدیم ... بعد از آن به رودخانه بی‌آب بلدح رسیدیم و از آن جا به تبوک رفتیم ... حُجاج شام چون به تبوک می‌رسند سلاح برمی‌گیرند و درختان خرما را به شمشیر می‌زنند، چون معتقدند که پیغمبر به همین ترتیب وارد تبوک شده بود ...

قافله [چهار روز در تبوک استراحت می‌کند و] بعد از حرکت از تبوک از خوف صحرا به تعجیل راه می‌رود.

وادی «اخیضر» در وسط این صحرا واقع شده که نعوذ باللّه تو گویی وادی جهنم است ... بعد از طی این وادی در برکهٔ المعظم فرود می‌آیند ... روز پنجم قافله به بئرالحجر، می‌رسد ... در این جایگاه دیار ثمود شروع می‌شود ... بین حجر و «العلا» به قدر نصف روز یا کمتر فاصله است. العلا، دهِ بزرگ و نیکویی است که نخلستانها و آبهای جاری دارد. حُجاج چهار روز در این جا استراحت کرده لباسهای خود را می‌شویند و مایحتاج خود را فراهم می‌کنند ... کاروان از «العلا» حرکت کرده فردا به وادی «عطاس» می‌رسد که

ص: ۱۷۲

بسیار گرم می‌باشد و باد دارای سموم کشنده‌ای در آن می‌وزد ... بعد از عطاس به «هدیه» می‌رسند ... و روز سوم حرکت از العلا، به خارج شهر مدینه وارد می‌شوند.

مدینه

شامگاه آن روز به مسجد پیغمبر رفتیم. نخست در باب‌السلام متوقف شده سلام دادیم و آنگاه در بین قبر و منبر شریف، به روضه مبارک پیغمبر درود فرستادیم و برای تبرک با قطعه‌ای از استُن حنانه که تاکنون باقی است استلام کردیم. استن حنانه درختی بود که در فراق پیغمبر ناله سر کرد و قطعه‌ای که از آن باقی مانده متصل بستونی است که رو به قبله در دست راست بین قبر و منبر واقع شده است. پس از سلام بر سیّد اولین و آخرین و شفیع گناهکاران، پیغمبر اکرم- صلی اللّه علیه و سلم- ... با دلی شاد و خرم به منزل بازگشته، از این که چنین توفیقی نصیب ما گردیده است خوشحالی و شادمانی می‌نمودیم و خدای را سپاس می‌گزاردیم و از او مسألت می‌کردیم که باز توفیق زیارت بر ما ارزانی دارد و زیارت ما را به درجه قبول برساند و سفر ما را در حساب خود منظور فرماید. (صص ۱۱۶- ۱۱۱)

مسجد و روضه پیغمبر

مسجد شریف به شکل مستطیل است که از چهارسو گرداگرد آن را محوطه سنگفرشی فرا گرفته و در وسط آن صحنی قرار دارد که کف آن را با شن و سنگریزه مفروش ساخته‌اند و گرداگرد آن کوچه‌ای است از سنگهای تراش، و روضه مقدسه در جهت جنوب شرقی مسجد واقع شده است و منظری عجیب و بی‌مانند دارد که تصویر آن را نمی‌توان کرد.

بنای روضه مقدسه دایره‌ای شکل است و دور تا دور آن سنگهای

ص: ۱۷۳

رخامی بدیع و خوش تراش و عالی بکار برده شده است که با وجود گذشت زمان، بوی مشگ و عطر از آن ساطع است. در قسمت جنوبی روضه مسماری از نقره وجود دارد که رویاروی پیغمبر است و مردم در این محل پشت به قبله و رو به ضریح می‌ایستند و سلام می کنند ...

در داخل روضه طیبه حوض رخامی کوچکی است که در جهت جنوبی آن شکل محرابی وجود دارد و می گویند خانه فاطمه- ع- دختر پیغمبر در این محل واقع بود، بعضی هم آنجا را محل قبر آن حضرت می‌دانند، والله اعلم. (ص ۱۱۷)

مزارات مدینه (بقیع)

از جمله مشاهد متبرکه مدینه بقیع الغرقد است که در طرف شرقی مدینه واقع شده و راه آن از دروازه مشهور به باب البقیع است. وقتی از دروازه مزبور خارج می‌شود در دست چپ قبر صفیه دختر عبدالمطلب که عمه پیغمبر و مادر زبیر بن العوام بود دیده می‌شود. روبروی قبر صفیه قبر ابوعبداللّه مالك بن انس است که گنبد مختصری هم دارد و در جلو آن قبر فرزند ارجمند پیغمبر «ابراهیم» واقع شده که گنبد سپیدی دارد. و در طرف راست آن تربت عبدالرحمن بن عمر بن خطاب معروف به ابی شحمه و محاذی آن قبور عقیل بن ابی‌طالب و عبداللّه بن جعفر (ذوالجناحین) واقع است. و در محاذات این قبور مقبره‌ای است که می گویند قبور زنان پیغمبر در آن قرار دارد و پس از آن مقبره دیگری از آن عباس عم پیغمبر و حسن بن علی- ع- است که گنبد بلند و محکمی دارد. این مقبره در دست راست، از دروازه بقیع واقع شده و قبر حسن در پایین پای عباس قرار دارد و هر دو قبر بزرگ و مقداری از سطح زمین بالاتر می‌باشد و روی آنها را تخته سنگهایی که با منتهای مهارت بوسیله صفحات زرد رنگ ترصیع شده پوشانده است.

ص: ۱۷۴

قبور بسیاری از مهاجرین و انصار و صحابه دیگر نیز در بقیع واقع شده و بیشتر آنها شناخته نیست. در انتهای قبرستان بقیع قبر عثمان بن عفان است که گنبد بزرگی دارد و قبر فاطمه بنت اسد مادر علی بن ابی‌طالب- ع- در نزدیکی آن است. (ص ۱۲۸)

قبا

دیگر از مشاهد متبرکه مدینه قبا است که در فاصله دو میلی جنوب مدینه قرار دارد. راه بین قبا و مدینه از میان نخلستانها می‌گذرد و مسجد معروفی که به نص قرآن براساس تقوا بنیان‌گذاری شده در قبا واقع است این مسجد به شکل چارگوش بنا شده و مناره سپید بلندی دارد که از دور پدیدار است. در وسط مسجد محلی هست که خوابگاه اشتر پیغمبر بوده.

مردم تبرکاً در آنجا نماز می‌خوانند. در جهت جنوبی صحن مسجد، محرابی هست که بر روی مصطبه‌ای ساخته شده و نخستین جایی است از این مسجد که پیغمبر در آن رکوع کرده است ...

احد

دیگر از مشاهد متبرکه مدینه احد است. پیغمبر فرموده: «احد کوهی است که ما را دوست دارد و ما آن را دوست داریم».

این کوه به اندازه یک فرسخ با مدینه فاصله دارد. قبور شهدای جنگ احد به محاذات کوه و در گرداگرد قبر حمزه عم پیغمبر واقع شده است.

در راه احد سه مسجد وجود دارد یکی بنام علی بن ابیطالب- ع- و دیگری به نام سلمان فارسی و سوّمی به نام مسجد الفتح که سوره فتح قرآن در آن نازل شده است.

اقامت ما در مدینه این بار چهار روز طول کشید، شبها را در مسجد

ص: ۱۷۵

پیغمبر بیتوته می‌کردیم، مردم در صحن مسجد حلقه می‌زدند و شمعهای بسیار می‌افروختند و جزوهای قرآن می‌خواندند. و به ذکر خدا و تماشای قبر پیغمبر می‌گذرانیدند. حادیان شعرها در مدح پیغمبر می‌خواندند مردم مدینه شبهای متبرکه را به این طریق سر کرده صدقات زیاد بر مجاورین و بینوایان می‌دهند. (صص ۱۲۹ و ۱۳۰)

به سوی مکه

از مدینه به عزم مکه حرکت کردیم و در نزدیکی مسجد ذی‌الحلیفه که پیغمبر از آن جا احرام بسته فرود آمدیم. این محل آخرین حدی است که حجاج از راه مدینه در آن جا احرام می‌بندند و در مسافت پنج میلی مدینه نزدیک وادی العقیق واقع شده است. من لباسهای دوخته‌ای که بر تن داشتم درآوردم و پس از غسل جامه احرام پوشیدم و دو رکعت نماز گزاردم و به تنهایی احرام بستم و تا شعب علی-ع- لبیک زنان کوه و دشت و فراز و نشیبِ راه را طی می‌کردم. همان شب به شعب علی-ع- رسیدیم و از آن جا به روحا رفتیم ...

از روحا به صفرا رفتیم. صفرا دره آبادانی است که آب و نخل و عمارت و ابنیه در آن وجود دارد و سکنه آن از سادات حسینی و دیگران می‌باشند. در این محل قلعه بزرگی هست که پشت سر آن قلاع و دهات متصل بهم قرار دارد.

بدر

از صفرا به بدر رفتیم. بدر همان جایی است که خداوند بر وفق وعده خود پیغمبر ما را بر دشمنان پیروز کرد و صنادید مشرکین را از بیخ برانداخت.

بدر قریه‌ای است دارای نخلستانهای متصل به هم و قلعه بلندی

ص: ۱۷۶

دارد که از وسط کوهها از مسیر رودخانه‌ای به آن می‌روند. در بدر چشمه جوشنده آب روانی وجود دارد و محل قلیب که کشتگان قریش را در آن افکندند اکنون بصورت باغی درآمده که مدفن شهدای اسلام در پشت آن واقع است. جبل‌الرحمه که فرشتگان از آنجا به یاری سپاه اسلام آمدند در طرف دست چپ بسوی الصفرا قرار دارد که جبل الطبول (کوه کوسها) نیز مانند تلی از شن در روبروی آن امتداد یافته است و مردم آن جا معتقدند که از این کوه شبهای جمعه صدای طبل شنیده می‌شود.

عریش یا خیمه‌گاه پیغمبر که آن حضرت روز بدر از داخل آن با خدای خود راز و نیاز داشت در دامنه جبل الطبول قرار داشته و میدان کارزار نیز در جلو آن بوده است. نزدیک نخلستان قلیب مسجدی هست که می‌گویند جایگاهی بوده که ناقه پیغمبر به زانو افتاده و خوابیده است. بین بدر و الصفرا؛ در حدود یک برید راه (۱۲ میل یا ۴ فرسنگ) از وسط کوهها می‌گذرد که جابجا چشمه‌های آب و باغهای نخل در آن دیده می‌شود.

از بدر به صحرای قاع البزواء رفتیم. این بیابان راهی چنان هولناک است که حتی خود راهنما در آن گم می‌شود و دوست دست از دوست می‌شوید. طول آن سه روز راه است و در منتهی‌الیه آن وادی رابغ واقع شده که آبدانهایی دارد که آب باران در آن‌ها گرد آمده برای مدت درازی ذخیره می‌شود. حجاج مصر و مغرب از این محل که در نزدیکی جحفه و پایین آن واقع است احرام می‌بندند.

از رابغ سه روزه به خلیص رفتیم. در فاصله نصف روز راه به خلیص مانده به عقبۀالسویق رسیدیم. عقبه محل پر رملی است. حجاج از مصر و شام با خود سویق می‌آورند که در آن جا بخورند، سویق را با شکر درهم آمیخته می‌خورند. امرا مقدار زیادی از آن در حوضچه‌ها می‌ریزند و به رسم احسان به مردم می‌دهند. می‌گویند پیغمبر که از آن جا عبور می‌کرده چون

ص: ۱۷۷

صحابه دچار گرسنگی بوده‌اند حضرت مشتی از ریگهای آن محل را برداشته به آنان داد که آن ریگها سویق شد و صحابه از آن خوردند.

برکه خلیص در زمین همواری واقع شده که دارای باغها و نخلستانهای فراوانی است و قلعه محکمی دارد که برفراز کوهی ساخته شده و نیز در قسمت مسطح و هموار پایین کوه قلعه خرابه دیگری وجود دارد. در خلیص چشمه آبی هست که از زمین می‌جوشد و آب آن را به وسیله جویبارها به مصرف مشروب گردانیدن زمین‌ها می‌رسانند. خلیص دست یکی از سادات حسنی است و بازار معتبری در این محل دایر می‌شود و اعراب آن حدود، برای معامله گوسفند و میوه و خواربار به آن جا می‌آیند.

از خلیص به عسفان رفتیم که در زمین همواری وسط کوهها واقع شده و چاههای آب خوردنی دارد. یکی از این چاهها به نام عثمان بن عفان (خلیفه سوم) معروف است و نیز در مسافت نصف روز راه از خلیص پله‌کانی به نام عثمان وجود دارد که تنگنایی در میان دو کوه می‌باشد و پله‌کان سنگفرشی که از بقایای بنای کهنه‌ای است در آن دیده می‌شود. و نیز چاهی به نام علی- ع- وجود دارد و می‌گویند که احداث آن توسط وی صورت گرفته است. در عسفان قلعه کهنه‌ای هست که برج معتبری نیز دارد ولی رو به خرابی می‌باشد. درخت مقل در این ناحیه فراوان است.

از عسفان به بطن مر یا مرالظهران رفتیم و آن وادی پر آب و گیاهی است که نخلستانهای فراوانی و چشمه آبی دارد که آن ناحیه را مشروب می‌سازد. سبزی و میوه را از این محل به مکه می‌برند. از این جا که گذشتیم برق شوق و مسرت از این که به آرزوی خود رسیده‌ایم در دلها درخشیدن گرفت.

ورود به مکه

نزدیک صبحگاه بود که به شهر مکه رسیدیم و به زیارت خانه خدا

ص: ۱۷۸

یعنی محل زندگی ابراهیم خلیل و جایی که پیغمبر ما از آن جا مبعوث گردید نایل آمدیم. از راه دروازه بنی‌شیبه وارد بیت‌الحرام شدیم، خانه‌ای که خداوند فرمود: «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» کعبه را دیدیم که چون عروسی زیبا و دلربا بر تخت حشمت و جلال تکیه داده و مهمانان خدا از هر سوی آن را در میان گرفته بودند.

بعد از انجام طواف ورود و استلام حجر، دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بجای آورده در میان باب و حجرالأسود که موضع استجابت دعا است دست بر استار کعبه زدیم و از آب زمزم که به موجب حدیث پیغمبر خواص و آثاری بر شرب آن مترتب است خورده، مراسم سعی بین صفا و مروه به جای آوردیم و آنگاه در خانه‌ای نزدیک باب ابراهیم منزل کردیم.

سپاس خدای را که ما را در زمره مهمانان خانه خود قرار داد و توفیق کرامت فرمود که مشمول دعای ابراهیم خلیل- ع- باشیم و چشمان ما را به دیدار کعبه و مسجدالحرام و حجر و زمزم و حطیم روشنی بخشید.

از عجایب صنع خداوندی است که شوق وصول به آن امکنه مقدسه را در دلها نهاده و مهر زیارت آنها را با جانها در هم سرشته که هر کس پای در آن دیار می‌نهد دیگر نمی‌تواند دل برکند و خاطر از هوای آن بپردازد، این است حکمت باری‌تعالی و گواه صدق دعای ابراهیم خلیل‌الرحمن که شوق دیدار آن دیار در هر نقطه دور دست دامنگیر مردم است و هر سختی و مشقتی که در این راه نصیب شود سهل و آسان می‌نماید.

چه اشخاص ضعیف و ناتوان که در این راه مرگ را معاینه دیده و چون به مقصود رسیده‌اند، چنان خوشحال بوده‌اند که گویی هرگز نه مرارتی متحمل شده و نه محنت و مشتقی چشیده‌اند! آری این‌ها همه کار خداست و تردیدی در این باره نمی‌توان داشت.

و آن کس را که شرف وصول به این مقصد داشت داده، خداوند نعمت خود بر او اتمام فرموده و خیر دنیا و آخرت

ص: ۱۷۹

مر او را ارزانی داشته که هر چه شکر گوید بجا باشد و اینک از حق تعالی می‌خواهیم تا ما را نیز در زمره کسانی قرار دهد که زیارت‌شان به درجه قبول رسیده و موجب آمرزیده شدن گناهان گردیده و با دست خالی از این راه برنگشته باشند.

شهر مکه

شهری است بزرگ، عماراتش بهم پیوسته که در وسط وادی واقع شده و کوهها گرداگرد آن را فراگرفته‌اند، بطوری‌که شهر از دو پیدا نیست. این کوهها چندان ارتفاع ندارد دو کوه اخشب (اخشبان) عبارت است از جبل ابوقبیس در جنوب که جبل قعیقعان نیز در کنار آن واقع شده و جبل احمر در شمال.

اجیاد الأکبر و اجیادالأصغر دو شعب است که در کنار ابوقبیس واقع شده، حندمه نیز یکی دیگر از کوههای مکه است و درباره آن سخن خواهیم گفت. کلیه مناسک یعنی منا و عرفه و مزدلفه در قسمت شرقی واقع شده است.

مکه سه دروازه دارد: باب المعلی که در قسمت بالای مکه واقع است و باب الشبیکه که در پایین شهر قرار دارد، و باب الزاهر یا باب العمره هم نامیده می‌شود. این دروازه بر سر راه مدینه ومصر و شام و جده در مغرب شهر واقع شده که راه تنعیم هم چنانکه باز خواهم گفت از آن است. دروازه سوم باب‌المسفل است که در جنوب شهر قرار دارد و خالد بن ولید روز فتح مکه از این دروازه وارد شده است.

شهر مکه چنانکه در قرآن از زبان ابراهیم خلیل آمده است در زمین لم‌یزرعی واقع شده اما از برکت دعای آن حضرت هر قسم میوه و هر نوع محصول طرفه‌ای از اطراف و نواحی به آن شهر کشانده می‌شود. از میوه‌ها

ص: ۱۸۰

که من در آن شـهر خـوردم انگـور و انجیر و شـفتالو و رطب آن در دنیـا بی‌ماننـد است. خربزه که به مکه می‌آورنـد از حیث عطر و شیرینی نظیر نـدارد، گـوشت آن شـهر هم بسیار چرب و خـوش طعم است. اجنـاس مختلـف که در نواحی دنیـار بطور متفرق یـافت می‌شود در مکه همه یکجا فراهم می‌باشد. میوه و سبزی را از طائف و وادی نخله و بطن مر به آن جا می‌آورند و این جمله از الطاف خداوندی است که شامل حال ساکنین حرم و مجاورین خانه خود فرموده است.

مسجدالحرام

مسـجدالحرام در وسـط شـهر مکـه واقع شـده و محـوطه بزرگی را فراگرفتـه، طـول آن از شـرق به غرب مطـابق گفته ازرقی بیش از چهارصـد ذراع و عرض آن نیز همیـن انـدازه است. کعبه در وسـط مسـجدالحرام قرار گرفته و منظری بـدیع و زیبـا دارد که زبـان از وصف و بیان آن قاصـر است. ارتفاع دیوارهای مسـجد تقریباً بیست ذراع است. سقف آن روی سه ردیف منظم ستون های بلند قرار دارد و در بنای آن نهایت ذوق و مهارت بکار رفته است.

سه شبسـتان مسـجد بطوری ساخته شده که در حکم شبسـتان واحدی به نظر می‌رسد. این مسـجد چهارصد و نود و یک سـتون مرمر دارد غیر از سـتونهای گچی که جزو دارالندوه بوده و بعدها به محوطه حرم اضافه گردیده است. این قسمت داخل در شبستانی است که در جانب شـمال واقع شده و مقام و رکن عراقی در روبروی آن است. فضای قسمت مزبور متصل به فضای این شبستان است و به هم ارتباط دارند. در امتداد دیوار این شبستان مصطبه‌هایی در زیر کمرهای طاقی شکل ساخته‌اند و نسخه‌نویسان و مقریان و در زیان در آنها بکار اشتغال دارند. در دیوار شبستان مقابل هم از این سکوها تعبیه شده لیکن قسمت فوقانی آنها مقوس و طاقی شکل

ص: ۱۸۱

نیست.

نزدیک باب ابراهیم یک در ورودی از شبستان غربی باز می‌شود و در آنجا ستونهای گچی وجود دارد. خلیفه مهدی (محمد بن ابی جعفر منصور) در توسعه و تحکیم بنای مسجد بسیار کوشیده، و این عبارت در بالای دیوار شبستان غربی به یادگار فعالیت‌های آن خلیفه منقوش است:

«بنده خدا محمد مهدی امیرالمؤمنین- که خدا حالش را نیکو گرداند- به سال ۱۶۷ به توسعه مسجدالحرام و تعمیر آن جهت حجاج فرمان داد».

کعبه

بنای چارگوش کعبه در وسط مسجدالحرام نمایان است. ارتفاع آن از سه جهت بیست و هشت ذراع و از جهت چهارم که بین حجرالاسود و رکن یمانی باشد بیست و نه ذراع است. پهنای دیوار کعبه از رکن عراقی تا حجرالاسود پنجاه و چهار وجب و عرض دیوار مقابل آن (رکن یمانی- رکن شامی) نیز همان مقدار است. اما عرض دو دیوار دیگر در امتداد رکن عراقی تا رکن شامی و امتداد رکن شامی تا عراقی چهل و هشت وجب است. بیرون حجر که مبدأ طواف از آن جا می‌باشد صد و بیست وجب است.

بنای کعبه از سنگ‌های سخت گندم‌گونی است که با نهایت مهارت و استحکام روی هم قرار داده‌اند؛ بطوری‌که مرور دهور و گذشت زمان اثری در آن نبخشیده. در کعبه بین حجرالأسود و رکن عراقی واقع شده و از آن تا حجر ده وجب فاصله است که آن جا را ملتزم می‌نامند و محل استجابت دعا است. ارتفاع در، از سطح زمین یازده وجب و نیم و طول آن سیزده وجب و پهنای آن هشت وجب است عرض دیواری که در بر آن نصب شده پنج وجب می‌باشد. بازوها و عتبه فوقانی در، به طرز هنرمندانه‌ای با ورق نقره پوشیده شده و دو حلقه نقره‌ای بزرگ روی در قرار دارد که قفلی نیز بر آنها

ص: ۱۸۲

است.

روزهـای جمعه پس از ادای نماز و همچنین روز مولود پیغمبر در کعبه را باز می‌کننـد. مراسم افتتاح آن به طریق زیر انجام می‌گیرد: نخست یک کرسـی منبر مانند چوبی را روی چهار چرخه‌ای تا پای دیوار کعبه می‌آورند و رئیس قبیله بنی‌شـیبه روی آن رفته مفتاح کعبه را بـدست می‌گیرد؛ سـدنه یا پرده‌داران کعبه پرده در را که برقع نامیده می‌شود بلند می‌کنند و رئیس پس از بازکردن در، عتبه را می‌بوسد و خود به تنهایی در اندرون کعبه رفته در را می‌بندد، این وضع بقدر مدت دو رکعت نماز طول می‌کشد؛ آنگاه بنی‌شـیبه هم بداخل می‌روند و در را می‌بندند و نماز می‌گزارند و سـپس در برای عموم باز می‌شود. در اثناء مدتی که اجرای این مراسم ادامه دارد مردم با نهایت حضوع و خشوع در حالی‌که دسـتها را بزاری و تضـرع بلند کرده‌اند در برابر در کعبه ایسـتاده‌اند و به محض این که در باز می‌شود بانگ تکبیر برمی‌دارند و این دعا را می‌خوانند:

«اللهم افتح لنا ابواب رحمتک و مغفرتک یا ارحم الراحمین».

«ای خدای ارحم الراحمین، درهای بخشایش و آمرزش خود را به روی ما بگشای».

اندرون کعبه و دیوارهای آن با قطعات رخامی الوان فرش شده و سه سـتون بسیار بلند ساجی دارد. بین هر ستون با ستون دیگر چهار گام فاصله است و این ستونها در میانه فضای کعبه واقع شده‌اند و ستون میانگین در نقطه مقابل وسط دیواری که بین دو رکن عراقی وشـامی واقع شـده قرار گرفتـه اسـت. پوشـش کعبـه از ابریشم سـیاه است که تمامـاً بـدنه آن را از بالاـ به پـایین فراگرفته و روی آن نوشته‌های به خط سفید هست که سپیدی آن بر زمینه سیاه پرده، تلؤلؤ و درخشندگی خاصی دارد.

از عجایب کارهای خدا است که وقتی در کعبه باز می‌شود و این همه

ص: ۱۸۳

مردم از اقوام مختلف که شـماره‌شان را جز خدا کسـی نمی‌داند به داخل آن می‌ریزند مضـیقه‌ای احساس نمی‌شود و همه در آن، جا می‌گیرنـد. دیگر از عجـایب آن که هرگز نه شب و نه روز اطراف کعبه از طـواف کننـده خـالی نمی‌باشـد، و دیگر آن که کبـوتران بیشـماری که آنجا هسـتند یا مرغان دیگر هرگز روی کعبه نمی‌نشـینند و از فراز آن پرواز نمی‌کنند و غالباً دیده می‌شود کبوتری که در فضای حرم پرواز می‌کند و همین که به محاذات کعبه می‌رسد راه خود را کج کرده به سوی دیگر می‌رود. می‌گویند هیچ مرغی روی کعبه نمی‌نشـیند مگر آنکه مرضـی داشـته باشـد و به محض این که آنجـا نشـست یـا شـفا می‌یابـد و یا فی الحال می‌میرد. پاک خداوندی که این شرف و کرامت و عزت و احترام آن خانه را ارزانی فرموده است!

ناودان کعبه و حجر

نـاودان طلایی کعبه بر فراز دیواری است که روی حجر قرار دارد پهنای آن یک وجب و طول آن به مقـدار دو ذراع از پایین نمایان است. زیر نـاودان کعبه محـل اسـتجابت دعا است. حجر قبر اسـماعیل پیغمبر است، سـنگ رخامی سبز رنگ به شـکل محراب که به سنـگ مـدور دیگری از همین جنس متصل شـده روی قبر قرار دارد. بزرگی این دو سـنگ که دارای شـکلی غریب و منظری جالب می‌باشـد به انـدازه یـک وجب و نیم است. در کنار قبر اسـماعیل در مجاورت رکن عراقی قبر مادر او هاجر واقع شـده که علامتی از رخام سبز مدور دارد. بزرگی علامت یک وجب و نیم و بین دو قبر هفت وجب فاصله است. (صص ۱۳۹- ۱۳۱)

درهای مسجدالحرام

مسجدالحرام نوزده در دارد که بیشتر آنها بر چند طاق گشوده

ص: ۱۸۴

می‌شود مثلًا باب‌الصفا پنج طاق دارد که سابقاً باب بنی‌مخزوم می‌نامیدند و بزرگترین درهای مسجد است و راه مسعی از آن می‌باشد. مستحب است کسی که به مکه می‌آید از باب بنی‌شیبه وارد مسجدالحرام بشود و پس از طواف از باب الصفا از میان دو ستونی که مهدی خلیفه نصب کرده و راهی را که پیغمبر به سوی صفا می‌رفت مشخص می گرداند خارج شود.

دیگر از درهای مسجدالحرام باب اجیادالاصغر است که دو طاق دارد دیگر باب الخیاطین که آنهم دو طاق دارد و باب العباس که سه طاق دارد و دیگر باب النبی با دو طاق، باب بنی‌شیبه با سه طاق که از طرف شمال در رکن دیوار شرقی روبروی درکعبه کمی تمایل به سمت چپ قرار دارد و آن همان باب بنی‌الشمس است و معمولًا خلفا از آن در وارد مسجد می‌شده‌اند.

دیگر در کوچکی است که روبروی باب بنی‌شیبه واقع است و اسم مخصوصی ندارد و برخی گفته‌اند نام آن باب الرباط است؛ زیرا راه رباط السدره از آن می‌باشد، دیگر باب الندوه که سه در به این اسم خوانده شده دو تا از آنها در یک ردیف و سومی در رکن غربی دارالندوه می‌باشد. دارالندوه اکنون به صورت مسجدی درآمده که داخل حرم جزو آن است و روبروی میزاب قرار دارد.

دیگر از درهای مسجدالحرام در کوچک تازه دارالعجله و باب‌السدره و باب العمره است که هر کدام یک طاق دارند. باب العمره از زیباترین درهای حرم است. دیگر باب ابراهیم که یک طاق دارد و برخی از مردم آن را به ابراهیم خلیل- ع- نسبت می‌دهند در صورتی که صحیح نیست بلکه این در منتسب به ابراهیم الخوزی می‌باشد که یکی از ایرانیان بوده است.

دیگر باب الحروره که دو طاق دارد و باب اجیادالأکبر با دو طاق؛ و نیز دو در، دو طاقی دیگر هم به نام اجیاد وجود دارد که یکی متصل به باب الصفا

ص: ۱۸۵

است و برخی این دو در اخیر از چهار دری را که به نام اجیاد خوانده می‌شود، باب الدقاقین می‌نامند.

مسجدالحرام پنج مناره دارد یکی روی رکن ابوقبیس نزدیک باب الصفا و دیگری روی رکن باب بنی‌شیبه و سوم بر باب دارالندوه و چهارم بر رکن باب‌السدره و پنجم بر رکن الاجیاد واقع شده است ...

بامهای خانه‌های اطراف و پنجره‌های آن خانه‌ها مشرف بر حرم می‌باشد بطوری‌که ساکنین آنها همواره چشم بر حرم خدا دارند. از بعضی خانه‌ها مانند خانه زبیده زن هارون و دارالعجله و دارالسرا و غیره در مخصوصی به حرم باز می‌شود.

از مشاهد متبرکه که در این حدود واقع شده یکی قبهٔالوحی است که نزدیک باب‌النبی است واین قبه جزء خانه ام المؤمنین خدیجه بوده است و داخل این خانه قبه کوچکی وجود دارد که ملح تولد فاطمه- علیهاالسلام- می‌باشد. (صص ۱۴۵- ۱۴۳)

مردم مکه

مردم مکه به نیکوکاری و مکارم اخلاق و دستگیری از ضعفا و درماندگان و غریب‌نوازی موصوف‌اند. اگر کسی بخواهد ولیمه‌ای بدهد اول به سراغ فقرایی که برای عبادت در آن شهر مجاور شده‌اند، می‌رود و با نهایت خوشی و مهربانی از آنان دعوت می‌کند. اکثر این مساکین در مقابل فرنهای نانوایی می‌ایستند و چون کسی نان می‌خرد به دنبالش راه می‌افتند و او هم به هر کدام پاره نانی می‌دهد و ناامید برنمی‌گرداند حتی اگر یک نان بیشتر هم نداشته باشد ثلث یا نصف آن را با کمال رضا و رغبت بین آنان تقسیم می‌کند.

دیگر از مراسم نیک آن شهر این است که کودکان یتیم در بازارها

ص: ۱۸۶

می‌نشینند و هر کدام یک زنبیل بزرگ و یک زنبیل کوچک با خود دارند. این زنبیل‌ها را در مکه «مُکتّل» می‌نامند چون کسی به بازار می‌آید و مایحتاج خود را از قبیل گوشت و سبزی و حبوبات می‌خرد یکی از آن کودکان پیش می‌آید و اجناس را که او می‌خرد گرفته گوشت و سبزی را در زنبیل بزرگ و بقیه را در زنبیل کوچک می‌گذارد و آن را به خانه وی می‌رساند. خریدار هم پی کار خود می‌رود و اتفاق نیفتاده است که یکی از این کودکان در رسانیدن اجناس به خانه خیانت کند بلکه وظیفه خود را به بهترین وجه انجام می‌دهند و در مقابل خدمت خود اجرتی می‌گیرند.

اهل مکه در پوشاک خود ظرافت و نظافت را مراعات می‌کنند. بیشتر جامه‌های آنان سپید است و همواره لباس سبک و کوتاه و تمیز و پاکیزه بر تن دارند، عطر زیاد استعمال می‌کنند، سرمه می‌کشند و با چوب اراک سبز مسواک می‌کنند.

زنان مکه بسیار زیبا و پاکدامن و عفیف هستند و عطر زیاد مصرف می‌کنند، چنانکه ممکن است زنی شب گرسنه بخوابد و به پول شام عطر بخرد. زنان مکه شبهای آدینه را برای طواف می‌آیند و در این شبها بهترین لباسهای خود را می‌پوشند وبوی عطر سراسر حرم را فرامی‌گیرد و چون زنی از جایی عبور می‌کند بوی عطر تا مدتی در رهگذر او باقی می‌ماند. (صص ۱۵۳- ۱۵۴)

مراسم نماز در مکه

اول از همه امام شافعیان که از جانب حکومت سمت تقدم دارد نماز می‌گزارد. جای نماز او در حطیمی است که پشت مقام ابراهیم قرار دارد.

مردم مکه بطور کلی شافعی مذهب‌اند.

حطیم عبارت از چهار قطعه چوب است که آنها را دوبدو در برابر هم

ص: ۱۸۷

قرار داده و مثل پله بهم پیوسته‌اند. چوبهای مزبور بر پایه‌های گچکاری شده نصب گردیده و در قسمت فوقانی قطعه چوب دیگری روی آنها انداخته‌اند که در آن چنگهای آهنی برای آویختن قندیلها تعبیه شده است.

پس از امام شافعی امام مالکیان در محراب جنوبی رکن یمانی نماز می‌خوانـد و همزمان با او امام حنبلی در میان حجرالاسود و رکن یمانی نماز می‌کند و سپس امام حنفی زیر حطیمی در جلوی میزاب به نماز برمی‌خیزد.

پیش روی پیشـنمازان در محرابهـا شـمع برمی‌افروزنـد و این ترتیب در چهار نماز رعایت می‌شود لیکن در نماز مغرب همه یکباره به نمـاز برمی‌خیزنـد و هر یـک از ائمه بـا پیروان خود نماز می‌گزارد و این امر سـبب می‌شود که اوضاع درهم و برهم می‌گردد چنانکه مردم که به پیشـنمازان اقتدا کرده‌اند در اشـتباه می‌افتند و غالباً دیده می‌شود که مالکی با رکوع امام شافعی به رکوع می‌رود و حنفی با سـجود امام حنبلی به سـجده می‌افتـد و مأمومین از بیم آنکه مرتکب سـهو شوند حواس خود را به مؤذنان مخصوصـی که برای هر کدام از ائمه معین شده و آغاز و انجام هر یک از اجزاء نماز را به بانگ بلند اعلام می‌کنند معطوف می‌دارند. (صص ۱۶۶ و ۱۶۷)

شعائر حج

از نخستین روز ذیقعـده که فرا می‌رسـد هر بامـداد و شامگـاه، و در اوقـات نمـاز، طبلها و بوقها زده می‌شود و این علامت فرارسـیدن موسم حج است. این عمل تا روزی‌که حجاج به عرفات می‌روند ادامه می‌یابد. هفتم ذیحجه خطیب ضـمن خطبه‌ای پس از نماز ظهر مردم را با مناسک حج و اعمال روز وقفه آشنا می‌سازد.

روز هشـتم صـبح زود به سوی منـا می‌رونـد. امرای مصـر و شام و عراق و اهل علم، آن شب را در منا بسـر می‌برنـد و میان شامیان و عراقیان و

ص: ۱۸۸

مصریان بر سر افروختن شمعها همچشمی درمی‌گیرد. اما همیشه شامیان در این امور سبقت می‌جویند.

روز نهم بعد از نماز صبح از منا از راه وادی محسِّر به عرفه می‌روند و وادی محسر را طبق سنت با هروله طی می‌کنند. این وادی حد میان مزدلفه و منا است. مزدلفه زمین وسیعی در میان دو کوه است که پیرامون آن آبدانها و حوضها ساخته‌اند و بنای آنها از آثار خیر زبیده دختر جعفر بن منصور زن هارون‌الرشید می‌باشد. از منا تا عرفه پنج میل و نیز از منا تا مکه همین مقدار راه است. عرفه به نام «جمع» و «مشعرالحرام» نیز خوانده می‌شود.

(ص ۱۷۶)

پوشش کعبه

روز عید قربان پوشش کعبه را قافله مصری به بیت می‌آورد و آن را بر بام کعبه می‌گذارند و قبیله بنی‌شیبه در روز سوم عید مراسم مخصوص پوشاندن آن را اجرا می‌کند.

کسوه کعبه پوششی است از حریر سیاه که آستر کتانی دارد و در طراز بالای آن به خط سپید آیه «جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَهَ الْبَیْتَ الْحَرامِ قِیاماً ...» را نبشته است و در حاشیه اطراف نیز آیاتی از قرآن نقش است. رنگ این پرده سیاه و درخشان می‌باشد. بعد از آنکه مراسم پوشانیدن آن انجام یافت، دامن آن را از اطراف بالا می‌زنند تا دست مردم بدان نرسد. تهیه پوشش کعبه بر عهده سلطان مصر است و نیز حقوق قاضی و خطیب و پیشنمازان و مؤذنان و فراشان و خدام و سائر مایحتاج حرم از قبیل شمع و روغن چراغ را همه ساله سلطان مزبور می‌پردازد.

در این ایام همه روزه در کعبه را برای عراقیان و خراسانیان و سایر مردمی که با قافله عراق می‌رسند باز می‌کنند. و آنان پس از حرکت قافله

ص: ۱۸۹

شام و مصـر چهار روز دیگر در مکه می‌مانند و صدقات فراوان بر مجاورین و دیگران تقسیم می‌کنند و من خود شبی شاهد بودم که در حین طواف به هر یـک از مجـاورین و فقرا که می‌رسـیدند چیزی از نقـد یـا جامه به او می بخشـیدند و حتی اتفاق افتاده که آنان یکی از فقرا را در حال خواب دیده و در دهنش طلا و نقره گذاشـته‌اند تا بیدا شده و من که به سال ۷۲۸ با قافله عراق حرکت کردم از این کارها زیاد می‌دیـدم و آن سال از بس که پول در مکه تقسـیم کردند نرخ طلا در بازار آن شـهر پایین آمد و این قدر طلا در بازار ریخته بود که صـرافها مثقال طلا را به هجـده درهم نقره خرد می‌کردنـد و هم در این سال بود که اسم سـلطان ابوسـعید پادشاه عراق را بر منبر و بر فراز قبه زمزم ذکر کردند.

مراجعت از مکه

بیسـتم شـهر ذیحجه در صـحبت امیر قافله عراق پهلوان محمد حویج که از هالی موصل بود و پس از مرگ شـیخ شـهاب‌الدین قلندر امارت حاج را برعهـده داشت، از مکه حرکت کردم. این شـیخ شـهاب‌الدین مردی سـخی و گشاده‌دست بود و پیش سـلطان حرمت فراوان داشت و طبق مرسوم قلندران ریش و ابروان خود را می‌تراشید.

امیر پهلـوان برای من یـک نیمه محمـل تـا بغـداد کرایه کرد و کرایه را هم از خـودش پرداخت و مرا در جوار خود پـذیرفت. بعـد از طواف وداع حرکت کرده به بطن مر رفتیم. همراهـان مـا عـده بیشـماری از مردم عراق و خراسـان و فارس و ایرانیان بودنـد. زمین از کثرت جمعیت موج می‌زد و گروه مردمانماننـد توده‌های ابری که روی هم متراکم شـده باشد، درحرکت بودند و ازدحام به حدی بود که هرکس از قافله کنار می‌رفت و علامتی با خود نداشت در مراجعت گم می‌شد ... از بطن مر به عسـفان و از آن جا به خلیص رفتیم. از

ص: ۱۹۰

خلیص چهار منزل آن طرفتر وادی السمک نام داشت و پنج منزل دیگر به بدر رسیدیم ... بعد از بدر به منزل صفرا رسیدیم و در آن جا یک روز استراحت کردیم. از صفرا تا شهر مدینه سه روز راه است. در مدینه توفیق زیارت پیغمبر برای دومین بار نصیب شد و شش روز در آن شهر توقف کردیم.

(صص ۱۷۹ و ۱۸۰)

پی‌نوشت‌ها:

پا به پای امین جَبَل

مقدمه

در بخش پیشین این نوشتار، که ترجمه‌ای از سفرنامه مرحوم علّامه بزرگوار، سید محسن امین جبل عاملی صاحب «اعیان الشیعه» است، با گوشه‌هایی از خاطرات سفر وی به زیارت خانه خدا در سال ۱۳۲۱ هجری

ص: ۱۹۱

قمری آشنا شدیم.

در این قسمت، توجه شما را به ادامه آن سفر و گزیده‌ای از خاطرات دومین سفر آن زنده‌یادِ زنده دل، به سرزمین حجاز و زیارت بیت الله الحرام، که در سال ۱۳۴۱ هجری قمری انجام یافته است، جلب می کنیم:

مدینه پیامبر

از دروازه‌ای وارد شدیم که بالای آن دو توپ بود. در باغی مربوط به یکی از خدام حرم نبوی فرود آمدیم. در آن خانه نخل و برکه آبی بود که از چاهی برایش آب کشیده می‌شد. بعضی از نخاوله هم ساکن آن خانه بودند و به مراقبت از آنجا می‌پرداختند.

داخل ضریح مطهّر

به زیارت مرقد پیامبر رفته، لبها را بر آستان حرم نهادیم و بوسیدیم. این توفیق را هم پیدا کردیم که به داخل ضریح برویم. برگه‌ای از دفتر حرم مطهّر گرفتیم و با همکاری رئیس خدام حرم، ساعت ۱۱ به اتاق مخصوص که محلّ حضور استاندار مدینه بود رفتیم. عثمان پاشا، استاندار مدینه بود. در محلّ ملاقات، یکی از افسران عثمانی بود. رئیس خدّام حرم او را به ما و ما را به او معرّفی کرد. در معرفی ما به او، گفت: اینان از نزدیکان شیخ ابوالهدی هستند. آن افسر پرسید: نزدیکان ابوالهدی چقدر زیادند! سپس رو به من کرد و پرسید: از نزدیکان ابوالهدی که در «حلب» هستند، در فلان جا و فلان جا، چه کسانی را می‌شناسی؟

رئیس خدام به وی گفت: مگر هر کس از بستگان ابوالهدی باشد، باید همه عشیره او را که در شهرهای مختلف پراکنده‌اند بشناسد؟ او هم ساکت شد.

ص: ۱۹۲

سپس استاندار مدینه و تولیت حرم آمدند. عمامه‌ای سفید و جبّه و قبایی پوشیده بودند. حاضران به احترام آنان بلند شدند و همه دست تولیت حرم را بوسیدند، ولی من تنها مصافحه کردم. اندکی نشست. اذان مغرب گفته شد. افسری که در صف نماز کنارم بود، به من گفت: من همه ساله از طرف سلطان زیارت می‌کنم. و شروع کرد آداب وارد شدن به داخل حجره پیامبر (ضریح مطهّر) را به من یاد دهد. تشکّر کردم. پس از نماز مغرب، دو لباس سفید آوردند و آن دو از روی لباسهایشان پوشیدند. برای او هم عمامه سفیدی نیز آوردند. امّا نسبت به من، به همان عمامه سبزم اکتفا کردند.

ابتدا استاندار وارد شد. پس از او کسانی که ورود به داخل ضریح داشتند. در دست هر کس شمع کوچکی بود که می‌بایست آن را روشن کند و یکی از قندیلهای داخل ضریح را روشن سازد. استاندار و همراهان، حضرت رسول- ص- و دو مدفون در کنار او را، سپس قبر حضرت زهرا را زیارت کردند. یکی از خدّام زیارتنامه می‌خواند، بقیّه نیز تکرار می‌کردند. البته داخل ضریح، از پشت نرده‌ای آهنی که پیرامون حجره شریف پیامبر بود، زیارت کردیم، یعنی زیارت، دور دیوار اتاق پیامبر بود، ولی خود اتاق، درش بسته بود و نمی‌شد وارد آن شد و قبر شریف را دید.

اماکن و آثار

توفیق زیارت حضرت حمزه سیدالشهداء- ع- را هم در «احد» پیدا کردیم. فاصله مدینه تا احد یک فرسخ است. ولی توفیق زیارت مسجد «قبا» را نیافتیم، با این که فاصله‌اش بیش از آن نبود. همچنین مسجد فضیخ و مشربه ام ابراهیم را هم نتوانستیم زیارت کنیم، بخاطر شدّت خوف.

ولی بعدها توفیق زیارت این اماکن پیدا شد. پس از ۶ روز اقامت در مدینه، ازاین شهر خارج شدیم و به «جرف» رفتیم، که در گذشته پادگان مدینه بوده

ص: ۱۹۳

است. سپس از آنجا به «بئر جبر» و از آنجا به «اصطبل عنتر» و سپس به «هدیه» رفتیم. آب هدیه، شور بود، ولی در سطح زمین قرار داشت. هر جا را می‌کندند، آب درمی‌آمد. عصر از آنجا به طرف «براقه» حرکت کردیم. آنجا آبی نبود. تا ۹ شب آنجا بودیم. از آنجا به «قلعه حدید» رفتیم. اماکن دیگری را که در ادامه دیدار کردیم، عبارت بود از: قلعه زمرّد، دشتِ مطران، چاههای غنم، مدائن صالح.

در «مدائن صالح»، تقریباً دو روز ماندیم. آنجا وسط قلعه، چاهی بود با آب شیرین. مدائن صالح، همان شهرهای قوم ثمود است که پیامبرشان حضرت صالح بود. آثار خانه‌های تراشیده از سنگ که در کوهها ساخته بودند، به همان صورت زیبا و مستحکم باقی است و گذرکنندگان از آن مسیر، قبل از رسیدن به قلعه، آنها را می‌بینند.

پس از رسیدن به خانه، کوشش کردیم که برای دیدن آن برویم، ولی ناامنی مانع شد.

نزدیکی آنجا شهری بود به نام «علا»، دارای آب و باغ. اهالی آنجا به «مدائن صالح» آمده بودند و همراهشان جو، روغن، خرمای تازه و لیموی ترش و لیموی شیرین بود، پر آب و بزرگ.

ادامه راه

پس از آن به طرف «ظهر الحمراء» عزیمت کردیم. راهی بود بسیار سخت و میان دو کوه همانند که به اندازه عبور قطار شتر فاصله بود و مردم به آن کوه «ابوطاقه» می‌گفتند و مسیر بین آن دو کوه، شنزاری بود که پاهای شتران در آن فرو می‌رفت. راه آن سربالایی بود. خیلی‌ها پیاده می‌شدند و آن بخش از راه را با فریاد و ناله و صدای طبل طی می‌کردند تا شترها را به هیجان آورند تا در راه نماند یا نیفتد. البته بین عوام شایع است که این سر و

ص: ۱۹۴

صداها برای آن است که شتران، ناله فرزند «ناقه صالح» را که در آن کوهها پنهان است نشنوند و نمیرند.

ادامه راه، اغلب سنگستان و ریگستان و دارای لغزشگاهها است. از ساعت ۵/ ۲ ظهر تا ساعت ۹ آنجا ماندیم، بقیه آن روز و شب را راه سپردیم تا ساعت ۳، فردایش به «معظم» رسیدیم. میان این دو محلّ، حدود ۱۷ ساعت راه بود و قلعه‌ای بزرگ و برکه‌ای داشت که از آب باران پر می‌شد، امّا آن موقع، آب نداشت.

در ادامه مسیرمان به «اخضر» رسیدیم، با ۲۱ ساعت پیمودن راه.

راه طولانیِ میان «مدائن صالح» تا اخضر را، که ۶۰ ساعت طول کشید، در سه مرحله طی کردیم و برای این مسیر، از مدائن آب برداشته بودیم. در اخضر هم قلعه‌ای از آن نظامیان بود که وسط آن آب شیرینی بود. آب از چاهی کشیده می‌شد و در برکه‌ای بزرگ می‌ریختند و حجّاج وقتی می‌رسیدند، برکه پرآب بود، وقتی می‌رفتند، آب برکه تمام شده بود و به همین خاطر، ازدحامی هم آنجا پیش نمی‌آمد. آنجا را شاید به خاطر همین سبزه‌ها و آب، «اخضر» می گفتند.

آن روز و آن شب را آنجا ماندیم، سپس به طرف «ظهر المغر» و از آنجا به سوی «تبوک» حرکت کردیم. تبوک، شهری مسکونی، دارای چاههای آب شیرین بسیار و نخلستانها بود. از آنجا گوشت و روغن و کره به قیمت ارزان خریدیم ... تبوک، همانجاست که رسول خدا «ص» به آنجا لشکرکشی کرد، امّا درگیری پیش نیامد. در آنجا مسجدی است که می گویند پیامبر در آن نماز خوانده است. قلعه‌ای دیدنی هم دارد، که بر سردر آن روی کاشی نوشته شده است طبق فلان دستور سلطان محمد خان (از فرزندان عثمان) در سال ۱۰۶۴ ساخته شد. در آنجا خانه‌هایی ویران و مزرعه‌های گندم و جو وجود داشت.

ص: ۱۹۵

آن روز آنجا ماندیم، از آنجا به طرف «قاع» راه سپردیم، منزلگاهی بود بی‌آب، آخر شب از آنجا هم راه افتادیم و به «ذاتِ حج» رسیدیم. قلعه خوبی بود که تعدادی نیروهای نظامی جدید در آن بودند و در زمان سلطان عبدالمجید ساخته شده بود. آب و نخل داشت، و ... عقربهای بسیار. زمینش سفت بود و میخ چادرها به آن فرو نمی‌رفت. از این رو طناب خیمه‌های را به سنگهای می‌بستند. سحرگاه از آنجا به طرف «مدوره» حرکت کردیم، و ... در ادامه، منزلهایی که از آنها گذشتیم عبارت بود از: «تحت العقبه»، «فوق العقبه»، «معان» (شهری آباد و تابع حکومت سوریه)، «غزه»، «قطرانه».

قطرانه، در اطراف «مؤته» بود، قبر جعفر طیّار-ع-و شهدایی از صحابه که با او به شهادت رسیدند، آنجاست. راه‌آهن حجاز تا آنجا هم رسیده است. از آنجا سوار قطار شدیم و به دمشق رفتیم، البته پس از چند روز معطّلی. چون نمی‌خواستیم سوار قطارهای روباز شویم.

از قطرانه تا دمشق، با حرکتِ شتر، شش مرحله راه است و پیش از احداث راه‌آهن، این مسیر با شتر طی می‌شد.

سفری دیگر به حجاز

[مرحوم سید محسن امین، در گزارشی که از دومین سفر حج خویش (در سال ۱۳۴۱ هجری قمری) می‌دهد، بیانی مبسوط دارد از کیفیّت بیرون آمدن از دمشق و سفر با راه‌آهن و پیمودن راه مصر از راه صحرای سینا و عبور از مناطقی همچون «قنطره» در حاشیه کانال سوئز و دیدار اهرام مصر و ورود به دانشگاه الأزهر و شیوه عزاداری ایرانیانِ مقیم قاهره و تکیه‌های عزاداری و مدرسه ایرانی در مصر و گفتگویی که با یک جوان مصری داشته، و بالأخره پیش گرفتن راه حجاز از

ص: ۱۹۶

طریق دریا ... که به لحاظ رعایت اختصار، از نقل آنها چشم می‌پوشیم، تا آنکه می‌نویسد:]

پیش از حرکت کشتی، برای این که گرفتار شبهه احرام از محاذات میقات نشویم، نذر کردیم که از «سوئز» محرم شویم. چون در وسط دریا، مشکل بود اطمینان به محاذات میقات پیدا کنیم. در سوئز، با سردادنِ «لبیک اللّهم لبیک ...» احرام بستیم. در هرجا هم که احتمال می‌دادیم محاذات میقات باشد، مثل ینبُع و رابغ، مجدّداً نیّت احرام و گفتن لبّیک را تجدید می‌کردیم. در جدّه نیز، چون محاذی میقات «یلملم» بود، نیّت را تجدید کردیم ...

گرچه در مذهب ما، برای محرم، در سایه بودن در حالت سیر حرام است ولی در گرمای شدید و خوف ضرر، پس از مدّتی ماندن در آفتاب سوزان، به سایه آمدیم. گرچه بعضی از متفقهان حلب، این تکلّف را بر ما عیب می‌گرفتند، با اینکه در نظر «مالک» و «احمد»، در سایه بودن را حرام می‌دانستند.

به بندر جده رسیدیم. قایق‌بانانی آمده وسایل ما را همراه خودمان به بندر بردند. حکومت هاشمی برای آنان اجرت معیّنی قرار داده بود که دریافت بیشتر، تعقیب داشت. ما مزد بیشتری دادیم ولی جرأت نمی‌کردند بگیرند تا این که مطمئن شدند ما به کسی نمی‌گوییم. ولی در بازگشت باکی نداشتند، چون خاطرشان جمع بود که کسی شکایت نخواهد کرد. در جدّه، به صاحبخانه هم اجرت بیش از میزان مقرّر پرداختیم.

در تابستان حجاز، هنگام غروب، هوا می‌گیرد به نحوی که نمی‌توان نفس کشید. شب ورود ما هم هوا دم کرده بود و نتوانستیم شام بخوریم. امّا آخر شب هوا خنک و گوارا می‌شود، بگونه‌ای که آن که در هوای آزاد خوابیده، به یک روانداز نازک احتیاج پیدا می‌کند.

ص: ۱۹۷

حکومت از هر حاجی یک قروش و ۳۴ قروش، پول تمبر می‌گرفت که روی ویزا می‌زد. از جدّه، شبانه و سوار بر الاغ‌های سفید به اتّفاق گروهی از همراهان راه افتادیم. بقیه همراه وسایل ماندند و با استر آمدند. فردا ظهر به مکّه رسیدیم، پس از آنکه حدود دو ساعت در راه به استراحت و نماز پرداختیم. راه جدّه تا مکه نیز کاملًا امن بود. زبان فصیح عربی، در شهر و بادیه حجاز همچنان پابرجاست. در گفتگوها فصیح حرف می‌زنند، به صاحب خانه در مکه گفتیم: آیا در مدّتی که نیستیم و به منا و عرفات می‌رویم، وسایل ما در امنیّت است؟ گفت: به ما بسپارید، برایتان نگه می‌داریم. یکی از استربانان، دیگری را در نهایت فصاحت صدا کرد، که متأسفانه حرفش یادم نماند. کودکان عرب، به استقبال حجّاج، سر راه آمده بودند. حجّاج به طرف آنها پول خرد یا تکّه‌های نان پرت می‌کردند. آنان هم با نهایت خفّت و خواری آنها را از بین ریگها جمع می‌کردند و عقب عقب برمی‌گشتند و در این حالت جملات و دعاهایی سوزناک بر زبان داشتند که دیده‌ها را به طرف خود جلب می‌کردند. مثلًا دعا می‌کردند: «خداوند، با سلامتی به خانواده‌ات برگرداند».

شتربانان، در آن ریگزار تفتیده، همراه شترهایشان پیاده به راه می‌افتادند، گویی که بر فرشهای گسترده قدم می‌گذارند.

ساقهای باریک پاهایشان آشکار بود، گویا از آهن است. در طول راه، صاحب خانه‌ها در کمال ملایمت و نرمی اجرت می‌طلبیدند، برخلاف آنچه در سفر اوّل از آنان می‌دیدیم. در مکّه بعضی از وابستگان «شاه حسین» (پادشاه عربستان) به دیدار ما آمدند، می‌خواستند که برای ما وقتی برای دیدار با پادشاه بگیرند، که گفتیم: «ما برای زیارت شاهِ شاهان در خانه خود او آمده‌ایم و نمی‌خواهیم زیارت پادشاهی از بندگانش را به این ملاقات، مخلوط کنیم».

ص: ۱۹۸

روزی برای نماز صبح به مسجد الحرام آمدیم. بعضی از همراهان هم به ما اقتدا کردند. دو نفر اهل مکّه هم به ما پیوستند. وسط نماز، یکی به دیگری گفت: این عجمی و شیعی است، و نماز را قطع کرده و رفتند. ببین تعصّب کسانی که اقتدا به هر صالح و فاجر را جایز می‌دانند، نسبت به شیعه تا چه حدّ است! ...

به سوی منا و عرفات

روز ترویه، به قصد احرام حج، وارد مسجد الحرام شدیم، چون بهتر است که احرام در مسجد و نزد مقام ابراهیم یا حجر اسماعیل باشد. دو رکعت در سایه نماز خواندیم. می‌خواستیم هر طور شده به مقام ابراهیم برسیم و آنجا محرم شویم تا فضیلت آن را درک کنیم. زمین داغ بود. چند قدم، هر چند بسرعت که برداشتیم نزدیک بود پاهایمان بسوزد، سریعاً به عقب برگشتیم و سوزش آن گرما تا چند روز در کف پایمان بود. بالأخره نتوانستیم به «مقام» برسیم.

به سوی عرفات رفتیم. وقوف برای همه حجاج یکسان و یکروز بود.

روز نهم در عرفات وقوف کردیم و به دعا و زیارت و مناجات پرداختیم. هنوز به غروب زیاد مانده بود که همه دعاها و برنامه‌ها را تمام کردیم، چون روزهای بلند تابستان بود. پس از مغرب، بسوی «مزدلفه» کوچ کردیم. شب را آنجا ماندیم و صبح به «منا» آمدیم. در قربانگاه، ذبح کرده به خیمه‌ها بازگشتیم ولی چادر خود را گم کردیم، ساعتی بین چادرها سرگردان بودیم. از گرما نزدیک بود هلاک شویم. روز عید به خاطر گرمای شدید و خستگی بسیار نتوانستیم به مکّه برگردیم. روز یازدهم به مکه آمدیم. پس از طواف و سعی به طرف منا، برمی‌گشتیم. نزدیک ظهر بود و گرمای شدید و تشنگی! به یکی از قهوه‌خانه‌های وسط راه پناه آوردیم و آب خنک و چای نوشیده و

ص: ۱۹۹

استراحتی کردیم. سپس به طرف منا راه افتادیم. همه واجبات و مستحبات مناسک حج را که انجام دادیم، با حالتی سپاسگزارانه به درگاه الهی که این توفیق را داده بود، به مکّه بازگشتیم. امّا زیارت مدینه ممکن نشد، راه ناامن بود. حتی بعضی تا نزدیکی مدینه رفته، قبه حرم را هم دیده بودند و پولهای زیادی هم در راه خرج کرده بودند تا به آنجا رسیده بودند، ولی نتوانستند وارد شهر شوند و دوباره به مکّه برگشتند.

شب بازگشتمان از منا، یکی از همراهان بخاطر غذایی که خورده بود، تب کرد. خود را آماده کردیم که بخاطر او از حجاج دیگر عقب بمانیم، چون فکر می‌کردیم مدّت بهبودش طول خواهد کشید. همراهمان جعبه دارو داشتیم. به او دوا دادیم، زود خوب شد و با سایر حجاج به راه افتادیم. مطوِّف ما که نمی‌توانست به اندازه نیازمان شتر کرایه کند، بعضی را به کمکش فرستادیم و به اندازه نیاز، شتر کرایه شد و پیش از مغرب، از مکه بسوی جدّه راه افتادیم. بالأخره از پاسگاه بازرسی گذشتیم و فردایش به «بحره» رسیدیم، تا عصر آنجا ماندیم. از ترس تشنگی غذایی نخوردم، تنها چای می‌خوردم. آب آنجا تلخ و گرمایش بسیار بود. کمی از آب شیرین مکّه را همراه داشتیم که با آن رفع تشنگی می‌کردیم. امّا همراهانمان برنج و گوشت خوردند. طبّاخهای آنجا که غذا عرضه می‌کردند به زبان حجاج جاوه‌ای که زیاد بودند، دعوت به طعامهای خود می‌کردند. حجازی‌ها به مقدار نیاز، از هر زبانی که اهل آن بر آنجاها می‌گذرند، اندکی آشنایی دارند.

عصر، آماده حرکت شدیم. عرب بادیه‌نشینی را دیدیم که نابینا بود و فرزند خردسالش جلودار و عصاکش او بود. مشک آبی بر دوش داشت و داد می‌زد: آب شیرین! کسی باور نمی‌کرد، چون در بحره، آب شیرین نبود. آبی از او خریدیم، شاید برای وضو احتیاج پیدا می‌کردیم. ظرفهایمان را پر کردیم.

در راه تشنگی که به ما روی آورد، خواستیم با بی‌میلی از آن بخوریم، با

ص: ۲۰۰

شگفتی دیدیم آب شیرین است خودمان خوردیم و به همراهان هم دادیم و با باقی‌مانده آن نزدیکیهای جدّه برای نماز وضو گرفتیم.

خانه ما در جدّه، مجلّل و بزرگ و بی‌نظیر بود که مستأجر آن، دوستمان «حاج محمد ازری بغدادی» ما را به نزول در آن دعوت کرده بود ...

شبی که می‌خواستیم صبح آن از جدّه سفر کنیم، دچار تب شدیم، ولی چون نمی‌شد سفر را به تأخیر انداخت، صبح به بندر رفتیم که از خانه ما بسیار دور بود. یک کشتی اجاره کرده بودیم که پرچم مصر روی آن بود. این نشان می‌داد که کشتی تابع شرکت دولتی مصر بود که انگلستان به حکومت مصر فروخته بود. کشتی بزرگ ولی کثیفی بود که از جدّه تا بیروت، یک بار هم شستشو نشده بود، با این که کشتی «طلیانی» روزی دوبار شسته می‌شد.

این آلودگی بخاطر آن بود که اجاره‌کنندگانش مسلمانان بیروتی و سرنشینانش حجاج مسلمان سوری بودند و معمولًا با اینگونه حجّاج، مثل حیوانات بلکه بدتر رفتار می‌کردند.

[مرحوم امین، در ادامه سفر به شرح قضایای طول راه و داخل کشتی در مدّت ۵ روز سفر آبی و سپس خاطراتِ مناطق دیگری که تا بازگشت به وطن پرداخته است. این بخشها را هم بخاطر رعایت اختصار نیاوردیم. در همینجا با «امین جبل عامل» در این سفرنامه خداحافظی می‌کنیم.]

«پایان»

ص: ۲۰۱

جایگاه حج در فرهنگ ارتباطات

آن جامه کز حروف بود تار و پود او کی بر قد بلند نگارم رسا بود

یکی از تازه‌ترین شاخه‌های علوم اجتماعی که کمتر از نیم قرن از عمر آن می گذرد، «فرهنگ ارتباطات» است.

دانشمندان مربوطه در مراحل اولیه، بررسی اندیشه‌های انسانی و محتوای آن، به مبانی نظری این شاخه پرداختند و پس از تحوّلات ابزار ارتباطی و بهره گیری از وسائل الکترونیکی، به مدل‌های میکانیکی و ریاضی توجه نمودند و بتدریج با نشانه گذاری و رمزیابی‌ها، به الگوهای مشخص جدیدی به منظور کسب اطلاع و محتوای پیام و چگونگی انتقال آن به مخاطب دست یافتند و بر اساس دوگرایش اصلی؛ یعنی «انتقال پیام» و «اقناع مخاطب» مطالعات و تحقیقات تخصّصی را دنبال نموده و می‌نمایند.

البته تا مدتی قبل، این مطالعات عمدتاً در چهار چوب کارآیی هر چه بیشتر مقاصد اقتصادی بکار گرفته می‌شد و ارتباطات تنها بعنوان یکی از مهم‌ترین عوامل کارآ، در دگرگونی رفتار و ساختار اقتصادی انسان تلقی می‌شد. ولی کم‌کم در دهه اخیر که متخصصان و محققان ارتباطی، به نقش ارتباطات در ساختار اجتماعی و فرهنگی جوامع، توجه بیشتری کردند و با کشف و تعمیم شبکه‌های ارتباطی که در تاریخ بشر با نمودها و نمادهای

ص: ۲۰۲

گونـاگون تجلی داشـته، توانسـته‌اند به تـازه‌ترین شـیوه‌های انتقال پیام و اقناع مخاطبین دست پیـدا کننـد، تا امروز که بعنوان یکی از قوی‌ترین و کارآمـد ترین اهرم فشـار و اعمـال قـدرت و انتقال ایـدئولوژی بـدست دول اسـتعمارگر در میـدان رقابت جهانی بشـمار می‌رود و قطعاً در تز «نظـم نـوین جهـانی» جایگـاه و کـارآیی ویژه‌ای را خواهـد داشـت و طـبیعی است که هر جبهه‌ای که بتوانـد از قوی‌ترین متـد و مـدل ارتبـاط جهـانی، بیشـترین بهره‌گیری را داشـته باشـد. در صـحنه جهـانی بیشترین و قوی‌ترین حضور را خواهد داشت بهمین جهت امروزه بیشترین سرمایه‌گذاری و صرف بودجه‌های استکبار جهانی به مسأله ارتباطات معطوف است و نه تبلیغات صرف؛ چرا که تبلیغات منهای استفاده از کارآیی ارتباطی، نقش بر آب زدن است.

در دین حنیف اسـلام که پیـام الهی به انسانهـای مخـاطب منتقـل می‌شود تا در راسـتای تحقق اهـداف تکاملی، انسان را از «بودن» به «شـدن» برسانـد و بقرب حق و کمال مطلق واصل نمایـد. بـدون تردیـد از قوی‌ترین متد ارتباطی و غنی‌ترین شـیوه و ابزار انتقال پیام، بهره‌گیری شـده است که کشف و تبیین آن یکی از برنامه‌ها و اهـداف متعالی رسولان الهی و ائمه معصومین- علیهم‌السـلام- بوده و مهم‌ترین آرمـان علمـای اسـلامی در گذشـته و حـال است، از این روی معتقـدیم یکی از بزرگـترین وظـایف دانشـمندان و محققین اسـلامی بویژه در جـامعه شـیعه در ایران انقلابی، آن است که با زبانی نو و فرهنگی نوین به اقتضای زمان و مکان، رموز و نشانه‌های انتقال پیام الهی شناسایی و عرضه شود.

از آنجا که شرح پیرامون ارتباطات و شیوه‌های آن از حوصله این مقال خارج است تنها به موضوع حج، که بعنوان یکی از بزرگترین وسائل انتقال پیام خدا در تحول همه جانبه انسانهای مخاطب می‌باشد، اشاره‌ای

ص: ۲۰۳

گذرا و بسیار مختصر خواهیم داشت و در این بیان فقط با استمداد از صراحت و منطوق آیات کریمه قرآن به خاستگاه و جایگاه و نقش حج در فرهنگ ارتباطات می‌پردازیم.

قبل از ورود در متن بحث ذکر چند نکته ضروری است.

نکته اوّل:

در مبحث عبادات، نماز و روزه و حج جایگاه ویژه‌ای دارند ولی با تفاوتهای خاصی، نماز مجموعه افعال است و روزه مجموعه مناهی و حج مجموعه هر دو جهت است. هم دارای افعال است مانند احرام، طواف، سعی، وقوف و غیره و هم دارای مناهی است مانند محرمات احرام، از این روی در نماز «اقامه» است و در روزه «امساک» و در حج «مناسک» حج به اعتبار اعمالی که باید انجام داد شبیه به نماز است و به اعتبار محرمات که باید انجام نداد شبیه روزه است. بنابراین حج از یکسو دارای بار بالنده نماز است و از دیگر سوی، بار سازنده روزه را داراست. و بهمین جهت در قرآن کریم از ویژگیهای خاصی برخوردار است که هیچیک از عبادات دیگر حتی جهاد، چنین نیستند.

نکته دوّم:

اصول و فروع دین اسلام، بی‌شک دارای ارتباطی تنگاتنگ هستند.

یعنی ساختار اعتقادی و عملی در توحید، نبوّت، معاد، حج، جهاد، نماز، روزه و احکام و ... بصورت ارگانیزمی واحد در مکتب توحیدی اسلام مطرح می‌باشند و بررسی هر یک از آنها بدون توجه به ارتباط با دیگر موضوعات دینی، همانند تشریح قلب و کبد و ستون فقرات است در خارج از بدن. که سلسله اعصاب و عروق فیما بین قطع گردیده و چیزی جز تکه‌ای گوشت و لخته‌ای

ص: ۲۰۴

خون و قطعه‌ای استخوان نخواهد بود، آنهم سرد و بی‌تپش.

بررسی‌های موضوعی، بدون حفظ روابط فیما بین بررسی کاملی نخواهد بود.

از این روی مسأله حج در قرآن کریم همانند یگر موضوعات اسلامی، در میان بسیاری از مسائل و معارف اسلامی ذکر گردیده نه بصورت بخشی مستقل، دقت در آیات قبل و بعد از آیات مربوط به حج، شامل معارف ارزشمند اسلامی است همانند، امامت، شهادت، ابتلاء، جهاد، انفاق، تاریخ ادیان، ایمان و شرک، رسالت و ولایت، معاد و جهان هستی، حیات و مرگ و از این قبیل موضوعاتی که با آخرین کلمات آیات، ارتباط میان حج و کلیه معارف اسلامی، بخوبی بیان شده است. البته فهم قاصر و بضاعت مزجاۀ و حوصله تنگ این مقال ما را از ورود به آنها معذور می‌دارد.

نکته سوّم:

متخصصین فن ارتباطات، عمده‌ترین محور مطالعاتی و بهره‌گیری و عملکرد خود را حول چهار محور متمرکز کرده‌اند. ۱- موضوع پیام، ۲- انتقال پیام، ۳- گیرنده پیام، ۴- هدف پیام.

حج، خود پیامی است از سوی خداوند تبارک و تعالی که از رهگذر شعائر و آیات بیّنات در قالب مناسک، به ناس منتقل می‌گردد تا اهداف بس متعالی جامه عمل بپوشد. در این مقال با توجه به مقدمات و نکات یاد شده، سعی بر آنست که پیام حج بر متد فرهنگ ارتباطی و با استناد به محکمات قرآنی بیان شود، و چون نخستین گام در این باب است، خالی از سهو و نقص نخواهد بود.

به این شوقی که من بر کعبه مقصود، رو دارم‌دلی از سنگ می‌باید که گردد سنگ راه من

اوّل پیام حج و منبع آن

در کتاب عزیز خدا؛ قرآن کریم، ۵۶ آیه نازل گردیده که صریحاً و منطوقاً پیرامون مسائل مربوط به حج است. «سوره بقره: ۱۲۳ تا ۱۳۳ و ۱۵۸ و ۱۹۴ تا ۲۰۳» «سوره آل عمران: ۹۵ تا ۹۷» «سوره مائده ۱ و ۲ و ۹۴ تا ۹۸» «توبه ۱۹ و ۲۸» «انفال ۳۴ و ۳۵» «ابراهیم ۳۵ تا ۴۱» «حج ۲۵ تا ۳۷ و ۶۷» «نمل ۹۰».

از دقت در این آیات نکاتی بس قابل تعمق و امعان نظر بدست می‌آید که به اجمال بدانها اشاره می‌شود، البته مسائلی مربوط به شأن نزول، سال نزول. مکی یا مدنی بودن، و نیز معارف و مطالب قبل و بعد آیات و ارتباط فیما بین را در این مقالِ مختصر، متعرض نشده‌ایم.

* پیام حج، از منبع ذات الهی و در دو مقام صادر شده یکی «الوهیت» و دیگری «ربوبیت».

در آیات مربوطه مذکور، ۵۵ بار «الوهیت» و ۲۲ بار «ربوبیت» حقتعالی ذکر گردیده و از آنجا که ربوبیت تجلّی الوهیت حضرت حق است، مقام الوهی بیش از دو برابر آمده است.

مقام الوهیت مطلقه که مرتبه «لابشرطی» است، واجد هر کمالی بطور مطلق می‌باشد و ذات حق مستجمع جمیع صفات جلال و جمال است و از آن جمله، احدیت، واحدیت، قدرت، حیات، علم و خالقیت است که از آثارش، احیاء، اماته، امداد، هدایت، مرجعیت، امنیت و غیره است که این کمالات خداوندی در هیمن آیات حج که از الوهیت سخن بمیان آمده، بیان گردیده است.

و خلاصه به تعبیر بزرگان، همه جلوه‌های فیض اقدس خداوندی است.

ص: ۲۰۶

امّا مقام ربوبیت، که مرتبه «بشرط شیء» است. تعیّن صفات متعالیه و کمالیه حقتعالی ملحوظ است که از آن جمله مالکیت و قیمومت و اعطاء را واجد است و از آثارش، انعام و تدبیر و اصلاح و اتمام و نظم و تنعیم و اقامه و ادامه و تغذیه و ... می‌باشد. که این اوصاف در همین آیات حج که از ربوبیت سخن بمیان آمده و ذکر شده است. و به تعبیر بزرگواران همه جلوات فیض مقدس پروردگار است.

پس حج دارای دو وجه پیام است، وجه متعالی غیبی و وجه عینی و ظهور خارجی که رابط و واسط میان این دو وجه («غیبی» و «عینی») دو مرحله فیض است، یکی افاضه جعلی و دیگری افاضه وضعی؛ توضیح اینکه در این آیات ۱۲ بار کلمه «جعل» و مشتقات آن آمده که ۵ مورد آن در مرتبه الوهی و ۷ مورد آن در مرتبه ربوبی است؛ یعنی ۵ مورد از موارد «جعل» در آیاتی است که الوهیت خداوند بیان شده و ۷ مورد آن در آیاتی است که ربوبیت ذکر شده، و یک مورد هم کلمه «وضع» آمده است که مبیّن فیض وضعی خداوند است.

محتوای پیام حج

اهمیت و مفاهیم پربار «جعل» و «وضع» در امر حج با توجه به تفاوتی که با ایجاد و ابداع و خلق و تکوین و احداث دارند، روشن‌تر می‌شود؛ چرا که ایجاد در مقام ابداع وجود است و خلق ایجاد بر کیفیت مخصوص است و ابداع ایجاد غیر مسبوق است امّا جعل در جهت احداث تعلق و ارتباط می‌باشد و وضع در جهت تقریر آثار و کیفیات، «جعل اعم از فعل وضع است».

و چون در «جعل» تقدیر و تقریر و تدبیر بعد از خلق و تکوین است که در احکام و تشریع جاری است، خود مبیّن آن استکه، حج و مناسک آن با عنایات الهی و افاضات ربوبی بعنوان روشن‌ترین راه الی‌اللّه با مناسب‌ترین

ص: ۲۰۷

و قوی‌ترین شیوه، قرار داده شده است.

از طرف دیگر با دقت و توجه در موارد استعمال «جعل» در این آیات، محتوای غنی و عظمت پیام حج روشن‌تر می گردد.

پنج موردی که مشمول افاضه جعل الوهی است عبارتند از:

۱- امنیت بلد، در آیه ۱۲۶ سوره بقره، ۲- حرمت مسجد، آیه ۲۴ سوره حج، ۳- عظمت کعبه، آیه ۹۷ سوره مائده، ۴- تدوین مناسک، آیه ۳۴ سوره حج، ۵- تعیین قبله، آیه ۱۴۳ سوره بقره.

که این ۵ مورد مشمول فیض الوهیت حق، جلّ و علاینـد و در نشاه غیبی موجودنـد و امّیا مواردی که مشمول افاضه جعل ربوبی هستند:

۱- اثابه بیت ۱۲۵ بقره، ۲- هوی فؤاد ۳۷ سوره ابراهیم، ۳- اقامه صلوة آیه ۴۰ سوره ابراهیم، ۴- تسلیم کامل ۱۲۸ سوره بقره، ۵- مقبولیت عمل ۴۰ سوره ابراهیم، ۶- تثبیت مقام امامت ۱۲۴ سوره بقره، ۷- امنیت بلد ۳۵ سوره ابراهیم، ۸- تدوین مناسک ۶۷ سوره حج. که این موارد، مورد عنایت جعل ربوبی حق تعالی است.

* نکته جالب اینکه امنیت‌بلد و تدوین مناسک حج، دو مورد استثنائی هستند که علاوه بر آنکه هم در آیات دسته اوّل و هم در آیات دسته دوّم ذکر شده‌اند، در آیات دیگری نیز این دو مورد، مشمول جعل الوهی و یا ربوبی مستقلًا و یا توأماً واقع شده‌اند، در مورد مناسک به آیه ۲۰۰ سوره بقره و ۱۲۸ بقره نیز توجه فرمایید که اوّلی در میان الوهیت و ربوبیت خداوندی مذکور است و دوّمی تنها مشمول فیض ربوبی است. و نیز در مورد امنیت بلد علاوه بر آیات ذکر شده به آیات ۳ سوره تین و ۶۷ سوره عنکبوت و ۹۷ سوره آل عمران و ۱۲۵ سوره بقره توجه کنید.

و چون امنیت بلد و مناسک حج از هر دو سوی و در هر دو وجه تعیّن می‌یابد، از بالاترین درجه عظمت در پیام حج برخوردارند و این است که

ص: ۲۰۸

معتقـدیم نه کسـی را یـارای سـلب امنیت و نه قـدرتی را توان بر هم ریختن مناسـک حـج است که هم در وجه غیبی الوهی مشـمول عنایت حقتعالی هستند و هم در تعیّن و ظهور ربوبی.

تک‌تک این مفاهیم که در آیات مربوطه بعنوان محور اصلی جعل الهی واقع شده، دارای وسعت و عمق و علوّ خاصی هستند که هر یک شرحی مبسوط را می‌طلبد تا به قسمتی از محتوای پیام حج واقف شویم.

قسمت دیگری از محتوای پیام حج را باید در کلمات دیگر آیات بیابیم که مختصراً یادآوری می‌شود.

در آیاتی که جنبه الوهیت حقتعالی ذکر شده، موضوعات عمیق از معارف اسلامی آمده است.

مانند: شکر ۱۲۵۸ / ۲، تقوا ۱۹۴ / ۲، تصدیق ۹۴/ ۲، ابتلاء ۹۴/ ۵، عفو ۵/ ۹۵، حشر ۹۶/ ۵، هدایت ۱۹/ ۹، توحیـد ذاتی ۳۴/ ۲۲، توحید صفاتی ۹۴/ ۳ و از سوی دیگر عقاب ۲/ ۵، عذاب ۹۴/ ۵، انتقام ۹۵/ ۵، اضلال ۱۹/ ۹، نفی شرک ۵/ ۲، حج ذکر شده.

و در آیـاتی که جنبه ربوبیت آمـده موضوعاتی هماننـد، رزق ۱۲۶/ ۲، توبه ۱۲۸/ ۲، توحید عبادی ۳۵/ ۱۴، غفران ۳۶/ ۱۴، رحمت ۳۶/ ۱۴، هدایت ۶۷/ ۲۲، ذکر شـده است که همه گویـای پربـارترین ابعـاد عقیـدتی و اخلاـقی است و انسان را در ساختار نظری و عملی هـدایت می‌کنـد، و بـا توضـیح و تبیین هر یـک در رابطه بـا حـج می‌توان عمق و گستردگی پیام حـج را دریافت و با پیام حج آشناتر شد.

از آنچه تاکنون بدست آمده منبع و محتوای پیام بود، اینک اشاره‌ای نیز به خاستگاه و ساختار و جایگاه پیام حج داریم.

خاستگاه پیام حج

ص: ۲۰۹

پرواضح است که تأثیر و نفوذ هر پیامی را در رابطه با خاستگاه پیام باید تفسیر کرد؛ چرا که هر اندازه خاستگاه عمیق‌تر و اصیل‌تر باشد، تأثیر و نفوذ پیام قطعی‌تر و روان‌تر است.

آنچه ازآیات مربوطه بدست‌می‌آید، این‌است‌که عناصرخاستگاه حج در انسانها عبارتند از فطرت پاک، قلب سلیم، نیاز ذاتی ممکنات از جمله انسان، تمایلات عالیه، تمایلات طبیعی، کشش‌های روحی.

انسانها فطرتاً به سوی مطلق گرایش دارند و طبیعتاً مایلند تمایلات متعالی فطری خود را به سرحد کمال اشباع کنند، همانگونه که طبعاً مایلند تمایلات طبیعی را نیز ارضا نمایند. و همین طلب و شوق اصیل انسانی است که بعنوان اساس خاستگاه حج، در آیات مطرح است. که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

«وَ اذِّنْ فِی‌النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتوُکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامرٍ یَأْتینَ مِنْ کُلِّ فَجٍ عَمیقٍ لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللَّه فی ایَّام مَعْلوُماتٍ عَلی ما رَزَقَهُم مِنْ بَهیمَهِٔ الْانْعامِ فَکُلوا مِنْها وَ اطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقیر ثُمَّ لیقضوا تفثهم ولیوفوا نذورهم و لیطّوفوا بالَبیتِ العتیق». آیات ۲۷ تا ۲۹ حج

«ذلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَاللَّه فَانَّها مِنْ تَقْوَی‌الْقُلوُبِ». ۳۲ حج

«و ارزق اهله» ۱۲۶ بقره- «تزوّدوا فانّ خیر الزاد التقوی». ۱۹۷ بقره

«لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلًا من ربّکم» ۱۹۸ بقره

و خلاصه بررسی آیات بیان‌گر آن است که در حج، تمام خواسته‌های متعالی و درخواستهای طبیعی و لازم تأمین می‌شود و مگر نه این است که انسان فطرتاً در آرزوی تأمین مطالبات و مطلوبات خویش است، و این خود اصلی‌ترین عنصر خاستگاهی است. پس حج دارای

ص: ۲۱۰

خاستگاه قوی و اصیل است تا انسان‌ها هستند این خاستگاه وجود دارد و حج نیز خواهد بود.

آری همـان بیـان الهی است که در آیه‌ای کوتـاه مجموعه خواسـته‌ها را در حـج تبیین نموده و بعنوان اصـلی‌ترین عنصـر خاسـتگاهی معرفی می‌فرماید آنجا که در آیه ۲۰۱ سوره بقره در میان آیات مربوط به حج آمده است.

«و منهم من یقول ربّنا آتنا فی‌الدنیا حسـنهٔ و فی‌الآخرهٔ حسنهٔ و قنا عذاب‌النار، اولئک لهم نصیب مما کسبوا واللَّه سریع الحساب» ۲۰۲ بقره

که باکلمات سریع‌الحساب، پاسخی‌هم به روحیه شتابزدگی و انتظارات سریع داده شده است.

ساختار پیام

گلواژه‌های مصـطلح در برنامه حـج که بدون اسـتثنا از غنی و عمق بایسـته و قوی برخوردارند، مبیّن عناصـر لازم در ساختار این پیام الهی‌اند.

اذان است و مؤذن رسول و مأذنه بام کعبه، فرا رفتن است نه فرو گشتن

حج و قصد است نه ماندن و بی‌مقصدی

سبیل‌اللَّه است نه بی‌راهگی و ضلالت

احرام و حرم و حریم است و خودشکنی نه تحریم و محرومیت و آئینه شکستن

میقات است، وقت است در قالب مکان، که زمین و زمان و مکین و مکان باهمند و با تو همراهند و همه کائنات هم.

طواف است و طوفان زایی نه در طیف خود و طایفه ماندن

صلواهٔ است و دعا و عروج نه قعود و سقوط و هبوط

ص: ۲۱۱

کوشیدن است و سعی نه پوچیدن و سعایت

عرفه است و عرفان و معرفت نه هیاهوی معروف شدن

افاضه است و هجرت نه افاده و تفاخر و ذلّت

با ناس بودن است نه با وسواس و خناس شدن

مشعر است و شعور نه شعر و شعار

رمی است و ستیز نه رم کردن و گریز

تقصیر است و کوتاه کردن نه قصر نشینی و کوتاه آمدن

حلق است نه حلق آویز شدن به ریسمان خلق

هدی است و گرفتن قلاده نه هدیه به ذی‌القلائد

و خلاصه وقوف است و تفکّر نه توقف و تبختر

و همه این واژه‌ها که پیاپی حاجی بدانها مترنّم است و در چشم اندازش، رکن و حطیم و ملتزم و مستجار و باب و حَجَر و حجر و مقام و صفا و مروه و عرفه و مزدلفه و منی و جبل نور «غار حرا» و ابوقبیس و مأذن بلال، بَه که چه بلند و والا است این پیام و این عناصر سازنده‌اش.

امام صادق فرمود: «احرم عن کل شیء یمنعک من ذکر اللّه و طف بقلبک مع الملائکهٔ حول العرش و اعترف و اعترف بالخطایا بعرفات و اذبح حنجرهٔ الهواء و الطمع عندالذبیحه و ارم الشهوات و الخساسهٔ و احلق العیوب الظاهرهٔ و الباطنهٔ ...».

جایگاه پیام

پیام حج، از آن سوی در افق اعلی و بیت المعمور متصل به قرب حقتعالی است و از این سوی در بیت‌اللّه و افق دنیا، متصل به ناس است و در درازای تاریخ از آدم تا نوح و از ابراهیم تا محمد- ص- و از علی تا امروز، در گستره زمان و پهنه گیتی، به فرمان حق و معماری همه خوبان، پابرجااست

ص: ۲۱۲

که فرمود: «اذ بوّ أنا لابراهیم مکان البیت». خداوند آماده‌اش می‌کند.

همانجایی را که از قبل بیت محرم نامیده بوده، و ابراهیم- ص- از بی‌زرعی مکان گله‌مند است و می‌گوید:

«ربّنا انّی اسکنت من ذریتی بوادٍ غیر ذی‌زرع عند بتیک المحرّم».

که مفسرین از این آیه استفاده کرده‌اند که قبل از آنکه ابراهیم- ص- به ساختنش بپردازد، بیت بوده است و محترم هم بوده است و این نشان دهنده معماری آدم-ع- و نوح و دیگران می‌باشد.

پیام حج، زنجیره متصلی است از خدا به مردم، که: «للّٰه علی النّاس حج البیت»، و بار عام الهی است که فرمود: «سواء العاکف فیه و الباد»، برای خدا است که «اتِمّو الحج و العمرهٔ للّٰه»، و در عین حال برای مردم که فرمود:

«وُضع للناس».

پیام حج، و طواف بیت. مشمول ربوبیت الهی است که «رب هـذا البیت» گفت و همه آنان که اهل البیتند «۷۳/ ۱۱ و ۳۳/ ۳۳» همان فریاد را و همان پیام را تقویت می‌کننـد و دمادم مردم را مخاطب قرار می‌دهنـد. مردمی که قاصـد و حاجی الی‌اللّٰه‌اند، مردمی که در این آیات ۱۱ بار از آنان یاد شده تا نشان دهد این پیام از خدا بر مردم است.

اذان بر مردم است «۲۷ حج»

از نخستین خانه مردمی «۹۶ آل عمران»

و اقامه از مردم است که قاعدین به قیام آیند «۹۷ مائده»

نمود عینی امامت بر امت «۱۲۴ بقره»

و مأمن و پناهگاه مجتمهات مردمی «۱۲۵ بقره»

در چشم انداز عروج مردم قبله است تا تابعین رسول از مرتجعین جهول جدا شوند «۱۴۲- ۱۴۳ بقره»

تبلور اشتیاق پر لهیب دل مردم «۳۷ ابراهیم»

ص: ۲۱۳

و نشان راهی که مردم به ضلالت نروند «۳۶ ابراهیم»

و سرانجام حق خدا است بر مردم «۹۷ آل عمران»

پیامی که جایگاهش عرش غیبی خدا و حرم عینی رب و عمق جان خلق خداوند تبارک و تعالی است. جایگاهی از خدا تا بخدا دارد.

دوّم، انتقال پیام حج و علائم آن

متخصصین علوم ارتباطی، مهم‌ترین قسمت ارتباطات را بخش انتقال دانسته‌اند. بویژه در پیامهای غیر کلامی مکه کمیت و کیفیت انتقال از طریق علائم و کدها و دقت و ظرافت در رموز و نشانه‌ها عملی می گردد.

علائم و نشانه‌ها سه دسته‌اند:

اوّل: علائم ایکونیک علائمی هستند که رابطه‌ای بین شکل و معنا وجود دارد همانند مدل‌ها و ماکتها و نشانه‌های تصویری.

دوّم: علائم افودیک، که علائم قراردادی و نمادین هستند مانند مورس و الفباء.

سوّم: علائم یونیک، که علائم طبیعی و رفلکس‌های معمولی است همانند ضربان قلب و احتمال تب و یا دود و آتش.

بمنظور سرعت انتقال و استفاده قوی و کامل‌تر از علائم یاد شده، نمادهای رمزی گوناگونی بصورت کد بندی مورد بهره‌برداری قرار می گیرد که معمولًا در پیامهای غیر کلامی، این نمادها، تمثیلی «آنالوگ» هستند، در صورتی که در پیامهای کلامی از نمادهای رقمی «دیجیتال» استفاده می‌شود. بنابراین رمزها و کدها مدخل ورود بمیدان علائم و نشانه‌ها هستند و گیرنده را به وجود علامت‌های خاص هدایت می کنند.

در مراسم حج، گویاترین و کامل‌ترین علائم و نشانه‌ها و زیباترین و جذاب‌ترین کدها و رموز تعیّن یافته.

ص: ۲۱۴

البته رمز خوانی و نشانه‌شناسی «سمیوتیک» خود یکی از دشوارترین مراحل است که به تخصص‌های زیادی نیازمند است و سزاوار است بزرگان تفسیر ما را راهنمایی کنند تا بتوانیم کاملًا علائم را شناسایی و تفکیک کنیم ولی با توجه به کلمات «شعائر» «آیات بنیات» «علامات و معلومات» که در آیات یاد شده مذکور است، شاید بتوانیم تا حد کمی آنها را بشناسیم.

شعائر

* صفا و مروه مدتها محل بت‌های «اساف» و «نائله» بوده که اینک در مناسک حج برای آغاز و انجام سعی قرار داده شده و هدی و نحر برای قربانی به پای بت‌ها، هدیه می‌شده که اینک مقرر است که براه خدا هدیه می گردد، پس هر دو علامت نمادین و قراردادی‌اند و به تعبیری «افودیک» می‌باشند.

که فرمود: «ان الصفا و المروهٔ من شعائر اللَّه».

«والبدن جعلنا لکم من شعائر اللَّه».

گرچه سراسر مناسک شعائرند بمعنی صحیح و وسیع کلمه و در آیات مذکور شاید مِنْ تبعیضیه باشد ولی صراحت آیات شعائر بودن این موارد است.

آیات بیّنات

* بیت‌اللَّه، مقام ابراهیم و حجرالاسود و حجر اسماعیل و رکن و مستجار (۱)و حطیم (۲) باب کعبه و زمزم و امثال اینها، در همیشگی تاریخ، بیان روشنی بر حضور و عمل و اقدام رسولان خدا بوده و هست، سراسر علائم واضح و نشانه‌های گویائی هستند از برکت و هدایت و امنیت و ایمان که

۱- مستجار، المحائط المقابل للباب دون الرکن الیمانی بقلیل، لاستجارهٔ الناس عنده باللَّه من النّار.

۲- حطیم، ما بین البیت «اولباب و الحجر» سمی به؛ لازدحام الناس عنده للدعاء و استلام الحجر.

ص: ۲۱۵

فرمود:

«ان اوّل بیت وضع للناس للذی ببکهٔ مبارکاً و هدیً للعالمین، فیه آیات بنیات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنأ». آل عمران ۹۶- ۹۷

گرچه بیت‌اللّه مشمول وضع است ولی قرارداد اوّلیه چنین بوده و از اوّلین لحظه، وضعیت خانه برای همین منظور بوده نه اینکه بعداً قرارداده شود، «اوّل بیت وضع للناس» است. مضافاً که «بیت» است و محلّ قرار و بیتوته، نه «دار» است و قرار داد.

بنابراین خانه و من حَولَهُ، نشانه‌های گویا و روشن هستند که هر کدام انعکاسی از عنایات خدایی و الطاف الهی‌اند، بدون آنکه تکلّفی و ابهامی داشته باشند و باصطلاح علائم «ایکونیک» هستند.

علامات

فرمود: علامات و بالنجم هم یهتدون

فرمود: الحج اشهر معلومات

فرمود: یشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم اللّه فی ایام معلومات.

زمان، علامت است، ماه و روز و شب، علامتند، علائمی طبیعی.

ماهها و روزهای حج مشخص‌اند، گرچه خداوند برای حج مقرر فرموده ولی زمان فی نفسه علامت زمان است؛ یعنی که ماهها و روزهای حج همه علائمی معلوم و نشانه‌هایی مشهودند، همانگونه که جای‌جای حرم علامت است.

که فرموده امام علی-ع- است که: «جعله سبحانه علامهٔ لتواضعهم لعظمته و اذعانهم لعزته». (نهج‌البلاغه خ ۱)

* حرم و احرام:

ص: ۲۱۶

رمزِ دریافت علائم و کُد استفاده کامل از آیات و شعائر، احرام است.

همه جا حرم الهی است و محترم، که در شهر حرام، با احرام، تا مسجدالحرام و بیت‌اللّه الحرام و فیض مشعرالحرام کشیده شده و با زیباترین وجه، مُحرم از سرتا بپا و از فرق تا قدم، علائم را دریافت و از نشانه‌ها می‌یابد آنچه را که باید. محرم که بیش از ۴۰ کامجویی برایش حرام میگردد که به ترتیب از سرتا پا عبارتست، از: تراشیدن سر، پوشانیدن سر، سایه بر سر قرار دادن، پوشاندن گوش، شاهد عقد بودن، عینک زدن برای زینت، سرمه کشیدن، نگاه در آئینه، نگاه به زن با شهوت، پوشاندن رو برای زن، بینی گرفتن از بوی بد، بوییدن عطریات، بوسیدن زن، دروغ گفتن، قسم خوردن، مفاخره نمودن، فحش دادن، اجرای عقد، دندان کشیدن، خوردن برخی معطرات، صید کردن، لمس نمودن زن، کشتن شپش و مانند آن، ناخن گرفتن، ذبح شکار، کندن درخت و گیاه، کمک به صید با اشاره، انگشتر بقصد زینت، گره زدن لنگ بگردن، خوردن گوشت شکار، پوشیدن روی پا، گرفتن ناخن پا، جماع، استمنا، لواط، لباس دوخته بتن کردن، زینت و زیور کردن، روغن مالیدن، خون بیرون آوردن، اسلحه بستن، عطر استعمال نمودن، ازاله مو از هر کجای بدن، که تا احرام نبندد و مُحرم نشود مُحرم نخواهد بود.

حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواست‌احرام طوف کعبه دل بی وضو ببست

شعر

* اعداد و ارقام

اعداد و ارقام در مناسک حج و به اصطلاح علائم «دیجیتال» بدون شک دارای رمز و راز و نشان و علامتی هستند که برایمان مخفی‌اند، بویژه عدد ۷ که مجموعاً ۱۲ و در مواردی ۱۵ بار تکرار می‌شوند.

ص: ۲۱۷

۳ بار در طواف بیت «طواف عمره و طواف حج و طواف نساء»

۲ بار در سعی «سعی عمره و سعی حج»

۷ بار در رمی جمار «روز ۱۰ یکبار و روز ۱۱ سه بار و روز ۱۲ سه بار و در مواردی روز ۱۳ سه بار».

البته در آیات قرآنی عدد ۷ بیش از اعداد دیگر مطرح و یادآوری گردیده که هر یک ناظر به موضوعی و در رابطه با مطلبی بیان شده است.

مثلًا ۷ آسمان و ۷ زمین «۱۲/ ۶۵»

۷ دریا «۲۷/ ۳۱»

۷ جهنم «۴۴/ ۱۵»

۷ سنبله «۲۶۱/ ۲»

۷ گاو «۴۳/ ۱۲»

۷ راه «۱۷/ ۲۳»

۷ شب «۷/ ۶۹»

۷ جوان در داستان کهف «۲۲/ ۱۸»

۷ روز روزه در کفارات حج در آیه ۱۹۶/ بقره که می‌فرماید:

«فمن لم یجد فصیام ثلاثهٔ ایام فی الحج و سبعهٔ اذا رجعتم تلک عشرهٔ کامله» که در این آیه ارقام ۳ و ۷ و ۱۰ ذکر گردیده مضافاً به اینکه عدد ۱۰ با کلمه کامله توصیف شده است؛ چرا که عدد ۱۰ اوّلین عدد دو رقمی و کامل‌ترین اعداد اوّلیه است که دیگر اعداد بالاتر از آن، از جمع با عدد ۱۰ یا ضریب آن حاصل می گردند.

گرچه برای عدد ۷ که بیشترین کاربرد را در مناسک حج داراست، علل و تأویلات و توجیهات متعددی شده است ولی، هوالعالم بالخفیات و الاسرار.

ص: ۲۱۸

تبصره:

توجه به تفسیر آیات اوّلیه سوره فجر نیز که به برنامه‌ها و ایام حج هم تفسیر شده لازم می‌نماید

«والفجر ولیالٍ عشر و الشفع والوتر» که مبیّن ارقام ده، زوج، فرد می‌باشد.

اشکال و اجسام

«جعل اللَّه الکعبهٔ البیت الحرام قیاماً للناس».

سخنی کوتاه در مکعب بودن بیت.

استفاده از آرم‌ها و اشکال مختلف هندسی یکی از موضوعات مهم در فن ارتباطات است. جذابیت و ظرافت و سلامت قالب‌هایی که برای علائم بکار می‌رود. در انگیزندگی و گیرندگی پیام‌های غیر کلامی از نقش فرآیندی برخوردارند، هماهنگونه که استخدام لغات و واژه‌ها در پیام‌های کلامی.

اشکال بهر اندازه طبیعی‌تر، ظریف‌تر و با حجم کمتر و متناسب‌تر باشند، در انتقال پیام گویاتر و مؤثرترند.

به همین جهت در انتخاب و تعیین اشکال و اجسام هندسی، از قوانین ریاضی استفاده می‌شود.

یکی از شاخه‌های ریاضیات، مکان شناسی یا تو پولوژی مربوط به اجسام و اشکال هندسی است. که به کشف ارتباطات و وضعیت زوایای مختلف اشکال در مکان می‌پردازد.

یعنی، در هر یک از اجسام هندسی، تعداد رئوس و یالها و وجوه زوایا با یکدیگر رابطه‌ای دارند.

این رابطه اوّلین بار توسط «ابوالوفاء» ریاضی‌دان مشهور ایرانی در

ص: ۲۱۹

قرن دهم میلادی مطرح شد و توسط «رنه دکارت» ریاضی‌دان فرانسوی در قرن ۱۷ کشف گردید و بوسیله «لئونار اولر» ریاضی‌دان انگلیسی به اثبات رسید و به «رابطه اولر» در ریاضیات معروف گردید.

مهم‌ترین مسأله‌ای که در این تحقیقات مسلم گردید، اینکه:

در میان اشکال هندسی، مکعّب دارای ویژگیهای خاصی است که نه تنها در اشکال دیگر هندسی، همه این ویژگیها وجود ندارد بلکه، چند وجهی‌های منظم دیگر نیز مشمول قوانین برگرفته شده از مکعب می‌باشند.

توضیح اینکه، مکعب دارای ۸ رأس و ۱۲ یال یا ضلع و ۶ وجه است که با حروف و و مشخص می‌کنیم وقتی تعداد رأس به وجه اضافه شود ۶+ ۸ مساوی خواهد بود با تعداد رأس+ ۲ و این خاصیت یعنی ۲+/+ در تمام چند وجهی‌های منظم دیگر نیز قابل اثبات است.

البته تاکنون فقط و فقط ۵ عدد چند وجهی منظم تصور شده است. که عبارتند از ۴ وجهی «هرم»، ۶ وجهی «مکعب»، ۸ وجهی، ۱۲ وجهی و ۲۰ وجهی، منظم، که غیر از این ۵ مورد بقیه اشکال چند وجهی‌ها، غیر منظم خواهند بود. که برای روشن‌تر شدن ویژگیهای مکعّب به تعداد رئوس و یالها و وجوه این چند وجهی‌های منظم اشاره می‌کنیم.

چهار وجهی «هرم» ۴ رأس ۶ یال (ضلع) ۴ وجه دارد

شش وجهی «مکعّب» ۸ رأس ۱۲ یال (ضلع) ۶ وجه دارد

هشت وجهی ۶ رأس ۱۲ یال (ضلع)

ص: ۲۲۰

۸ وجه دارد

دوازده وجهی ۲۰ رأس ۳۰ یال (ضلع) ۱۲ وجه دارد

بیست وجهی ۱۲ رأس ۳۰ یال (ضلع) ۲۰ وجه دارد

در آغاز به نظر می‌رسد که اعداد این سه ستون رابطه‌ای با یکدیگر ندارند ولی پس از اندکی مطالعه می‌بینیم که مجموعه وجه و رأس همیشه مساوی است با عدد یال+ ۲ پس این رابطه ریاضی اثبات می‌شود.

۲+/+ یا ۲+ ی/ و+ ر

بعلاوه با کمی دقت، ویژگیهای مکعب معلوم می‌شود، که در بقیه چند وجهی‌ها بدینگونه دیده نمی‌شود.

تنها مکعب است که زوایای آن همه ۹۰ درجه‌ای و سه برابر رأس است. مکعب دارای ۲۴ زاویه ۹۰ درجه‌ای است.

مکعب تعداد رئوسش از تعداد وجوهش بیشتر است.

مکعّب تعداد یال‌هایش دو برابر وجوهش است.

البتّه در هرم با تغییر در مکان هر وجه جهت رأس هم عوض می‌شود ولی در بقیه اشْکال چنین نیست از طرف دیگر در هندسه فضایی ثابت است که مکعّب در ترسیم محور مختصات ظاهراً دارای ۱۶ رأس و ۳۲ یال و ۲۴ وجه خواهد بود و لیکن در فضا و زمان نامحدودند و ابعاد آن تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت و از هر طرف تا هر جا قابل کشش و امتدادند.

بنابراین شکل کعبه «مکعب بودن» یکی از علائم نمادین و قرادادی است نه تصویری گرچه آنچه در او و کنار و متصل به اوست همه علائم تصویری هستند.

شاید به همین جهت است که در مورد خود بیت «وُضع للناس» آمده

ص: ۲۲۱

است و در مورد آنچه در مسجدالحرام است «آیات بنیات».

آری، کعبه مکعب است، فراگیر است، همه سویی است، شکل آرامی است از هر سوی ممتد و کشیده است. از سوئی تا بیت‌المعمور و عرش الهی، از سویی تا سدرهٔ‌المنتهی ربوبی، از سویی تا اوج هستی و فراز زمین و آسمان. و خلاصه از همه سو تا همه جا.

و چه قابل تعمق است که در آیه ۹۷ مائده که کلمه کعبه آمده است بدو نکته نیز اشارت رفته، یکی اینکه در امتداد همه سویی کعبه، انسان است که باید در گردونه جذبه‌های الهی از قعود به قیام آید و دیگر آنکه، توجه به کعبه است که در چشم انداز انسان همه هستی را، آسمان و زمین را تشخیص می‌دهد.

چرا که کعبه محور بی‌نهایت لطف و فیض خدا و مرکز هستی برای عنایت ربوبی حقتعالی است که تا خدا و هر چه از اوست، امتداد دارد.

و این است که می‌فرماید:

«جَعَل اللَّه الکعبهٔ‌البیت الحرام قیاماً للناس و الشهرالحرام و الهدی و القلائد ذلک لتعلموا ان اللَّه یعلم ما فی السموات و ما فی الأرض و ان اللَّه بکل شیء علیم».

آری کعبه و آنچه در رابطه با اوست. انسان را به علم بی‌نهایت خداوند، علم به بالا و پائین، علم به آسمانها و زمین و آنچه در آنها است، راهنمایی می‌کند؛ چرا که کعبه است.

البته کعبه و آنچه در حرم است، کعبه و مکانهای محترم، کعبه و زمانهای محترم. کعبه و موجودات در حرمش و حریمش، برای محرم و آنکه درگردونه حرمتش گرفتار آمده است. آن که در مدار می‌چرخد و سراز پای ناشناخته است.

ص: ۲۲۲

پا بکش چون کعبه در دامن که در ملک وجودهر که در دامن کشد پا قبله عالم شود

آیات کریمه قرآن نیز، بلندای فرازین کعبه عزیز را که تا ملکوت اعلی کشیده شده و در گستره هستی تا شرق و غرب عالم هستی، ادامه دارد متذکر است.

که فرمود:

«سیقول السفهاء من الناس ما ولّاهم عن قبلتهم التی کانوا علیها، قل للّه المشرق و المغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم». (بقره: ۱۴۲)

و نیز فرمود:

«قد نری تقلّب وجهک فی‌السماء فلنولینّک قبلهٔ ترضیها فولّ وجهک شطرالمسجدالحرام».

کعبه یک سنگ بنائی است که ره گم نشودحاجی احرام دگر بند ببین یار کجاست

نکته دیگر این که:

محل تلاقی اضلاع از سه طرف، رکن کعبه نامیده شده و این ارکان کعبه هستند که بسوی جهات اربعه «شمال، جنوب، شرق، غرب» قرار دارند نه اضلاع آن همانند دیگر بیوت متداوله، که این نیز علاوه بر افزایش قدمت و ماندگاری خانه و موقعیت جغرافیایی آن، نمودی از امتداد وسیع ارکان خانه خدا به اطراف جهان است.

که: «اینما تولّوا فثمّ وجه اللَّه».

ره مده در کعبه‌ای پیر حرم «اقبال» راهر زمان درآستین دارد خداوندی دگر

***

چون طهارت نبود، کعبه و بتخانه یکی استنبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

حرکات و سکنات

قال علی: «یا کمیل! ما من حرکهٔ الّا وانت محتاج فیها الی معرفهٔ».

(الحیاهٔ، ج ۱، ص ۳۵)

گفتیم، نشانه‌های طبیعی و ایکونیک، علائمی هستند که میان صورت و مفهوم آن رابطه همجواری یا تماس می‌باشد. این قبیل نشانه‌ها به عکس نمادها و علائم قراردادی از واقعیت شکل می‌گیرند. و اطلاعات تصویری و نمایشی از محیط هستند و چون واقعیت‌های محیطی‌اند، ساده‌تر تفسیر می‌شوند و معنا می‌پذیرند، حالات چهره و حرکات دست و یا در انتقال مفاهیم از قبیل ترس و غم و التماس و قدرت و خصومت و تقاضاو نیاز، نقش گویایی دارند.

ما در ارتباطات روزمره خود از کدهای غیر کلامی زیادی استفاده می‌کنیم و عمده‌ترین ابزار انتقال پیام از دیرباز تا کنون و مخصوصاً در ارتباط با مخاطبین که فاصله زیادی دارند یا زبان کلامی آنها نامأنوس است، همین روش‌های به اصطلاح بین المللی و حرکتهای به اصطلاح «پانتومیم» می‌باشد.

آزمایشات نشان می‌دهد که جانداران عموماً، بیشترین ارتباط و بیشترین دریافتهای اطلاعاتی خود را قبل از هر چیز با حرکات و علائم غیر صوتی و غیر کلامی مبادله می‌کنند که نسبت به پیامهای لفظی، قابل اعتمادتر و سریع‌تر است.

در برنامه حج، از هر دو استفاده می‌شود، از یکسو الفاظ و اذکار در تلبیه و صلوهٔ و ادعیه و از یکسو، حرکاتی مانند طواف و سعی و رمی و یا وقوف

ص: ۲۲۳

ص: ۲۲۴

و سکوتی، وجود دارد.

بررسی حالات این حرکت‌ها و سکون‌ها، این دویدن‌ها و ایستادن‌ها، این گردش‌ها و جهش‌ها، که از کجا تا بکجا و چگونه است، خود کمکی است به دریافت پیامهای مربوطه.

به نمونه‌ای اشاره می‌کنیم.

بعضی ویژگیهای طواف در فرهنگ ارتباطات:

از آنجا که طواف در میان ارکان حج، رکن رکین و حصن حصینی است که در تعیّن و ظهور، از فرآیندی بالا و والاتر برخوردار است، بدان اشاره‌ای مختصر خواهیم داشت.

در طواف سه نمود است.

۱- حرکت است و رفتن.

۲- از سمت راست است.

۳- دورانی متمایل به بیضی است.

که هر یک قابل تعمق‌اند.

اوّلًا حرکت است:

و تحرک، رفتن و شدن، که باید از بودن به شدن رفت، نباید ماند، که ماندن رکود است و سردی و پوسیدن و پوکیدن و نابودی.

حرکت خاصه پدیده‌ها است، از قوه به فعل؛ چرا که همه فقر ذاتی دارند و فقر ذاتی مساوق با حرکت به سوی غنی با لذات است.

و اینجا که محل عروج انسانی و تعیّن عبودیت است که

فرمود: «سبحان الذی اسری بعبده لیلًا من المسجدالحرام الی المسجدالأقصی».

سیر و هجرت و عبودیت و عروج از همینجا آغاز می‌گردد. که با

ص: ۲۲۵

هجرت عبودیت حاصل آید و عبودیت، لیاقت عروج می‌بخشد.

و این حرکت است، حرکت در هجرت با تمام ابعادش.

«احتراز، فرار، اعراض، اجتناب، اعاذه، ورع، وقایه، تبتّل، انقطاع، وداع، اعتصام، نزع، خلع، قلع و قمع که همه کلمات مصطلح قرآنی و بیان ابعاد هجرتند.

و تا این بُریدن‌ها نباشد، عبودیتی نیست، و چون لباس عبودیت بتن کردی به معراج خواهی شتافت.

و عروج تا مطلق، تا قاب قوسین.

و عروج در تمام زاویه‌ها.

از دیار، به یار از بت به فطرت، از سیّئه به توبه. از اوهام به ذکر، از شرک به توحید، از آداب به سلوک، از بدعت به تفقد، از وسواس به رب الناس، از فکر به تفکر از اضطراب به امن، از تردید به انتخاب، از خطورات به‌معرفت، ازغفلت به‌انابه ازتعلقات به کمال. از تمنیات به خوف، از ریا به خلوص، از ابتلاء به تسلیم از یأس به اطمینان، از شک به قبول، از اشتغال به رجوع، از شبهات به ورع، از غفلت به مراقبه، از استقلال به فقر، از خود به فراغ، از قبض به فیض، از عطش به عشق از مباحات به قتل نفس، و خلاصه از شهود به تجرید و از آخرت به رضوان و از خلق به حق و از حق به حق حق رسیدن.

و رهیدن از حرج و فزع و خوف و حزن.

که همه اینها، در قیام و رکوع و سجود متبلور است و همه در طواف خانه خدا.

که به ابراهیم خلیل- علیه‌السلام- فرمان داد که خانه را برای قائمین و راکعین و ساجدین آماده سازد تا در طواف آیند. و در برابر هم خداوند وعده انعام عام و شکر عمیم و عنایت داد، که او بهر چیزی آگاه و

ص: ۲۲۶

گستره علمش بی‌انتها است. (به آیه ۱۵۸ بقره رجوع کنید)

طواف کعبه زدی گرد یار گردیدی‌نگه، بخویش‌نه‌پیچیده‌ای، دریغ‌ازتو

اقبال لاهوری

ثانیاً حرکت از سمت راست است.

بر خلاف عقربه ساعت که از چپ براست می‌چرخد.

در فیزیک نجومی ثابت است که همه سحابی‌ها، کهکشان‌ها، حرکت منظومه شمس به سمت ستاره «ولکا»، حرکت اقمار بدور یکدیگر، همه از راست به سمت چپ می‌چرخند حرکت الکترون‌ها بدور هسته مرکزی، و همه گردنده‌های فیزیکی و میکانیکی و همه امواج، از گردش امواج نوری «فوتون» تا چرخش طیف‌های نوری، از پیچش حباب هوا تا نفوذ بخار و دود در روزن و جریان آب در میزاب همه از راست بچپ است (۱)

حاجی در طواف کعبه از راست می‌چرخد.

از یمین اللَّه فی ارضه، از حجرالاسود که به دست راست خدا تعبیر شده، و به حجر خاتمه می‌دهد، از راست به راست.

حاجی در طواف کعبه از اصحاب یمین است. در اینجا از راست، از یمین اللَّه در راه راست و به سوی یمین اللَّه می‌گردد که تا بادست راست کتاب مرقوم و پرونده عمل به دست گیرد و در کنار اصحاب یمین مورد طواف کروبیان گردد.

و در این گردش چنان است که قلبش به سمت کعبه است، نه قالبش، که قلب مؤمن حریم است و قبله نما.

دل محال است زدلدار شود رو گردان‌هر طرف قبله بود، قبله نما می‌گردد

«صائب»

۱- می‌توانید چرخش آب را بهنگام خروج از زیرآب در سطح مستوی ملاحظه کنید.

ص: ۲۲۷

حاجی در طواف، می‌گردد و بیت ثابت است، متحرک بدور محرک می‌چرخد و آنقدر می‌چرخد تا صاحب خانه، عنایات خاصه‌اش را بدور او بچرخاند که گفته است:

پیش از این پروانه می‌گردید اگر بر گرد شمع‌شمع می‌گردد کنون بر گرد سر پروانه را

خانه ثابت است و مطاف هم، تا تو بگردی و در هر گردش، گستره معرفت را بگستری.

گردش پرگار موقوف سکون مرکز استهر که در دامن کشد پا آسمان پیماتر است

ثالثاً: حرکت بیضی شکل است.

مدار سیارات جهان هستی و همه آنچه قبلًا یاد شد از گردش الکترونها تا مدارات در جهان بالا و اجرام سماوی بدون استثنا بیضی هستند، «گرچه در مورد مریخ دورانی دایره‌ای ذکر کرده بودند که آنهم با تحقیقات جدید معلوم گردید دایره متمایل به بیضی است».

و خانه خدا و حجر اسماعیل توأماً مطاف حاجی‌اند که بهنگام طواف و بویژه در هنگامه ازدحام جمعیت، طواف، شکل بیضی می‌یابد.

بنابراین حرکت و سمت حرکت و شکل آن هر سه، هماهنگ با حرکات جهان پدیده‌ها است، که این ارتباط تنگاتنگ که اندیشه آدمی را به بیکران افق دور دست می‌کشاند در کریمه قرآنی مورد یادآوری است که فرمود:

آری این حرکات نمادین و گویا که خود سراسر پیام است، در کنار دیگر ابعاد کیفی همانند طهارت و بلوغ و عقل و ... در مجموع نمودی است از اینکه هر حرکتی از مبدائی است که محرک بالذّات است و نه خود متحرک، و

ص: ۲۲۸

پدید آورنده بی‌نیازی که زمام هر متحرکی به دست اوست.

«فاعل لابمعنی الحرکات و الآلة». (نهج البلاغة)

خدایی که آسـمان و زمین در حرکت خود، کمال خضوع به پیشگاهش دارند و این داوری فطرت سلیم است که ابراهیم را قرار داد تا همگان به پیروی نیک و تأسـی صـحیح از آن حضـرت دعوت شونـد، و او هم حرکت اختران و افول آنان و جمود بتان را شواهد گویـایی بر مبـدأیّت خلاق، اسـتنباط فرمود و اینکه متحرک و آفل نمی‌توانـد، رب و مـدبر جهان باشـد، متحرک نمی‌توانـد محبوب باشد. حرکت نشانه طلب و محبت است، انسان خود مقصد نیست که مقصودی دارد.

«انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض».

همـان که هفتمین امـام- علیه‌السـلام- فرمود که، «و کـل متحرک محتـاج الی من یحرکه او یتحرک به فمن ظنّ بـاللّه الظنون هلک». (اصول کافی)

حرکت در مطاف است میان بیت و مقام، در مـدار هدایت و رحمت حق. و نه خارج، که در بیرون مقام، قوام و اسـتقامت و مقاومت و قیـام و قیـامتی نیست، آنجـا دیگر، دسـتت به یمین‌اللّه نیست، دیگر نه ابراهیم و هـاجر و اسـماعیل‌اند و نه پایگاه رفرف و براق و نه مولـد امام علی و نه صـدای بلال و نه ... آنجا دیگر تو تنهایی پایت به هیـچ جا بند نیست، ارباب متفرقه می‌برندت، سـر گردانی و هر دم سر به آستان کسی می‌سایی، به ذلت می‌افتی.

پشت مقـام نرو، آنجـا دیگر خبری نیست، کسـی نیست، اینجـا همه اعلام و علائم‌انـد، این بیت و حجر و حَجَر و هاجر، این ابراهیم و اسـماعیل، ایـن آدم و نـوح و ابراهیـم، این موسـی و شـعیب و ثمـانی حجـج، کجـا می‌روی «فـانّی تـذهبون» چه چیز را طـالبی «فـانی تؤفکون» آنجا نیستی است،

ص: ۲۲۹

نیستند همه و همین جا همه هستی است. از قالب برون آمدن و به قلب زدن و با سر رفتن و به سرّ رسیدن و اسرار شدن و سرالسرّ را به عین یافتن، بگرد، بچرخ، برخیز، خود برو، نبرندت، در میان باش، این ابراهیم خلیل، استاد خانه توحید است. ببین و لبیکش بگوی و همراهش برو، که پیر است و بی‌پیر به ظلمات نزن.

چشم در صنع الهی باز کن لب را ببندبهتر از خواندن بود، دیدن خط استاد را

که اگر نـدانی و نفهمی، اگر بی‌معرفت آمـده‌ای، و اگر نمی‌دانی که کجـایی، و اگر همچنـان در قیـود و تعلقـات گرفتـاری و هنـوز دربنـد جسـمی و گرفتـار پیکری و درگیر بـا آرزوها و خواسـته‌ها و هنوز خود هستی هیـچ بهره‌ای نخواهی برد. سـهل است که زیان کاری.

و به تعبیر حضرت امام- قدس اللّه نفسه الزکیه-.

«مگر ممکن است که بـدون کنـدن نعلین شـهوت و غضب! «اخلع نعلیک» از پای نفس و بـدون ترک هوی و یکباره دل به حضـرت مولا بستن.

به طور قرب رسید؟! که آنجا وادی مقدسی است و مقام شامخ اقدسی است.

و کسـی که لباس جسـمانیت پوشـیده و ردای هیولای ظلمانی را بـدوش افکنـده است نمی‌توانـد مقام مشـیت الهی و کیفیت سـریان مشیت و نفوذ و بسط و اطلاق آن را شهود نماید. (شرح دعای سحر، ص ۱۵۶)

آری چنان خواهد بود که احرام بی‌وضو بسته و طواف بی‌خضوع.

حافظ هر آنکه عشق نورزید و وصل خواستاحرام طوف کعبه دلی بی وضو ببست

*** یا

ص: ۲۳۰

چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکی استنبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

***

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس که در سراچه ترکیب، تخته بند تنم

سوّم، گیرنده پیام

«و اذّن للناس بالحج»

تـاکنون به دو محور اصـلی در رابطه بـا بحث «جایگـاه حـج در فرهنگ ارتباط. اشاره کردیم، و هرچنـد بعلت ضـیق مقال و بضاعت مزجاهٔ و ضعف حال نتوانسته‌ایم، آنچه را که بایسته است بفهمیم و نه آنچه را که شایسته است بقلم آوریم، اما:

ران ملخی نزد سلیمان بردنچه کند بینوا ندارد بیش

اینـک به سوّمین قسـمت یعنی گیرنـده پیـام حـج، می‌پردازیم و از خداونـد تبارک و تعالی هم چنان اسـتمداد کرده و از آیات الهی قرآن الهام می‌گیریم.

پی‌نوشت‌ها:

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹